



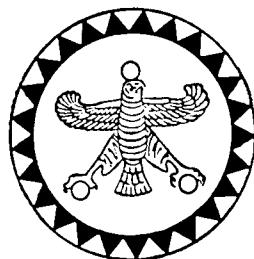
خبرانیای تاریخی خراسان

از نظر جهانگردان

از انتشارات

شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران





جغرافیای تاریخی خراسان

از نظر هبا گمردان

از انتشارات

شورای مرکزی جشن شانشاهی ایران

تألیف: ابوالقاسم طاهری

۱۳۴۸

فهرست مندرجات

- فصل نخست : از دوره های باستانی تا آغاز عهد قاجاریه
- فصل دوم : از آغاز عهد قاجاریه تا درگذشت عباس میرزا (۱۲۴۹ هجری قمری)
- فصل سوم : از جنگ هرات تا قحطی سال ۱۲۸۸ هجری قمری
- فصل چهارم : از سال قحطی تا پایان سده سیزدهم هجری
- فصل پنجم : نظری کلی به اوضاع خراسان، از آغاز تا نیمه سده چهاردهم هجری
- فصل ششم : از بطن ام تانیا بور
- فصل هفتم : نیا بور مهد دانش و سخنوری

فصل نخست

از دوره های باستانی

تا

آغاز عهد قاجاریه

فصل نخست :

از دوره های باستانی تا آغاز عهد قاجاریه

خراسان امروزی که به مرزهای ترکمنستان شوروی ، افغانستان ، دشت نا امید ، زابل و زاهدان ، بیابان لوت ، و کویر و بالاخره گرگان محدود می شود کمتر از نصف خراسانی است که ساتراپی پارت را در دوره های باستانی ایران تشکیل می داده است . خراسان جزء ساتراپی پهناور پرتوه است که در کتیبه داریوش کبیر در بیستون و کتیبه های دیگر هخامنشی آمده است . هرودوت که از تقسیم بندیهای دقیق کشور هخامنشی بی اطلاع بوده است خراسان یا ساتراپی پارت را شامل سرزمین خوارزمیان ، سغدیان ، و هراتیان نیز دانسته است . این ایالت پهناور که سرانجام قرارگاه و کشور نیرومند پارتها یا اشکانیان شد در آغاز تاریخ ایران باستان مادها را به سوی خود کشانید (۱) .

استرابون جغرافیا نگار دقیق و موشکاف یونانی می نگارد که چون تنگدستی عمومی و عوامل نا مطلوب طبیعی این استان با حشمت شاهانه و زندگی پرتجمل پادشاهان هخامنشی ایران ناسازگار بود هرگاه که گذارشان به این صفحات می افتاد تا آنجا که امکان داشت می کوشیدند هرچه زود تر سرزمین پارتها را پشت سر گذارند ؛ اما همین عوامل نا مساعد طبیعی ، پارتها یعنی این شاخه از قوم هند و اروپائی را مردمی سخت کوش ، بردبار ، و دلیر گردانید و این خصوصیات اخلاقی نام آنها را بلند آوازه ساخت . به هنگام زوال دولت هخامنشی از این ناحیه از ایران اشک نامی که بنیادگذار دودمان اشکانیان شناخته شده است بساط حکومت سلوکیدها یا جانشینان اسکندر مقدونی را برچید ، و سلسله نوینی را بنیاد نهاد که چون در آغاز به حکم ضرورت خود را دوستدار یونان قلمداد می کرد آیندگان نا آگاه تا مدتها مغرضانه آن سلسله را غیر ایرانی و یا یونان پرست می دانستند .

خراسان عهد ساسانی

در دوره پادشاهی ساسانیان که بساط فتودالیت به برچیده شد خراسان باستانی یاساتراپی پارت به شکل یکی از استانهای مهم ایران شهر در آمد. اداره هر یک از استانهای کلان بر عهده حکمرانی بود که وی را سپهد می نامیدند و هر سپهبدی به نسبت پهناوری، اهمیت، و ثروت قلمروش چند تن مرزبان به زیر فرمان داشت. خراسان به چهار بخش شده بود که هر کدام مرزبانی جداگانه داشت و این چهار بخش عبارت بود از: نخست مرو شاهگان (شاه جهان)؛ دوم بلخ یا باختر^(۱) و تخارستان؛ سوم هرات^(۲)، فوشنگ (بوشنج) و سگستان^(۳) چهارم سرزمین ورز رود^(۴) یا فرارود که پس از تسلط تا زیان به ناحیه ماوراءالنهر یا تمامی اراضی میان آب آمویه (جیحون)^(۵) و سیر دریا (سیحون)^(۶) مشهور گردید. تا نخستین بیست ساله سده بیستم میلادی اطلاع محققان درباره حدود خراسان باستانی از نوشته های پر اشتباه هروودوت و روایت های ناقص مورخان دوره اسلامی تجاوز نمی کرد. در سال ۱۹۲۴ میلادی که پروفیسور هرتسفلد^(۷) آلمانی به دنبال پژوهشهای جهانگرد و محقق انگلیسی هنری رالین سون^(۸) و دانش پژوه علاقه مند دیگری، ادوارد تاماس^(۹) نام ترجمه دقیق سنگ نبشته های پایکولی را منتشر ساخت حدود خراسان باستانی به خوبی روشن گردید. حدود چهار مرزبان نشین خراسان از دروازه های خزر نزدیک ری آغاز می شد، از کوه های البرز و دره اترک گذشته تا دره گز امتداد می یافت، سپس از بیابان تجن و مرو به جیحون و پامیر می رسید و از آنجا بامتداد جیحون تا قلعه هندوکش و از آن نقطه به سمت مغرب در امتداد رشته کوه های مزبور به جنوب متوجه شده از ناحیه هرات و کاشمر امروزی و خواف می گذشت و ناحیه کهستان را قطع کرده دوباره به دروازه های خرمی پیوست.

خراسان پس از استیلای تازیان

مهاجمان تازی از هنگامی که پا به خاک ایران نهادند نظر به سوی خراسان دوختند. اما فتح ناحیه بزرگ و پر ثروتی که به گفته یکی از جغرافیا

1 - Bactria 2 - Aria 3 - Sakastana 4 - Varasrud 5 - Oxus
6 - Jaxartes 7 - H. Hertzfeld 8 - Henry Rawlinson 9 - Edward Thomas

نگاران اسلامی به داشتن کانه‌های سیم و زر، فیروزه، اسب‌های پاکیزه، جامه‌های زربفت، همه‌گونه دارو، هوایی به غایت خوش و مردمانی تندرست و نیرومند بر خود می‌بالید (۲) به آسانی میسر نگردید. از اوان خلافت عمر تا اواسط عهد خلافت عثمان یعنی در عرض بیست سال با وجود کوشش‌های پیاپی سرداران اسلامی سرزمین خراسان بر روی سپاهیان مسلمان ناگشوده ماند تا آن که عبدالله بن عامر از طرف عثمان مأمور تسخیر آن ناحیه شد. نخستین شهری که در خراسان بدست یکی از سرداران عبدالله گشوده شد طبرس بود و بدین سان ساکنان طبرس قبل از آن که مردم سایر نواحی خراسان از ترس شمشیر، کیش نیاگان‌شان را رها کنند اسلام آوردند (۳). تسخیر تدریجی سایر نواحی تا زمان حکومت معاویه به سال ۴۲ هجری و شاید هم تا مدتها پس از آن تاریخ به درازا کشید.

خراسان در عهد طاهریان

مدت صد و پنجاه سال که خراسان مستقیماً زیر نظر نمایندگان خلفای بغداد اداره می‌شد یا اوضاع برای روی کار آمدن مردانی که در آن سرزمین داعیه استقلال در سر داشتند مساعد نبود و یا نهضت‌هایی که تشکیل گردید به ثمر نرسید. نخستین فرصتی که برای تحقق آن آرمان دیرینه روی نمود اختلافی بود که میان امین و مأمون فرزندان هارون الرشید خلیفه عباسی بر سر مسئله جانشینی در گرفت. در این کشمکش مأمون از سردار سپاه خراسان طاهر بن حسین مشهور به ذوالیمین کمک خواست. در جنگ‌هایی که میان لشکریان آن دو برادر روی داد همه جا طاهر بر سردار امین چیره گردید و سرانجام به سال ۱۹۸ ه. بغداد را محاصره و آن شهر را بنام مأمون عباسی مسخر ساخت. همین که خلافت مأمون مسلم شد وی به پاس آن جانفشانیها و لشکرکشیهای درخشان در سال ۲۰۵ هجری (۸۲۰ م.) حکومت بخش شرقی خراسان را به طاهر بن حسین بخشید. بدین سان طاهر که فقط اسماً نماینده خلیفه عباسی در خراسان بود پایتخت را از شهر مرو به نیشابور منتقل ساخت و شالوده دودمانی را ریخت که نخستین سلسله مستقل حکمرانان ایرانی پس از هجوم تازیان بشمار می‌آید. دلیلی در دست نیست که آبادی و میزان ثروت خراسان عهد طاهریان را کمتر از دوران پادشاهی ساسانیان بدانیم. در بیست

ساله اول سده سوم هجری ، مجموع در آمدی که قرار بود همه ساله عبدالله بن طاهر به بغداد بفرستد سر به سی و هشت میلیون درهم میزد (۴) .

از زمان سامانیان تا هجوم مغول

دوران حکمرانی طاهریان بر خراسان که آغاز استقلال این ناحیه از ایران بود از نیم سده تجاوز کرد و سر انجام یعقوب لیث صفار بنیاد گذار دودمان صفاریان با گرفتن شهر نیشابور به فرمانروائی آنان پایان بخشید (۲۵۹ ه .) . اما دولت صفاریان نیز زود گذر بود زیرا بزودی قلمرو آنان بدست اسمعیل سامانی افتاد و آن چه از عهد مأمون عباسی به خراسان شرقی مشهور شده بود دوباره به سر زمین ورز رود یا ماوراءالنهر ملحق گردید . پادشاهان سامانی به ویژه اسمعیل و امیر نصر و منصور ، نواده امیرنصر ، همگی مردان پاک سرشتی با ذوق و ادب پرور بودند . در دوران فرمانروائی سامانیان زبان فارسی جان تازه ای یافت . ترجمه تاریخی طبری و تفسیر طبری در این دوران فراهم گردید و هم در این عهد بود که بزرگترین شاعر نغزگوی تاریخ ادبی ما ابو عبدالله جعفر مشهور به رودکی شعر فارسی را بر شالوده نوینی استوار ساخت . این سخنور ارجمند و بی همتای خراسان پایه سخن را چنان بالابرد که سرایندگان بزرگی چون دقیقی ، عنصری ، معروفی ، رشیدی ، منوچهری و فردوسی همگی به استادی وی خستو بودند و سبکش را سر مشق خود ساختند .

دوران صد و سی ساله فرمانروائی خاندان سامانی (۲۶۱ تا ۳۸۹ ه) بر خراسان و ماوراءالنهر ، و خدمت بزرگی که پادشاهان آن دودمان به رستخیز زبان فارسی و ترویج علم و ادب نمودند ، یکی از درخشانترین فصلهای تاریخ ایران را تشکیل می دهد . هنگامی که همین سر زمین پهناور بدست غزنویان افتاد ایشان نیز به تقلید فرزندان سامان به ترویج علم و ادب و تشویق شاعران و نویسندگان فارسی زبان دل بستند . مهمترین رویداد دوران دویست و سی ساله (۳۵۱ تا ۵۸۱ ه) حکمرانی غزنویان تجزیه خراسان باستانی به دو بخش علیحده بود که در ۴۵۱ ه . یعنی سی سال پس از مرگ سلطان محمود غزنوی صورت گرفت . بخش بزرگی که شامل افغانستان امروزی می شد و پایتختش شهر غزنی بود در دست غزنویان باقی ماند و بقیه خراسان از آن سلجوقیان گردید . قلمرو

پادشاهان سلجوقی نیز پس از صد و بیست و سه سال (۵۰۲ - ۴۲۹ هـ) بدست خوارزمشاهیان افتاد و بساط حکومت خوارزمشاهیان هم پس از یک سده و نیم بدست لشکریان مغول برچیده شد و سرانجام خراسانی که بیش از ششصد سال از امنیتی نسبی برخوردار بود به یکباره لگدکوب سم ستوران چنگیزخان گردید.

سفر بنیامین تودلانی

فتنه مغول در واقع نقطه عطفی در پژوهشهای تاریخی ما محسوب می شود. شاید یکی از عللی که پای جهانگردان و مبلغان عیسوی را به خاور زمین باز کرد کنجکاوی آنان در باره ماهیت و نتایج ایلغار چنگیزی تیموری و بالاخره تساهل فرزندان آندو سردار جهانگشا و بیرحم نسبت به پیروان تمامی دین ها بود. اقناع حس کنجکاوی، علاقه به ترویج دین عیسی، سودای تحقیق و جهانگردی، و غریزه سودجویی همه از انگیزه هائی بود که گروهی از مردم مغرب زمین را به سوی ایران کشانید. تا جائی که سند های موجود گواه است بنیامین اهل تودلا (۱) جهانگرد یهودی اسپانیائی یکی از نخستین جهانگردان بیگانه است که در حدود صد و هفتاد سال پیش از ابن بطوطه به ایران سفر کرده است و شرح نسبتاً مختصر و در عین حال جالبی پیرامون شهر های ایران نگاشته است. چون انگیزه اصلی این جهانگرد گرد آوری آمار و اطلاعاتی درباره یهودیان ایران بوده است از ناحیه خراسان فقط به نیشابور و اقلیت یهودی آن شهر اشاره می کند. جالب است که بنیامین در نیمه دوم سده ششم هجری هنگامی که اتابکان بر فارس حکمرانی می کردند اصفهان و شیراز را آبادترین و پر جمعیت ترین شهر های ایران دانسته و از لحاظ جمعیت، وفور نعمت، و آبادانی یزد را مقدم بر نیشابور شمرده است. (۵)

مارکو پولو و خراسان

در حدود صد و سی سال پس از سفر یهودی اسپانیائی، بنیامین اهل تودلا، جهانگرد نامدار ونیزی، مارکو پولو (۲) قدم بخاله ایران نهاد. مارکو پولو

که به همراهی زنی از خاندان قویلای قآن عازم دربار ارغون بود هنگامی به ایران رسید که ارغون نواده هلاکوخان درگذشته بود (۶۹۱ ه .) و به همین سبب ناچار بود برای دیدن غازان خان متوجه نواحی غربی ایران شود. با آن که نوشته های این جهانگرد بیگانه درباره شهرها و وضع محیط ایران در دوران حکمرانی جانشینان چنگیز بسیار مختصر و کوتاه است سفر نامه مارکوپولو را میتوان یکی از قدیمی ترین و معتبر ترین سندهای معتبر خارجی شمرد . مارکوپولو که به تفصیل از کرمان و یزد سخن رانده است از هشت ایالت مهم در ایران نام می برد که هفت تا از آنها را واقع در جنوب و هشتمین آنها یا ایالت تینوکن^(۱) را واقع در شمال دانسته است. از قرینه هائی که در دست داریم بی گفتگو پیداست که باید مقصود مارکوپولو از این نام ، تون و قاین از شهرهای کناره کویر باشد (۶). وی ضمن توصیف راهی که به کوه بنان منتهی می شود از بیابان خشک بی آب و علفی یاد می کند که گذشتن از آن بدون بلد و داشتن ذخیره آب مکفی غیر ممکن بوده است و بالاخره بیابان لوت را میدان جنگ میان اسکندر و داریوش سوم می خواند (۷). وصفی که مارکوپولو از این ناحیه ایران کرده است گوئی طنینی از گفته های ناصر خسرو علوی است که در حدود نیمه سده پنجم هجری همین راه را پیموده و آبادیهای ناحیه کوهستان (قهستان) را دیده بود . به نظر مارکوپولو هوای این بخش از خراسان نه بیش از اندازه گرم و نه زیاده از حد سرد ، بلکه در نهایت اعتدال بود. وی ساکنان خراسان را مردمانی خوش اندام و زنان آن سامان را به ویژه زیبا دیده است. (۸)

سفر اوریگ به خراسان

مسافر بیگانه دیگری که تقریباً بیست و پنج تاسی سالی پس از مارکوپولو از خراسان عبور کرده است رهبانی از فرقه فرانسیسکانهاست که به اودیگ اهل پوردنون^(۲) مشهور است . وی از زادگاه خود ، شهر پوردنون که اکنون بین ونیس و تریست قرار دارد برای سرکشی به دیرهای فرقه فرانسیسکان ابتدا از راه ارزروم خود را بتبریز و سلطانیه رسانیده و پس از درنگ

در این نواحی متوجه سرزمینهای شرقی ایران شده ، از کرمان و یزد و خراسان خود را به چین رسانیده و سپس از راه هرمز ، شیراز ، کردستان و بغداد به میهن خود بازگشته است (۹). چون به طور دقیق میدانیم که اودریک چندسالی پیش از درگذشت ابوسعید بهادرخان ، فرمانروای مغولی ایران از خراسان عبور کرده است ، پر دور نیست که مسافرتهاى این رهبان در خلال سالهای ۷۲۹ و ۷۳۶ هـ یعنی اندکی زودتر یا شاید همزمان با سفر این بطوطه جهانگرد مشهور مغربی صورت گرفته باشد. هنگامی که این دو مسافر ونیزی و مغربی از خراسان میگذشتند هنوز آثار آسیبی که از ۶۱۷ هـ با هجوم لشکریان چنگیز بر پیکر خراسان وارد آمده بود بچشم دیده میشد . در دوسوی آب آویزه در سراسر سغدیان ، خوارزم ، تخارستان ، چغانیان و ختلان بسیاری از شهرها پس از صد و بیست سال هنوز ویران بود ، و منظره بخارا و سمرقند که روزی آباد ترین شهر های سغدیان در قلمرو دودمان سامانی شمرده می شد هر مسافر صاحب دلی را غمگین می ساخت. به گفته ابن بطوطه از چهار شهر مشهور خراسان فقط هرات و نیشابور هنوز آباد بود ؛ اما در بلخ و مرو ذره ای از جلال و شکوه پیشین دیده نمی شد.

شهرهای خراسان از فتنه مغول تا عهد ابن بطوطه

هرات پایتخت باستانی آریاکه یکی از کهن سالترین شهرهای خراسان باستانی بود مانند بسیاری دیگر از شهرها در فتنه مغول آسیب فراوان دید. ابن بطوطه از شهرهای متعددی که جغرافیا نویسان دوره اسلامی در نزدیکی هرات یاد کرده بوده اند نامی نمی برد. ظاهراً در نخستین سی سال سده هشتم هجری این شهر دوباره بزرگترین و آبادترین شهرهای خراسان شده بود و ساکنانش به پرهیز گاری و دینداری اشتغال داشتند. نیشابور نیز پس از یکسان شدن با خاک در فتنه مغول ، بعد از صد و بیست سال سمندر وار سر از زیر خاکستر برآورده و چنان آباد گردیده بود که آن را دمشق کوچک می نامیدند. ابن بطوطه در باره نیشابور چنین می نویسد :

«این شهر میوه ها ، باغها و آبهای فراوان دارد و بسیار زیباست. چهار نهر در آن جاری است و بازارهای خوب و وسیع و مسجد بسیار زیبایی دارد که در وسط

بازار قرار گرفته و چهار مدرسه در کنار آن واقع شده که آب فراوانی در آنها جاری است و گروه انبوهی از طلاب در این مدرسه ها مشغول فرا گرفتن فقه و قرآن هستند. مدرسه نیشابور از بهترین مدارس آن حدود است.» (۱۰)

بلخ و مرو که هر دو مانند هرات و نیشابور در بیست سال اول سده هفتم هجری بدست لشکریان مغول ویران گردید تا دو قرن بعد نیز روی آبادی ندید. بلخ یا شهر باختر باستانی تا هنگام هجوم سپاهیان تازی مهمترین و مقدس ترین شهرهای خراسان شمرده می شد. بزرگترین پرستشگاه که به نوبهار مشهور بود در این شهر قرار داشت. گفته اند که نوبهار زمانی قرارگاه زرتشت بود و بهمین سبب در نظر زرتشتیان پرستشگاه مزبور همان سان عزیز بود که مکه در نزد مسلمانان ارج داشت. (۱۱) دیوارهای این پرستشگاه به همه گونه زر و زیور آراسته بود و بلندی طاق گنبدش را از صدگز متجاوز دانسته اند. در خلال شش قرن و نیم که بلخ زیر فرمان تازیان و دودمانهای مختلف ایران اسلامی بود آن شهر به سنت دیرینه، اهمیت مذهبی خود را حفظ کرد. هنگام ورود سپاهیان چنگیز به بلخ ظاهراً مسجد آدینه آنجا بیش از هر بنائی آسیب دید. شایان توجه است که در عهد ابن بطوطه هنوز شایع بود که چنگیز یک سوم مسجد بلخ را به طمع گنجی که در زیر یکی از ستونهای آن بنای باشکوه نهفته بودند ویران کرد. (۱۲) ظاهراً در ساختمان بناهای شهر بلخ از سنگ و ساروج استفاده می کرده اند و سعی تمام به استحکام عمارتها داشته اند. سخن ابن بطوطه مؤید این گفته است زیرا جهانگرد مغربی مدعی است که وی بلخ را بکلی ویران می دید؛ اما خرابه های شهر هنوز چنان می نمود که گوئی هرگز آسیبی ندیده است. آثار خرابی و تاراج مرو از زیانهای بلخ دید به مراتب شدید تر و دراز مدت تر بود. نام مرو بر دو شهر واقع در کنار رود مرغاب اطلاق می شد که فاصله میان آندوسی و دوفرنگ راه بود. از این دو مرو آن را که کوچکتر بود مرو رود و دیگری را مرو شاهگان می نامیدند. مرو شاهگان که برای نخستین بار در عهد خلافت مأمون عباسی بزرگترین مرکز حکمرانی مسلمانان در خراسان گردید به گفته یاقوت حموی صاحب بزرگترین و گرانبها ترین کتابخانه های جهان اسلامی بود که در هجوم مغولان بکلی از بین رفت (۱۳). هنگامی که ابن بطوطه از این ناحیه عبور می کرد دیگر اثری از بناهای باشکوه شهر مرو و

باروئی که به فرمان ملک‌شاه و وزیر باتدبیرش خواجه نظام‌الملک بر دور آن شهر کشیده شده بود دیده نمی‌شد. بی‌گفتگو مهمترین عاملی که ممد ویرانی مرو شد از بین رفتن تمامی سدها و آب بندهائی بود که در عهد ملک‌شاه و سنجر برای تقسیم آب و توسعه کشاورزی بر روی رود مرغاب بسته بودند.

خراسان عهد تیموری

با آن که پاره‌ای از شهرهای خراسان و ماوراءالنهر صد و شصت و شش سال پس از ایلغار چنگیزی با هجوم لشکریان تیمور رو برو گردید (۷۸۳ هـ) اما لطمه‌هائی که بر اثر این بلای جدید بر آنها وارد آمد به مراتب سبکتر و کم زیاتر بود. چون تیمور خود مسلمان بود و به مردمی که سر تسلیم فرود می‌آوردند می‌بخشود لذا در بسیاری موارد خرابیهای هجوم تیموری با نتایج مصیبت زای ایلغار چنگیزی قابل قیاس نبوده است. روی گونزالس دی کلاویخو^(۱) سفیر هانری سوم پادشاه کاستیل و لئون (اسپانیا) که هفتاد سال پس از ابن بطوطه به سال ۸۰۷ هـ از خراسان عبور کرده است سفرنامه جالبی بجا نهاده که مطالعه آن اوضاع خراسان را در آغاز سده نهم هجری بر ما روشن می‌سازد. بخارا، همان شهری که دست کم سه بار بدست لشکریان مغول تاراج و ویران گردیده بود، و به گفته ابن بطوطه مردمش در نهایت ذلت و خواری بسر می‌بردند و از مسجدها و بازارهایش جز بخش کوچکی برجا نمانده بود، در عرض کمتر از هفتاد سال چنان ترقی کرده بود که به گواهی کلاویخو از شهرهای آباد و پر جمعیت شمرده می‌شد؛ برگرد آن دیواری از خشت خام ساخته بودند و در بیرونش خندقی پر آب قرار داشت؛ و در آن محل خوراکی و گوشت و نان و شراب به حد وفور یافته میشد و بازرگانان شهر مردمانی بسیار ثروتمند بودند. (۱۴)

تنها شهری که در دوره فرمانروائی تیمور به اوج رونق و اشتهار خود رسید سمرقند بود. سمرقند که در مشرق بخارا و نزدیکی رود زرافشان قرار داشت و آن را یکی از چهار بهشت روی زمین میدانستند تا پیش از هجوم چنگیز یکی از آبادترین و ثروتمندترین شهرهای خراسان باستانی بود. سمرقند در نخستین هجوم مغولان

تا اندازه‌ای آسیب دید ؛ اما ویرانی آن شهر هرگز مانند شهرهای دیگر خراسان نبود. سمرقندی که از زیر بار هجوم مغولان کمر راست کرد هنوز بر سبیل بزرگترین بهترین و زیباترین شهرهای جهان بر خود فخر می‌کرد. هنگام سفر ابن بطوطه بسیاری از کویهای داخل شهر به شکل ویرانه افتاده بود و از بارو و دروازه آن شهر اثری دیده نمی‌شد ؛ اما از آغاز سده نهم هجری که تیمور سمرقند را پایتخت خود ساخت شهر مزبور رو به آبادی نهاد.

سمرقند زربین

هنگامی که در خزان سال ۸۰۷ هـ (سپتامبر ۱۴۰۴) کلاویخو سفیر اسپانیائی پا به شهر سمرقند نهاد گرداگرد شهر دیواری از خشت خام و در برابر خندقی ژرف قرار داشت. تیمور گروه بسیاری از ترکان و تازیان، یونانیان و نسطوریان ، کاتولیکان و بودائیان را به سمرقند کوچانیده بود چنان که جمعیت آن شهر ، با ساکنان اصلی و تازه واردان به صد و پنجاه هزار نفر می‌رسید. (۱۵) به احتمال کلی نیمی از این جمعیت به تشویق تیمور و یا به امید پیدا کردن کار و اندوختن مال به سمرقند رفته بودند . بر اثر این سیل پایان نا پذیر مهاجران تازه وارد جمعیت سمرقند چنان زیاد شد که حتی در بیرون دیوار شهر و آبادیهای پیرامون آن نیز جایی برای آنان نبود. در همان سالی که چشم کلاویخو برای نخستین بار بر شهر سمرقند می‌افتاد پاره‌ای از این مردم آواره را در خانه و کویهای که به طور موقت ساخته بودند جا می‌دادند و برخی در غارها و چادرها و در پناه درختان تنومند زندگی می‌کردند.

کوشش و پا فشاری آدمی از یک سو ، باروری زمین و شرایط مساعد اقلیمی از سوی دیگر در کرانه رود زرافشان شهر و آبادیهای بوجود آورد که با بهترین شهرهای اروپائی کوس همسری می‌کوفت. از بیرون دیوار سمرقند تا مسافتی به درازای یک فرسنگ و نیم و گاهی دو فرسنگ از همه سو ده و آبادی قرار داشت که بیشه‌هایی انبوه و تاکستانهایی دلفریب آنها را در میان گرفته بود. سمرقند مانند رشت دوره‌های بعد ، چنان در میان باغها و بیشه‌ها نهفته بود که چون مسافری به نزدیکی آن می‌رسید به دشواری می‌توانست خانه‌ها را تشخیص دهد. لابلای

این بیشه‌های انبوه گذرگاههایی با میدانهای بزرگ ساخته بودند که هر میدانی دارای دکانهای متعددی بود، و هر دکانی بهترین کالاهای آن عهد را از پرند و پرنیان و ظرفهای چینی گرفته تا زره و کمان و شمشیر در دسترس مشتریان خویش قرار میداد.

علاقه‌ای که تیمور به آبادانی پایتخت خویش و تشویق هنرمندان و صنعتگران داشت سبب شد که در اندک زمانی سمرقند بصورت یکی از مهمترین کانونهای هنری و بازرگانی جهان در آید. مشهور است که تیمور ضمن لشکر کشیها و جنگهایش از فرارود گرفته تا آن سوی ارس و از سفید رود گرفته تا کناره دجله هرجا هنرمند و یا صنعتگری یافت وی را به سمرقند فرستاد. بدین سان بازارهای سمرقند کارگاه ورزیده ترین حریر بافان گیلان و دمشقی، زره سازان و شمشیر سازان آذربایجان و فارس، چینی سازان و سفالگران آسیای مرکزی و دباغان و سراجان گرجی گردید. کلاویخو در یکی از کویهای سمرقند برجی را بر بالای تپه‌ای وصف می‌کند که گرداگردش خندقی قرار داشت و در آن خندق آب انداخته بودند تا ورود به آن برج غیر ممکن باشد و مدعی است که در چهار دیواری آن دژ بیش از هزار تن زره و خود، و تیر و کمان می‌ساختند. (۱۶)

در سایه آبادانی سمرقند و ایمنی قلمرو تیمور، در عرض سالیانی انگشت شمار نه تنها پایتخت تیمور مهمترین کانون صنعت و داد و ستد همه گونه کالا گردید بلکه کشاورزی و دامپروری به پایه ای رسید که هرگز در تاریخ خراسان باستانی سابقه نداشت. آب بندها و کانالهایی که این بطوطه هفتاد سال پیش از کلاویخو دیده بود (۱۷) تکمیل شد و گسترش یافت. آب فراوان، هوای مساعد، باروری زمین، عده کشاورزان کار آمد و کارگران نیازمند و دلسوز همه دست بدست هم داد و شرایطی بوجود آورد که سمرقند به پرورش بهترین گله‌ها و تهیه گندم، جو، ذرت، برنج و همه گونه میوه به ویژه انگور و خربزه مشهور شود. در سراسر شهر دکانهای گوشت فروشی، کباب فروشی، نانوائی، میوه‌فروشی و مانند آن به حدی زیاد شد که فروشندگان دیگر جائی در بازار سمرقند نیافتند و رو به میدانها و فضاهای باز شهر نهادند. کلاویخو وصف می‌کند که چسان در این گونه دکه‌های حاشیه میدانهای شهر، گوشت پخته یا کباب شده گوسفند و پرندگانی چون تیهو

و قرقاول را در ظرفهای زیبایی به بهای بسیار ارزانی به خریداران عرضه میداشتند. عشق شدیدی که تاتارها به میگساری داشتند مروج تاکستانهای بزرگ و انداختن شرابه‌های مشرق زمین گردید. در میان آن قوم به ویژه اطرافیان تیمور مستی علامت مردی بود. در آغاز سده نهم هجری بهترین نوع تاک را از چین و آذربایجان آورده در تاکستانهای کرانه رود زرافشان پرورش دادند. در تهیه شراب آگاهی، تجربه و ذوق بیگانگانی که همراه سپاهیان تیمور به سمرقند آمده بودند نیز مؤثر افتاد. افراط در باده گساری به جایی رسید که هر کس بیش از سایرین می نوشید به دریافت عنوان « بهادر » سر فراز می گردید. کلاویخو که خود شاهد این گونه باده گساریها بوده است ضمناً از مهمان نوازی تاتاران و علاقه آن جنگجویان بیابان گرد به میوه، و وفور انگور و خربزه سمرقند سخن میراند. ابن بطوطه خربزه این ناحیه از خراسان باستانی را مشهور تر از خربزه اصفهان دیده بود و معتقد بود که خربزه خشک شده را تا دورترین نقاط هند و چین می برده اند. سفیر اسپانیا در تأیید این مطلب چنین می نویسد :

«در تمامی روستاهای پیرامون سمرقند خربزه بحدی فراوان است که در فصل بخصوصی آن را خشک می کنند و مانند انجیر یکسال نگاه میدارند و بکار می برند. خربزه را بدین سان خشک می کنند که ابتدا آن را به قاچهای بزرگی بخش می کنند و پوستش را می گیرند و آنگاه در برابر آفتاب می نهند تا خشک شود و همین که این تکه ها کاملاً خشک شد آنها را بهم می بندند و در سبدهائی می نهند و انبار می کنند.» (۱۸)

هرات، گمواره نهر ایران عهد تیموری

چون کلاویخو هرات را ندیده است و در سفرنامه اش درین باره چیزی نمی گوید دقیقاً معلوم نیست که در پایان دوران حکمرانی تیمور این شهر به چه شکل در آمده بود و چقدر جمعیت داشت. شهری که ابن بطوطه آن را آباد ترین شهر خراسان خوانده بود چون پایتخت شاهرخ فرزند ارشد تیمور گردید رو به روزبهی نهاد. به فرمان شاهرخ تمامی ویرانه ها تعمیر و برگرد شهر دیواری کشیده شد. شاهرخ چهل و سه سال (۸۵۰ - ۸۰۷ ه) پادشاهی کرد و در

عرض این مدت از هیچ گونه کوششی در راه ترمیم خرابیها و تشویق فضلا و هنرمندان مضایقه ننمود. در اثنای این چهل و سه سالی که پسر ارشد شاهرخ، الغ بیگ حکمرانی می کرد سمرقند و هرات کانون علم و هنر دنیای اسلامی شد. شعر دوستی و هنر پروری شاهرخ موجب رستاخیزی در هنر ایرانی عهد تیموری بود و هرات میعاد گاه پیکرنگاران، موسیقی دانان، خوشنویسان، معماران، فلزکاران، آبگینه و چینی و کاشی سازان عهد گردید. بزرگترین دانشمندان و ریاضی دانان و اختر شناسان جهان اسلامی رو به سمرقند نهادند و در آنجا رصدخانه ای تأسیس شد که دست کم تا یکصد سال مهمترین مرکز اختر شناسی جهان بود.

پیدایش خط نستعلیق

بایسنقر میرزا فرزند شاهرخ که بواسطه افراط در میخوارگی بسن سی و هفت درگذشت به دنبال تأسیس کتابخانه مشهور هرات نگارستانی را در آن شهر بنیاد نهاد که تشکیل آن کانون هنری نقطه عطفی در تاریخ پیکرنگاری، تذهیب کاری و خوشنویسی ایران محسوب می شود. به گفته مورخان عهد در نیمه سده نهم هجری متجاوز بر چهل تن از خوشنویسان و صد تن از پیکرنگاران و تذهیب کاران مشهور زیر نظر آن بزرگ زاده هنر دوست سرگرم کار بودند. چون خط ثلث و نسخ در نگارستان هرات به اوج تکامل خود رسید در حدود نیم سده بعد به عهد پادشاهی سلطان حسین بایقرا (۹۱۱ - ۹۰۰ ه) جای خود را به شیوه نستعلیق داد. نخستین هنرمندی که در پیدایش و رواج خط نستعلیق دست داشت میر علی تبریزی بود. کهن سالترین دست نبشته این استاد نسخه ای از مثنوی خواجوی کرمانی (بتاریخ ۷۹۹ ه) است که یکی از زیباترین و گرانبهارترین دست نبشته های فارسی در موزه بریتانیا است. از میر علی تبریزی وسایر خوشنویسان مکتب هرات یعنی جعفر بایسنقری و دو برادر خوارزمی عبدالکریم و عبدالرحیم و همچنین پدر ایشان عبدالرحمن خوشنویس آثاری بجا مانده است که زیب و زیور کتابخانه های بریتانیا و آمریکا است.

ترقی پیکرنگاری

در زمینه هنر پیکرنگاری نام کمال الدین بهزاد چون اختر تابناکی در آسمان مکتب هرات می درخشید. این هنرمند که به احتمال کلی بین سالهای ۸۵۰ و ۸۶۰ هجری بدنیا آمد (۱۹) و در جوانی به دستگاه امیرعلی شیر نوائی وزیر با تدبیر سلطان حسین بایقرا راه یافت سلسله جنیان یکی از بزرگترین تحولات هنری در ایران است. مشهور است که بهزاد شاگرد پیر سید احمد تبریزی بود و به واسطه نبوغ و استعداد شگفت انگیزی که در تجسم صورت و نقش جزئیات داشت به نگارستان هرات راه یافت و در اندک مدتی چندان ترقی کرد که به ریاست نگارستان مزبور گماشته شد. تجزیه و تحلیل کارهای این نقاش چیره دست و آثاری که از مکتب هرات و از زیر کلک شاگردان مشهورش یعنی پیکرنگارانی چون آقای میرک تبریزی، مظفر علی، پیر سید علی، سلطان محمد، قاسم علی و شیخ زاده خراسانی بیرون آمده است بدون تماشای دقیق مینیاتورهایی که همراه کتابهای دست نبشته این دوران در موزه های گوناگون بجا مانده است میسر نیست. (۲۰)

هنرمعاری

ساختمانهای عهد تیموری نمودار گویائی از اوج کمال هنر آن عهد و پیشرفت ذوقی هنرمندان مکتب هرات است. عالی ترین نمونه هنر معماری این عهد را باید مسجد گوهر شاد خاتون دانست که بنام بانی آن، همسر شاه رخ، مشهور شد. این مسجد که ساختمانش در اوایل سال ۸۲۱ هـ آغاز گردید و نزدیک به دوازده سال بدرازا کشید از شاهکارهای معمار نامدار عهد، استاد قوام الدین شیرازی است. آثار تعمیرهایی که در کتیبه های گوناگون این مسجد بچشم می خورد حکایت از دگرگونیهای اوضاع و نا بسامانیهای مردم خراسان در برابر هجوم اوزبکان می کند. ایوان باشکوه و کتیبه کاشی آن که ظاهراً به خط بایسنقر میرزا بر روی زمینه ای آبی رنگ با حروف سفید نوشته شده عالی ترین نمونه هنر کاشی سازی و خوشنویسی، هردو را نشان می دهد. نقش های زرد روشن و تضاد آن با سبز تیره رنگ که بعدها در اصفهان و سایر جاها رواج گرفت در روی گنبد پیازی شکل

این مسجد با شکوه تاریخی، دلفریب و خیال انگیز است. همزمان با ساختن مسجد گوهرشاد خاتون در سی ساله اول سده نهم هجری، مدرسه پریزاد مشهد ساخته شد که به گفته محقق روسی خانیکف (۱) نمونه دقیق و اصیلی از سبک معماری عهد شاهرخ است. این بنای کهن سال عهد تیموری مانند مدرسه شاهرخ که به مدرسه دودر اشتهار یافته در خلال پانصد سالی که از تاریخ ساختمانش می گذرد چندان خرابی دیده و مرمت شده است که هرگز از ظواهرش اصالت باطن پیدا نیست. (۲۱) متأسفانه همین امر در مورد مسجد شاه مشهد صدق می کند که بر اثر مرور زمان، بی مبالاتی مردم و بی عقلی مهاجمان مقدار زیادی از کاشیهای بی ماندش فرو ریخته است. خوشبختانه متن کتیبه ایوان این مسجد هنوز بکلی از بین نرفته و تاریخ ساختمان آن بخط ثلث، با کاشیهای سفید بروی زمینه ای لاجوردی، سال ۸۵۵ هجری را نشان می دهد که ۲۲ سال پس از اتمام مسجد گوهرشاد خاتون است.

صرفنظر از مسجد گوهرشاد و دو مدرسه پریزاد و شاهرخ، مهمترین نمونه های معماری عهد تیموری در سمرقند، نزدیکی آرامگاه قاسم، فرزند عباس نخستین مبلغ اسلامی قرار گرفته است و مشتمل است بر چندین مسجد و آرامگاه که تعلق به خود تیمور و بستگان وی دارد. نبوغ و کاردانی نخبه ترین هنرمندان اصفهان و شیراز و تبریز و سمرقند در این جا دست بدست هم داده سنگ تراشی، ساختن کاشیهای معرق، گنبد سازی، تزیین مناره و رنگ آمیزی را به اوج کمال رسانیده است. خانیکف مانند بسیاری از جهانگردان علاقه مند و آگاه از رنگ نیلی روشنی که در کاشیکاریهای پاره ای از این بناها و همچنین در مسجد الغ بیگ در شهرکش، زادگاه تیمور بکار رفته است با تحسین فراوان یاد میکند. متأسفانه بر اثر زلزله از این گونه کاشیهای عهد تیموری در بناهای آستان قدس رضوی در مشهد چیزی برجا نمانده است زیرا کهن سالتترین بخش آستان مزبور مشتمل بر بخشی از رواق غربی، سردر صحن عتیق و ایوان طلای همان صحن است که بی گفتگو از بناهای دوران شاهی سلطان حسین بایقراست (۲۲) و به فرمان وزیر دانشمند و ادب پرورش امیر علی شیر نوائی ساخته شد و پس از عهد تیموریان چنان که بعداً خواهیم گفت آسیب فراوان دید.

آغاز هجوم اوزبکان بر خراسان

دوره فرمانروائی جانشینان تیمور بر خراسان و ورز رود از صد سال تجاوز کرد (۸۰۷ تا ۹۱۳ هـ) و در خلال این سده بیشتر شهرهای این بخش از ایران از آرامش و روزبهی برخوردار بود. سلطان ابوسعید ، نواده تیمور یکی از بازپسین شاهان نامدار تیموری است که مدت هفده سال (از ۸۵۵ تا ۸۷۲ هـ) بر خراسان فرمانروا بود و در جنگ با امیر حسن بیگ مشهور به اوزون حسن ، سرسلسله دودمان بایندری یا ترکمانان آق قویونلو (سفیدگوسفند) کشته شد. همزمان با درخواست شاه اسمعیل صفوی به خونخواهی پدر ، در خراسان سلطان حسین بایقرا از بازماندگان ابو سعید سلطنت می کرد که تاکنون چندین بار از وی یاد کرده ایم . دوران حکمرانی جانشینان وی به سال ۹۱۳ هجری با افتادن خراسان بدست شیبک خان اوزبک بسر آمد. تسلط شیبک خان اوزبک ، نواده چنگیز بر سر زمین خراسان آغاز تجاوزهای پیگیری است که در دوران پادشاهی شاه اسمعیل اول و شاه طهماسب صفوی موجب خرابیها و آسیب های فراوانی بر شهرهای هرات ، نیشابور و طوس (مشهد) گردید .

دلیری ، سنگدلی ، غرور و به ویژه گستاخی شیبک خان اوزبک با مزاج شاه اسمعیل جوان که خویشتن را از جانب نیاگان مأمور انجام وظیفه بزرگی چون ترویج آرای شیعی امامی و بر انداختن ریشه تسنن می دانست سازگار نبود. طبق نوشته یکی از مورخان ، هنگامی که دعوی پادشاهی اسمعیل جوان در سرو به گوش شیبک خان رسید وی در نامه ای خطاب به شاه جوان صفوی نوشت : « این زمان دعوی سلطنت از جانب مادر کردن ترا وقتی روا بودی که مادر دهر را فرزندی چون من سلطان بن سلطان نبودی. » (۲۳) غرض از این عبارت آن بود که تانواده چنگیز زنده باشد جوانی که از جانب مادر یعنی دختر اوزون حسن و همسر شیخ حیدر صفوی خود را با خاندان بایندری خویشاوند می شمرد حق سلطنت ندارد . کینه اسمعیل از گستاخی حریفی این سان خود خواه چندان بود که سه سال پس از تسلط شیبک خان بر ماوراءالنهر و خراسان به آن ناحیه لشکر کشید و چون شیبک خان در دهکده محمودآباد واقع در نزدیکی مرو کشته شد و پیکر بی جانش را کشان کشان

نزد اسمعیل بردند به اشاره پادشاه جوان صفوی قورچیان (۱) بر زمین افتاده گوشت بدن آن رقیب تیره روز را به دندان پاره پاره کردند (۹۱۶ هـ). (۲۴) بدین سان سه سال پس از تسلط شییک خان بر هرات سراسر خاك خراسان تالب آب آمویه به دست صفویان افتاد و مذهب شیعه امامی، کیش رسمی مردم این ناحیه شد.

هرات، قرارگاه و عهد صفوی

خطر هجوم اوزبکان بر خراسان پس از کشته شدن شییک خان همچنان ادامه یافت و از آن جا که هرات موضع مقدّمی در قلمرو پهناور صفوی شد شاه اسمعیل به تحکیم آن شهر فرمان داد. در سال ۹۲۱ هجری شاه اسمعیل کودک شیرخوار خویش طهماسب را به اتفاق لاله اش با عنوان سلطنت خراسان به شهر هرات فرستاد. این اقدام آغاز رواج رسم نوئی بود که عملاً تا اواخر عهد صفویه ادامه یافت چنان که طهماسب نیز ابتدا اسمعیل میرزا و سپس پسر بزرگ خود محمد میرزای مشهور به خدا بنده را با همان عنوان به شهر هرات روانه کرد (۹۴۳ هـ) و عباس میرزا که بعدها به شاه عباس بزرگ مشهور گردید به سال ۹۷۸ هـ در شهر هرات به دنیا آمد.

شاه طهماسب برای آن که خراسان را از شر هجوم ناگهانی و مصیبت زای اوزبکان برهاند مقرر داشت که سالی سیصد تومان به جانشین شییک خان در مرو پرداخته شود؛ و تاوی زنده بود و اوزبکان این مقرری را می گرفتند سال و جان شهرنشینان و چادر نشینان خراسانی ایمن بود. در هرج و مرجی که بدنبال مرگ طهماسب و دوره پادشاهی کوتاه و منحوس اسمعیل دوم در گرفت دادن مقرری مزبور نیز متروک شد. به همین سبب در ۹۸۶ هـ جلال خان فرزند دین محمد خان اوزبک به خراسان لشکر کشید؛ اما فرجام کار جلال خان از شییک خان بهتر نبود زیرا از حاکم مشهد شکست خورد و گرفتار شد و سرانجام سرش را از فراز مناره ای در آن شهر آویختند. با تمام این احوال در خلال بیست سال بعدی یعنی از ۹۸۶ تا ۱۰۰۶ هجری که شاه عباس در نزدیکی هرات اوزبکان را به کلی شکست داد شهرهای خراسان چه بر اثر هجومهای این قوم سرکش و غارتگر و چه بر اثر آشوبهای داخلی خرابی و زیان فراوان دید. در جنگهایی که میان ۱ - به لهجه ترکی قور یعنی آتش و جرقه و منظور از قورچی شاید سربازی است که سلاح گرم بکار می اندازد.

طرفداران و مخالفان عباس میرزای خرد سال در گرفت مشهد و نیشابور و تربت هر کدام در حدود چهار ماه در محاصره بود. در خود مشهد آنچه از گنجینه بیمانند آستان قدس رضوی به تاراج رفته بود بدست مرتضی قلیخان پرنك برای گرد آوردن سپاهیان به هدر رفت. به سال ۹۹۶ دشمنی میان علیقلیخان شاملو و مرشد قلیخان استاجلو دوباره پای اوزبکان را به خراسان باز کرد و پایان این داستان ننگین، تاراج شهر هرات و کشته شدن گروهی از مردم بیگانه آن شهر پس از یازده ماه محاصره بود.

آبادی در وقت شهرهای خراسان در عهد صفویان

از سال ۹۸۹ ه که در پشت دیوار دژ نیشابور عباس میرزا فرزند محمد خدا بنده را بر تخت سلطنت خراسان نشاندند در سراسر آن استان پهناور خواندن خطبه به نام شاه عباس مرسوم گردید. در دوران پادشاهی شاه عباس بزرگ اعتبار و رونق شهر مشهد رو به فزونی نهاد. صحن عتیق آستان قدس در این عهد توسعه یافت. شاهراهی میان اصفهان، مشهد و هرات احداث گردید. کاروانسراها و آب انبارهای بزرگی در مشهد پی افکنده شد. در عهد شاه عباس دوم بخش بزرگی از کتیبه‌ها و کاشیکاریهای صحن عتیق تعمیر گردید. در این دوره بر روی هم ده مدرسه در مشهد ساخته شد و پاره‌ای از آنها مانند مدرسه فاضل خان و مدرسه نواب و مدرسه عباسقلی خان از نظر موقوفات در ایران بی نظیر بود. موقوفات مزروعی مدرسه عباسقلی خان ظاهراً از بیرون دروازه شرقی مشهد آغاز می‌شد و تا دروازه شهر هرات می‌رسید. (۲۵) نواده میرزا الغرضوی که از سادات مشهور خراسان و از بستگان شاه عباس بود مدرسه صالحیه نواب را بنا نهاد که ساختمان آن به سال ۱۰۸۶ هجری در عهد شاه سلیمان صفوی تکمیل گردید و هنوز در ضلع شمالی خیابان نادری مشهد پا بر جاست.

با آن که در عهد سلطنت شاه طهماسب از جهانگردان بیگانه وین چنتو دالساندری^(۱) فرستاده جمهوری ونیس، و آنتونی جنکین سون^(۲) سوداگر انگلیسی در ایران بوده‌اند و به عهد سلطنت شاه عباس بزرگ چندن از سفیران و جهانگردان،

1 - Vincentio D'Alessandri 2 - Anthony Jenkinson

از آن جمله برادران شرلی ، جان کارت رایت (۱) بازرگان انگلیسی ، توماس هربرت (۲) دبیر سفیر انگلیس و پی یترودولا واله (۳) بزرگزاده ایتالیائی ایران را بچشم دیده و همگی سفرنامه های مسوطی بر جانها داده اند اما هیچ کدام یابه تفصیل درباره خراسان مطالبی نگاشته اند و یا اگر چند نکته ای در سفرنامه های آنها یافت شود گره از مشکل ما نمی گشاید. در ۱۵۵۷ م. آنتونی جنکین سون سوداگر انگلیسی برای یافتن بازار و ترویج کالا های انگلیسی متوجه بخارا گردید؛ اما اوضاع پر آشوب ماوراءالنهر بر اثر هجوم اوزبکان و کشمکش هایی که میان امیران محلی بخارا و خیوه وجود داشت جنکین سون را از این خیال باز داشت. پنج سال بعد (۱۵۶۱ م.) وی با فرمانی از طرف ملکه الیزابت اول خطاب به پادشاه ایران از راه مسکو و دریای خزر خود را به شیروان رسانید و از آنجا متوجه قزوین شد ؛ اما این بار نیز تلاشش بیهوده بود و ناگزیر دست تهی به انگلستان بازگشت.

۱. دو بازرگان انگلیسی در خراسان و ماوراءالنهر

نزدیک به دوسده پس از نخستین کوشش آنتونی جنکین سون برای ایجاد رابطه ای میان انگلیس و سرزمین های میان آب آمویه و سیر دریا ، درست هنگامی که دریا نورد انگلیسی بنام جان التون (۴) در صدد گشودن راه بازرگانی انگلیس از سوی دریای خزر بود دوتن سوداگر از جان گذشته انگلیسی بنام جورج تامپسون (۵) و رینولدهاگ (۶) متوجه خیوه و بخارا گردیدند. تامپسون و هاگ که در فوریه سال ۱۷۴۰ م (۱۱۵۲ هـ) با مقداری کالا شهر سن پترزبورگ را در پشت سر نهادند اندکی پیش از آن که خیوه بدست نادر شاه گشوده شود از آن شهر دیدن کردند. از نوشته های این دو به خوبی پیداست که اوضاع پر آشوب و نا امن ماوراءالنهر را برای داد و ستد مطلوب و مساعد ندیده اند. تامپسون درباره بخارا چنین می نویسد :

«این شهر بزرگ و پر جمعیتی است که به فاصله سه روز راه ، از سوی شمال محدود به آب آمویه می شود. این جا قرارگاه خان است و هر چند که حوزه اختیارات

1 - J. Cartwright 2 - Thomas Herbert 3 - Pietro della Valle

4 - John Elton 5 - George Thompson 6 - Reynold Hogg

خان از محیط شهر تجاوز نمی‌کند در خود بخارا حکومت خودکامه‌ای دارد . سر زمین همجوار را ترکستان می‌خوانند که در آنجا چندین بیگ یا فرماندار به استقلال حکومت می‌کنند. بخارا بر روی زمینهای بلندی قرار دارد ، دور تا دور شهر را دیوار نازکی کشیده‌اند که در برابرش خندق خشکی بچشم می‌خورد . خانه‌های شهر همه کوتاه و بیشتر آنها ازخشت خام ساخته شده ؛ اما همه کاروانسراها و مساجد متعدد این شهر را از آجر ساخته‌اند. بازارهای بخارابناهای با شکوهی است که اکنون بخش زیادی از آنها به شکل ویرانه در آمده است. همچنین در بخارا مدرسه‌های بزرگ و متعددی ساخته‌اند که در آنجا دانشجویان علوم دینی درس می‌خوانند. « (۲۶)

تامپسون و هاگ هوای مساعد و خاک بارور بخارا را می‌ستایند ؛ اما از آب شهر مزبور به بدی یاد کرده‌اند و مدعی‌اند که به همین سبب بسیاری از ساکنان شهر چندین ماه از سال به بیماری کرم روده مبتلا بوده‌اند. همچنین هردو مسافر مار و کژدم را دو بلای بزرگ بخارا شمرده و طبق تجویز پزشکان محل علاج نیش کژدم را کشته خود کژدم دانسته‌اند. تامپسون اهالی بخارا را به مراتب متمدن تر ، مذهب تر و مؤدب تر از ساکنان خیوه دیده و با این همه بزدلی ، ستمگری و غدر ورزی را از ویژگیهای اخلاقی آنان دانسته است. در سال ۱۱۵۳ ه با وجود جنگهای داخلی و جزر و مدهجوم افغانها و اوزبیکها درخراسان وماوراءالنهر با آن که بازرگانی بخارا نسبت به دوره تیموریان رو به کاهش نهاده بود هنوز گروه زیادی از بازرگانان تازی و یهودی با همه گونه کالا از دورترین نقاط ایران به آن شهر روی می‌آوردند و به امید سود ، جان و مال خود را به خطر می‌افکندند ؛ اما درنظر تامپسون و هاگ شهری که در آن جا داشتن مال همپای بزهکاری بود چنگی بدل نمی‌زد ، و جایی که فرماندار خودکامه و یا دستیارانش به میل خویش دارائی مردم را از چنگ آنها بدر می‌آوردند برای داد و ستد مناسب نبود .

تامپسون در مشهد

در اوایل پائیز سال ۱۱۵۳ ه تامپسون و هاگ خود را به مشهد رسانیدند که در آن تاریخ بدست رضاقلی میرزا اداره می‌شد. چون مردم خراسان و به ویژه

ساکنان شهر معتقد بودند که بی وجود نادر دفع شر افغانهای مهاجم و اوزبکان مزاحم به آسانی میسر نمی شد خود را سپاسگزار نادر می دانستند و رضاقلی میرزا نیز از طرف پدر مأمور بود که همه گونه اسباب رفاه مردم و آبادی شهر مشهد را فراهم آورد. از سراسر نقاط ایران و متصرفات جدید نادر دسته دسته مردم هنرمند و بازرگان متوجه مشهد بودند به طوری که در آغاز نیمه دوم سده دوازدهم هجری بازرگانی خراسان رونق شایانی داشت. بازرگان انگلیسی تامپسون در باره مشهد این زمان چنین می نویسد :

« مشهد شهر آبادی است و بازرگانی در آنجا رونق بسزائی دارد. همه روزه کاروانهایی از بلخ ، بدخشان ، قندهار ، هندوستان و هر گوشه ای از خاک ایران به مشهد وارد می شود . بازارهای بزرگ و خوش ساخت این شهر مالا مال از کالاهای گرانبهاست و گروه زیادی از سوداگران ملتهای گوناگون در این جا گرد آمده اند. می گویند مشهد در حدود نود باب کاروانسرا دارد که تمامی آنها سالم و آباد مانده است. نادر از سراسر ایران و کشورهای متصرفی جدید خود گروه زیادی را به این شهر روانه ساخته است و برای رونق و آبادی مشهد هر وسیله ای را که ممکن بوده برانگیخته است. میان مشهد و بخارا راه مستقیمی وجود دارد که طی آن چهارده روز بطول می انجامد. بلخ با مشهد بیست روز ، بدخشان بیست و شش و قندهار سی روز فاصله دارد . » (۲۷)

کساد بازار مشهد در پایان عهد نادری

بی گفتگو آبادانی و ویرانی شهرها نمودار بارزی از اوضاع سیاسی و اجتماعی هر عهد است و به همین روال کاهش یافتن میزان بازرگانی حکایت از امنیت یا نا امنی کشورها می کند. در عرض سه سال از ۱۱۵۳ تا ۱۱۵۶ هجری اوضاع ایران بر اثر آزار نادرشاه و ستمگریهای مأموران و محصلان مالیاتی وی چندان وخیم گردید که بازار بازرگانی عمومی از رونق افتاد و مشهد ، شهری که مورد نظر و علاقه نادر بود نیز مانند سایر شهرهای ایران رو به انحطاط نهاد. شرحی که ون میروپ^(۱) کار گزار شرکت بازرگانی انگلیس از میزان بازرگانی مشهد در ۱۱۵۶ ه تهیه کرده است بر این

خرابی تدریجی اوضاع گواهی می‌دهد. (۲۸) از ۱۰۶ تا ۱۰۶ هجری یعنی سالی که نادر بدست چندتن از سردارانش کشته شد ظاهراً وضع به همین منوال بود؛ اما شورش پاره‌ای از مردم شهرهای مرزی خراسان در بازپسین سال فرمانروائی نادر به کشتارهایی انجامید که ضمن آن سرهای همگی سرداران، بازرگانان و مردان نامدار خراسان برباد رفت، و گروهی از خرده بازرگانان ایرانی و ارمنی بدست دژخیمان آن مرد سنگدل از یک یا هر دو چشم محروم گردیدند.

مهمترین و جامع‌ترین سند خارجی که اوضاع اجتماعی ایران این عهد، کساد بازار تجارت و به ویژه دشواریهای بازرگانان بیگانه را بر ما روشن می‌سازد سفرنامه جوناس هنوی^(۱) بازرگان انگلیسی است که در اواخر ۱۷۴۴ میلادی (۱۱۵۷ هـ) ایران را ترک گفت. به طور خلاصه انگیزه سفر هنوی به ایران آن بود که کاپیتان جان التون^(۲) نامی را که از کارمندان شرکت بازرگانی انگلیس مقیم ایران بود به بازگشت به انگلیس تشویق کند. جان التون در ۱۱۵۱ هجری به منظور تجارت به ایران آمده و از رضایلی میرزا، فرزند نادر فرمانی گرفته بود که به موجب آن می‌توانست برای گشایش رابطه بازرگانی میان ایران و انگلیس به هرگونه اقدامی مقتضی دست زند. جان التون ضمن انجام این مأموریت به حضور نادر رفته و پیشنهاد کرده بود که حاضر است برای ایران دو فروند کشتی تجارتی در دریای خزر بسازد، موافقت نادر شاه با این پیشنهاد، روسیه را نسبت به رویه بازرگانان انگلیسی که در سن پترزبورگ سازمان مفصلی داشتند بدگمان کرده بود و شرکت بازرگانی انگلیس با فرستادن هنوی خیال داشت که هم التون را از این کار خطرناک منصرف سازد و هم در باره مقصود اصلی شرکت که گشایش راه جدیدی برای تجارت ابریشم از طریق دریای خزر بود چاره جوئی کند.

سفر جوناس هنوی بیهوده بود، زیرا نه جان التون از خدمت نادر قطع نظر کرد و نه آشوبهای عهد نادری موجبات برقراری روابط تجارتی را ممکن و میسر ساخت. مهمترین فایده این سفر از لحاظ تاریخ اجتماعی ایران آمار و اطلاعاتی است که هنوی در کتاب خود گرد آورده است. از مقایسه نوشته‌های سایر بازرگانان و به ویژه آمار ون میروپ کارگزار بازرگانی انگلیس در مشهد، با ارقامی که هنوی

گرد آورده است تصویر جامعی از وضع بازرگانی این دوره پر آشوب بدست می آید. در ایالت پهناوری چون خراسان که بنا به گفته جونا س هنوی از لحاظ بدهی مالیات پس از هندوستان متصرفی در درجه نخست قرار داشت و مبلغ دو هزار میلیون دینار یا ۲۵۰,۰۰۰ لیره به پول آن روزی مالیات می داد (۲۹) راهها چنان خراب و نا امن بود که هنوی رسانیدن کالا را به مشهد و برقراری رابطه بازرگانی با خراسان را کار غلطی می پنداشت. به فاصله دو سال ابتدا مسترگریام نامی از بازرگانان انگلیسی و سپس ون میروپ که از او نام برده ایم هردو حین سفر از مشهد به رشت یا پیره بازار کشته شدند. بعلاوه آماری که ون میروپ به اداره بازرگانی انگلیس فرستاده و رو نوشتی از دفتر گمرکات مشهد بود به خوبی نشان می دهد که ستمگریهای نادر و مأموران آزمندش تا چه حد از رونق بازار تجارت مشهد کاسته بود.

قطع رابطه بازرگانی در پایان عهد ناصری

در سایر بخش های ایران نیز وضع به همین منوال بود به ویژه پس از کشته شدن نادرشاه که رابطه مشهد با مراکز بازرگانی شمال ایران بکلی قطع گردید. در آغاز دوران پادشاهی کوتاه علیقلی خان برادر زاده نادر که به نام عادل شاه تاج بر سر نهاد دامنه فتنه و آشوب چنان گسترش یافت که تمامی دارائی و کالاهای بازرگانان انگلیسی را در رشت غارت کردند. بر اثر شکایت های پی در پی بازرگانان مزبور، پادشاه انگلیس جورج دوم در ژوئن ۱۷۴۸ (۱۱۶۱ هـ) نامه ای خطاب به عادل شاه نوشته آن را با سفیر ویژه ای روانه ساخت. (۳۰) در طی این نامه جورج دوم از پادشاه ایران تقاضا می کرد دستور دهد تا اموال تاراج شده را به صاحبان اصلیش بازگردانند و از آن پس کاری نکنند که مال و جان بازرگانان انگلیسی مصون باشد. این نامه هنگامی به مشهد رسید که عادل شاه به دست برادرش ابراهیم میرزا اسیر و کور شده بود. همزمان با روی کار آمدن ابراهیم میرزا همگی بازرگانان انگلیسی، خراسان و گیلان را ترك گفتند و دوران پنج ساله بازرگانی انگلیس با ایران از راه دریای خزر به پایان آمد. شاید ذکر این نکته نیز خالی از فایده نباشد که بر روی هم صد و پنجاه تن انگلیسی در خراسان

وگیلان به کار داد و ستد مشغول بودند و جمع کل کالاهای انگلیسی از قماش گرفته تا کالاهای ساخته شده اروپائی در عرض این مدت از ۱۷۴,۳۹۸ لیره تجاوز نکرد. در برابر این رقم مقدار ابریشمی که از راه دریای خزر به اروپا حمل شد برابر ۹۳۳۷۵ لیره بود. (۳۱)

خراسان و سفرنامه اوزلی

از آن چه در باره دشواریهای سفر بازرگانان و راههای پر خطر بین خراسان و سایر نقاط ایران گفته شد به خوبی میتوان استنباط کرد که آثار ناشی از فتنه افغان، هجومهای پیاپی اوزبکان، مالیاتهای گزاف و کشتارهای عهد نادری تا چه اندازه بود و به چه سبب این جریان تا دوران پادشاهی فتحعلیشاه قاجار ادامه داشت. سرویلیام اوزلی^(۱) خاورشناس و محقق بزرگ انگلیسی که با ترجمه بختیارنامه و مسالک و ممالک عبدالله بن خردادبه خراسانی و خلاصه تاریخ جهان آرای قزوینی به زبان انگلیسی خدمت بزرگی در راه شناسائی فرهنگ ایران و ایرانی ایفا کرده است نخستین جهانگرد بیگانه ای است که نزدیک به شصت و پنج سال پس از سفر جوناس هنوی دقیقاً به دشواریهای بازرگانی و راههای پر خطر خراسان اشاره می کند. در آن تاریخ (۱۸۱۰ م.) هیچ کس این گونه خطرها را نا چیز نمی شمرد و چنان که یکی از همراهان اوزلی به سفیر انگلیس خاطرنشان ساخته بود هر کس با کالائی یا بدون کالائی به آن ناحیه رو می نهاد خطری را به جان می خرید و اگر ارزشی برای جانش قایل نبود بین هرات و بلخ سفر می کرد. (۳۲)

متأسفانه چون سرویلیام اوزلی به خراسان سفر نکرده است در باره این استان بزرگ مطلب مهمی در سفرنامه جالب و مفصلش نمی یابیم. فقط یک جا اوزلی به پیروی از ژان شاردن^(۲) جهانگرد و جواهر ساز نامدار فرانسوی پس از کرمان، خراسان را مهمترین مرکز تهیه مومیائی اصل و بی نظیر جهان می داند. بیش از یکصد سال قبل از آن که سرویلیام اوزلی قدم به خاک ایران نهد شاردن نوشت که مومیائی خراسان را از سده های پیشین در حفظ لاشه

1 - Sir William Ouseley 2 - Jean Chardin

مردگان بکار می‌برده‌اند و ظاهراً در آن ایالت جسد‌های مومیائی شده ای پیدا کرده بودند که دو هزار سال قدمت داشت. (۳۳) اوزلی پس از نقل روایت شاردن می‌نگارد که چون اندام‌های فوق‌العاده بزرگی برای این گونه جسد‌ها قائل بوده‌اند باید این خبر را نه تنها اغراق آمیز بلکه مشکوک تلقی کرد. (۳۴)

کلید منابع و توضیحات فصل نخست

- ۱ - ن.ك به تذکره جغرافیای تاریخی ایران - بار تولد ص ۱۴۰
- ۲ - » » حدود العالم - چاپ دانشگاه تهران ص ۸۸
- ۳ - » » زین الاخبار گردیزی - چاپ نفیسی ص ۶۶
- ۴ - » » تمدن ساسانی - سعید نفیسی جلد اول - صفحات ۳۱۳ و ۳۱۴
- ۵ - » » سفرنامه بنیامین تودلانی با مقدمه آدلر صفحات ۵۱ و ۵۲
- ۶ - » » تاریخ ایران - سرپرسی سایکس - متن انگلیسی ج ۲ ص ۱۰۶
- ۷ - » » سفرنامه مارکوپولو - ترجمه جدید رانالد لیشام ص ۲۹ و ۳۰
- ۸ - » » همان کتاب ص ۳۹
- ۹ - » » سفرنامه رهبان ادریک در کتاب از ختا و سر زمینهای آن سوی لندن ۱۸۶۶
- ۱۰ - » » سفرنامه ابن بطوطه ، ترجمه فارسی ص ۳۹۶
- ۱۱ - » » آغاز منظومه دقیقی در شاهنامه ، در بیان ظهور زرتشت و سرگذشت گشتاسب . شاهنامه به انتخاب فروغی ج ۲ ص ۴۸۷ - دو بیت مربوط این است :
- به بلخ گزین شد بر آن نوبهار که یزدان پرستان در آن روزگار
- مر آن خانه را داشتندی چنان چو مر مکه را تازیان این زمان
- ۱۲ - » » سفرنامه ابن بطوطه ص ۳۸۷
- ۱۳ - » » معجم البلدان ج ۴ ص ۹۵۸ تا ۹۶۰
- ۴ - » » سفرنامه کلاویخو - ترجمه ص ۳۰۵ و مقایسه کنید با نوشته های ابن بطوطه ص ۳۷۱
- ۱۵ - » » سفرنامه کلاویخو ص ۲۹۱
- ۱۶ - » » سفر نامه کلاویخو ص ۲۹۲

- ۱۷ - » » سفرنامه ابن بطوطه ص ۳۸۴
- ۱۸ - ن.ك. به سفرنامه کلاویخو ص ۲۸۹
- ۱۹ - » » مقاله بهزاد در دایره المعارف اسلامی. ۱۹۶۰ نگارش اتینگهاوزن
- ۲۰ - » » مقاله‌های مؤلف این کتاب در مجله روزگار نو چاپ لندن
۴۵ - ۱۹۴۴
- ۲۱ - » » کتاب خاطرات خانیکف صفحات ۱۰۷ و ۱۰۸
- ۲۲ - » » مقاله علی اعتضاد پور در نامه آستان قدس شماره‌های ۲۲ و ۲۳
سال چهارم ص ۲۲۲
- ۲۳ - » » تاریخ رشیدی میرزا حیدر گورگانی نسخه دست نبشته موزه
بریتانیا ص ۱۸۹ .
- ۲۴ - » » بروایت مؤلف روضه الصفویه.
- ۲۵ - » » مقاله عبدالحمید مولوی در مجله آستان قدس شماره ۲۲ و ۲۳
ص ۲۰۶ .
- ۲۶ - » » داستان مسافرت ج تامپسون ن.ك. به کتاب جرناس هنوی
ج اول صفحات ۲۴۲ و ۲۴۳ .
- ۲۷ - » » همان کتاب جلد اول صفحات ۲۴۴ و ۲۴۵
- ۲۸ - » » همان کتاب جلد اول ص ۲۴۵
- ۲۹ - » » همان کتاب جلد دوم ص ۲۶ - در آن هنگام یک لیره معادل
چهار هزار دینار یا هشت سکه نادرى بوده است.
- ۳۰ - » » برای متن نامه ن،ك. به هنوی ج ۲ ص ۹۵
- ۳۱ - » » همان کتاب ج ۲ صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱
- ۳۲ - » » کتاب مسافرتهاى ویلیام اوزلی ج ۳ ص ۳۴۶
- ۳۳ - » » سفرنامه شاردن چاپ روئن ۱۷۲۳ م . ج ۴ ص ۳۹ .
- ۳۴ - » » ویلیام اوزلی ج ۲ ص ۴۸۰ .

فصل دوم

از آغاز عهد قاجاریه

تا

درگذشت عباس میرزا

فصل دوم :

روابط ایران و انگلستان در آغاز سده نوزدهم

در خلال دو سده دهه سده نوزدهم میلادی هنگامی که سر ویلیام اوزلی در ایران سفر می کرد یکی از هم میهنان وی جان مکدناالد کینیر^(۱) سرگرم تألیف نخستین جغرافیای مفصل ایران به زبان انگلیسی بود. چون ذکر سوجبات تألیف این جغرافیا را لازم می دانیم ناگزیر باید بررسییل معترضه یادآور شویم که چگونه جریان رویدادهای سیاسی، پای برخی از محققان آگاه و علاقه مند را به ایران باز کرد. در آغاز سده نوزدهم میلادی هنگامی که بر اثر کوششهای دو سده ساله شرکت بازرگانی هند شرقی و همت زبده ترین خدمتگذاران دولتی، نفوذ دولت انگلستان در کشور پهناور هند به اوج کمال رسیده بود و آن دولت به حفظ منافع خود در هندوستان سعی تمام داشت وجود ناپلئون بناپارت را مخل آسایش خویش دید. بناپارت برای آن که بزرگترین ضربت را بر دشمن خود، انگلستان وارد سازد به فکر افتاده بود که از راه ایران به هندوستان لشکر کشد. برای انجام این منظور وی با فتحعلیشاه قاجار به مذاکره مشغول شد و چنان که مؤلف در کتاب پیشین خود «گیلان، مازندران و آذربایجان» به تفصیل گفته است این روابط دوستانه به اعزام میسیون ژنرال گاردان انجامید.

تا آن تاریخ مناسبات دو دولت انگلیس و ایران بر پایه دوستانه ای استوار بود. بر اثر شورش زمان شاه افغانی و هجومهای پیاپی افغانها بر مرزهای هندوستان و ایجاد دردسر برای انگلیسها پادشاه قاجار متعهد شده بود که تا این گونه دست اندازیه موقوف نشود با افغانها از در دوستی و سازش در نیاید. فرستادن ژنرال گاردان و نوید کمک فرانسه به ایران خلاف مصالح انگلیسها بود و به همین سبب از طرف دربار انگلیس سرهارفورد جونس^(۲) به سفارت به ایران فرستاده شد تا با عقد پیمانی جلونفوذ روز افزون فرانسه را در ایران بگیرد. همزمان با حرکت سرهارفورد جونس، سرجان ملکم مشهور^(۳) نیز از جانب فرمانروای هندوستان

1 - Jhon Macdonald Kinneir 2 - Sir Harford Jones 3 - Sir John Malcolm

لرد مین تو^(۱) رو به ایران نهاد تا فتحعلیشاه و درباریانش را از دوستی با فرانسه منصرف سازد. جریان رویدادها به سرد ملکم بود زیرا تغییر روش سیاسی فرانسه و اتحاد آن کشور با روسیه، دربار ایران را نا راضی و پذیرش پیشنهاد های انگلستان را آسان گردانید.

به موجب پیمانی که میان دو دولت بسته شد انگلستان تعهد کرد که سالیانه مبلغ دویست هزار تومان برای جنگ با روسیه بپردازد و مقداری سلاح و گروهی از افسران ورزیده و کاردان خود را برای تربیت سربازان ایرانی و آشنائی آنان به رموز و دقائق جنگ جدید در اختیار دولت ایران بگذارد. پاره‌ای از کسانی که به موجب این پیمان همراه سرجان ملکم به ایران آمدند و یا به فاصله چند سالی پس از سفر دوم وی به خدمت دولت ایران پیوستند در زمره شایسته‌ترین و کارآمد ترین افسران ارتش انگلیس بودند. از آن جمله مائور چارلز کریستی^(۲) و لیوتنان لین زی^(۳) را باید نام برد که اولی در جنگ اصلاندوز به سال ۱۲۲۸ هـ (۱۸۱۳ م.) با گروهی از دلاوران سپاه ایران جان سپرد؛ و دومی که در عهد شاهزاده عباس میرزا توپخانه را زیر نظر داشت تدریجاً در ارتش ایران عهد قاجار به بزرگترین مقام فرماندهی رسید. دیگر از همراهان معروف ملکم یکی کلنل مون تیت^(۴) بود که در تبریز خدمت کرد؛ دیگری دکتر چارلز کرمیک^(۵) که سالیانی چند به عنوان پزشک مخصوص عباس میرزا در آذربایجان اقامت گزید؛ و سومی جان مکدانالد کینیر^(۶) معاون سیاسی سرجان ملکم بود که پس از سفرهای در سراسر ایران حاصل مشاهدات و پژوهشهای خود را در تألیف جغرافیای مفصلی که آنرا جغرافیای کشور شاهنشاهی ایران نامید بکار برد.

حدود خراسان در آغاز سده نهم هجری

کنیر در جغرافیایش حدود ایالت پهناور خراسان عهد فتحعلیشاه را از طرف شمال شرقی و مشرق، جیحون و سرزمین بلخ، از سمت جنوب کابل و سیستان و از سوی مغرب عراق، استرآباد و دهستان ضبط کرده است و مدعی است که چون

1 - Lord Minto 2 - Charles Christie 3 - Lindsay 4 - Montieth

5 - Dr. Charles Comick 6 - John Macdonald Kinneir

سالیان دراز مسافرا گاه و علاقه‌مندی به صفات شمالی و شرقی آن ناحیه مهم از خاک ایران پا ننهاده بود اطلاعات موجود جغرافیائی به « طرز شرم آوری » ناقص بود. به نظر وی هوای خراسان در پاره‌ای نقاط معتدل، در برخی جاها بی اندازه سرد، و در بیابانهای آن ایالت در خلال چهل روزی که باد سموم می‌وزید هلاکت آور بود. خاک حاصلخیز همه گونه میوه و تانک و گندم و جو و برنج عمل می‌آورد و خراسان هنوز در تهیه بهترین نوع ابریشم شهرت داشت.

« اما از آنجا که خراسان همواره در معرض هجوم و دست اندازی وحشی ترین قبایل و درنده خوترین مردمان بوده است اکنون در این سر زمین نشانی از روزبهی و آبادی دیده نمی‌شود. بازار داد و ستد به کلی از بین رفته، شهرهای آباد ویران و بار و رترین زمینهای این ایالت بدل به بیابانهای خشک و بی‌سکنه گردیده است. » (۱)

در این هنگام از خراسان پهناور عهد شاه عباس بزرگ یا دوران پادشاهی خودکامه نادر به مراتب کاسته شده بود. محمد ولی میرزا، فرزند فتحعلیشاه با آن که اسماً فرمانروای خراسان بود اما عملاً فقط در مشهد، نیشابور، ترشیز، تون، طبس و توابع آن نفوذ داشت. در بسیاری از نواحی جنوبی خراسان عهد نادری افغانها و پاره‌ای از قبیله‌های بیابانگرد پتان و ویموت حکومت می‌کردند و سرزمینهای شرقی و شمالی در دست اوزبکان و ترکمانان بود. میان مشهد و هرات هنوز ارتباط بازرگانی برقرار بود. با آن که هرات بدست حاجی فیروزالدین میرزا پسر احمد شاه افغانی، شاه کابل اداره می‌شد و حاجی فیروز همه ساله مبلغ پنجاه هزار روپیه به فتحعلیشاه خراج می‌داد کنیز هرات را بزرگترین و پر جمعیت‌ترین شهر خراسان می‌شمرد و برای آن شهر یکصد هزار نفر جمعیت قایل است که از این رقم ده هزار پتان، ششصد نفر هندو، گروهی یهودی و بیش از هشتاد و نه هزار تن افغانی بودند (۲).

روش هجوم غارتگران اوزبک بر خراسان

جالب‌ترین بخش از نوشته‌های جان مک‌دانالد کنیر در پیرامون علت اصلی و نحوه خرابیهائی است که بر شهرهای مختلف خراسان به ویژه مشهد وارد می‌آمد.

تا سال ۱۲۲۰ هجری حیدر شاه ، امیر بخارا ، دست کم ده بار بر خاک خراسان هجوم برده و هر بار چندین شهر را تاراج و خراب کرده و یا آتش زده بود. معمولاً در این گونه ایلغارها عده سوارانی که به فرماندهی حیدر شاه و به امید تاراج و بردن غنیمت حرکت می کردند از بیست هزار نفر کمتر نبود . از کلیه اموالی که به تاراج می رفت یک دهم تعلق به حیدر شاه داشت و بقیه به تساوی میان هواخواهان اوزبک و ترکمانش بخش می شد. سرعت رهنوردی این غارتگران سنگدل و درنده خوی را از آن جا قیاس باید گرفت که مثلاً مسافت بین بخارا و مرو شاه جهان یعنی بیش از سیصد کیلومتر را در عرض ده روز ؛ و فاصله بین مرو و رودتجن یعنی در حدود صد کیلومتر راه را به آسانی با سه مرتبه رهنوردی یا کمتر از سه روز می پیمودند.

معمولاً روش یا تاکتیک هجوم این سواران غارتگر عبارت از آن بود که هنگام بر آمدن آفتاب به حرکت در آمده تا ساعت چهار یا پنج بعد از ظهر پیش می رفتند و موقع غروب برای دادن آب و علوفه به اسبان و استراحت کوتاهی درنگ می کردند . پس از آن که یکی دو ساعت از غروب گذشته بود دوباره سواران به حرکت در می آمدند و رهنوردی آنها تا نیمشب ادامه می یافت. معمولاً طرح هجوم به شیوه ای ریخته شده بود که مهاجمان همیشه در نیمشب خود را به پشت دیوار شهرها می رساندند و به انتظار بر آمدن آفتاب و باز شدن دروازه شهر می نشستند همین که دروازه شهر باز می شد و چوپانان و گله داران به حرکت در می آمدند، سواران غارتگر برق آسا خود را بدرون شهر می رساندند و شهر نشینان بیچاره را از دم شمشیر و نیزه می گذراندند. هرچه تاراج کردنی بود تاراج می شد. هر مردی دست به سلاح می برد به هلاکت می رسید ، هرچه آتش زدنی بود طعمه آتش می گشت و گروهی از زنان و کودکان و نوجوانان به اسارت در می آمدند. هر سوار مهاجمی با ذخیره هفت روز علوفه ، مقداری آب ، کشمش و لواشک و نان خشک خود را به مقصد می رسانید و اطمینان داشت که آن چه از چپاول یک شهر نصیبش می شود تکافوی هزینه زندگی یک سالش را خواهد کرد. (۳)

در برابر بلائی این سان ترسناک و تباهی آور جای شگفتی است که به گفته جان مکدانالد کنیر عده ساکنان شهر مشهد پنجاه هزار نفر بودند. در نخستین

بیست ساله سده سیزدهم هجری با آن که بخش بزرگی از مشهد بواسطه هجومهای پیاپی غارتگران اوزبک به کلی ویران گردیده بود هنوز شهر، دیوار بلند و محکمی داشت که درازای آن به سه فرسنگ می رسید. بازار پوست و مخمل مرغوب خراسان از اعتبار نیفتاده بود. در آمد والی ایالت، محمد ولی میرزا، از محل عوارض و مالیاتهای گوناگون شهر به نود هزار تومان بالغ می شد. شهر مشهد دوازده کوی داشت که پنج تا از آنها بکلی ویران بود و هیچ کس اعتنائی به ترمیم خرابیها نداشت. خانه های شهر محقر و تنها بنای بزرگ، ارگ، یا قرارگاه والی ایالت بود که به هیچ رو جلب نظر نمی کرد، و بنائی نبود که به توصیف بیارزد. (۴)

از فتنه هرات تا مرگ عباس میرزا

در خلال سی سال از فتنه هرات از ۱۲۲۰ هجری گرفته تا مرگ عباس میرزای ولیعهد به سال ۱۲۴۹، خراسان دستخوش آشوبهای پیاپی و نفوذ فتحعلیشاه در آن ایالت پهناور محدود و یا رو به کاهش بود. یکی از عواملی که به هرج و مرج اوضاع خراسان کمک کرد ستمگری و نا بخردی شاهزاده محمد ولی میرزا بود که بر آن ایالت حکومت می کرد. رفتار خشن و نا معقول این والی که از دور اندیشی و واقع بینی بهره ای نداشت در اندک مدتی موجب رنجش خانها و امیران خراسان گردید و زمینه را برای فتنه انگیزی حکمران هرات حاجی فیروزالدین میرزای افغانی فراهم ساخت. به سال ۱۲۲۲ ه حاجی فیروز یکی از گماشتگان دولت ایران موسوم به یوسف علی خان را که حکمران غوریان بود بدشمنی با شاهزاده محمد ولی میرزا برانگیخت. این شورش دوامی نداشت زیرا لشکریان حاجی فیروز و یوسف علی خان شکست خوردند، و در اندک مدتی فتنه خوابید؛ اما مادام که موجبات نارضایتی وجود داشت مخالفان از کوچکترین فرصتی که دست می داد استفاده می کردند، چنان که چهار سال بعد (۱۲۲۶ ه) حاجی فیروز مجدداً سر به شورش برداشت و شکست خورد؛ اما دو سال پس از آن ماجرا بدنبال شکست سپاهیان ایرانی در جنگ با روسها در اصلاندوز حاجی فیروز باز علم شورش بر افراشت و سایر گماشتگان ایران را به جنگ با والی خراسان برانگیخت. چون این بار آتش فتنه به مراتب شدید تر شد و فتحعلیشاه را بیمناک

ساخت شاه قاجار محمد ولی میرزا را از حکومت خراسان برداشت و برادرش حسنعلی میرزا را به جای وی نشانید (۱۲۳۲ هـ) .

لیوتنان آرثور کانالی^(۱) افسر انگلیسی که به سال ۱۲۴۶ هـ (۱۸۳۰ م) در دوران حکومت شاهزاده حسنعلی میرزا از خراسان گذر کرده است شمه‌ای از هرج و مرجهای آن عهد و ستمگریها و کارهای ابلهانه محمد ولی میرزا را در سفرنامه اش به تفصیل بیان کرده است. پیش از رسیدن کانالی به خراسان شورش حاجی فیروز در هرات و محمد رحیم خان در خوارزم و کامران میرزا در قندهار شیرازه نظم و آرامش خراسان را از هم گسیخته بود. با آن که محمد رحیم خان حکمران خوارزم در جنگ با سپاهیان محمد ولی میرزا شکست خورده بود و گروهی از هواخاهان آشوب طلب حاجی فیروز تار و مار شده بودند ؛ اما سرکوبی همگی سرکشان فتنه جو در دوران حکومت حسنعلی میرزای مشهور به شجاع السلطنه صورت گرفت و هم او بود که دست کم دوازده سال خراسان را امن ساخت . یکی از این خانهای گردنکش داخلی به گفته لیوتنان کانالی ، محمد خان قرائی ، حاکم تربت حیدری بود که باغارت کاروانها روزگار می گذرانید . مردم نام این خان سنگدل و ستمگر را بزشتی یاد می کردند و مدعی بودند که در دوران حکومتش پنجاه هزار نفر از زنان ، مردان و کودکان بی گناه را به ترکمانان فروخته است . (۵) به گفته کانالی علت بغض محمد خان قرائی آن بود که شاهزاده محمد ولی میرزا پدر وی اسحق خان را کشته بود و وی می خواست با آشوبگری ، چپاول و راه بستن بروی کاروانها انتقام خون پدرش را بستاند .

لیوتنان کانالی چند نمونه جالب از هرج و مرج خراسان آن عهد را به تفصیل ذکر می کند . با آن که به گفته این جهانگرد دو سوم مسافت میان مشهد و هرات اسماً تعلق به فتحعلیشاه داشت اما بیرون از چند شهر مشهور خراسان هیچ کس به فرمان والی یا شاه اعتنائی نمی کرد . حتی خود والی گاهی دستورهای شاه را نادیده می انگاشت . مثلاً فتحعلیشاه که از شکایتهای پی در پی مردم خراسان نسبت به کارهای ناهنجار محمد خان قرائی در تربت حیدری به ستوه آمده بود به حسنعلی میرزا دستور داد که خان تربت را دستگیر کرده بکشد یا کور کند و یا

1 - Lieu, A. Conolly

به تهران بفرستد. حسنعلی میرزا با آن که محمد خان را دستگیر کرد «اما به دام چرب زبانی خان افتاده او را بخشود و خواهرش را به زنی گرفت». تا آنجا که معلوم است سخن کانالی در مورد دستگیر ساختن محمد خان قرائی درست نیست. همین قدر می دانیم که شاهزاده حسنعلی میرزا هنگام آمدن به خراسان برای فرو نشاندن آتش فتنه با وزیرش میرزا موسی به تربت رفت و بدون ملازمان خویش بدرون قلعه تربت پا نهاد و با محمد خان خلوت کرد. در این مورد محمد خان می توانست به آسانی حسنعلی میرزا را با انتقام خون پدرش بکشد اما چنین کاری را مصلحت ندید و به همین سبب از در سازش در آمد و خواهر خود را بزنی به شاهزاده قاجار داد تا از آن پس بتواند با فراغبال به چپاول و تاراج اموال مردم مشغول گردد.

بازرگانی خراسان از نظر کانالی

آرثور کانالی یکی از نخستین مسافران انگلیسی است که قدم به آستان قدس رضوی و مسجد گوهر شاد نهاده و کاشیکاریها و دیگر تزیینات حرم حضرت رضا را به تفصیل تمام شرح داده است. (۶) وی جمعیت شهر مشهد را چهل و پنج هزار نفر می داند و مدعی است که بر روی هم همه ساله حدود یکصد هزار نفر زائر از آن شهر دیدن می کردند. با آن که افزایش جمعیت ممد بازرگانی می شود کانالی بازار تجارت را متزلزل می دید. به علت فقدان اعتماد میان بازرگانان و نبودن قاعده وثباتی در بازار مشهد چه بسا کالاهائی وارد پایتخت می شد و بفروش نمی رفت. مثلاً بازرگانی چند ماه پیش از ورود کانالی مقداری چای از بخارا وارد کرده بود که بواسطه رقابت چای روسیه بفروش نمی رفت و ناگزیر بود آن کالا را به بخارا پس فرستد، زیرا بازرگان بخارائی حاضر نمی شد کالای خود را به ضرر بفروشد. یا آن که تاجری یزدی به کانالی گفته بود که به واسطه فقدان اعتماد و نظم و تزلزل قانون عرضه و تقاضا اگر وی کالائی را از یزد وارد مشهد می کرد و می دید که فروش آن متضمن زیان است پس از امتحان چندین بازار حاضر بود کالای خود را به یزد برگرداند و در همان محل با زیان کمتری بفروشد تا تابع نوسانهای بازار خراسان گردد. آن چه به نظر کانالی بر هرج و مرج بازار می افزود

آن بود که برخی از یکصد هزار نفر زائرانی که همه ساله متوجه مشهد می‌شدند نیز به طمع یا امید سود با خود کالاهائی به آن شهر می‌بردند و یا بر عکس کالاهائی در بازار مشهد می‌خریدند تا در دیگر شهرهای ایران بفروشند.

با وجود همه این دشواریها میزان داد و ستد در مقام قیاس با سایر ایالتهاى ایران به هیچ رو ناچیز نبود، زیرا به گفته کانالی در سال ۱۲۴۶ هجری مجموع مالیات واردات یا عوارض گمرکی در خراسان بیش از پانزده هزار تومان عراقی و عوارض انبارها و دکانها، از تجارتخانه ثروتمندترین بازرگانان گرفته تا بی چیزترین نانوهای مشهد بالغ بر بیست و پنج هزار تومان می‌شد. میزان عوارض گمرکی برای کالاهائی مانند شکر، ادویه و نیل هر بار شتر ده ریال یا پنج درصد تمامی مال التجاره بود. کالاهای گرانبها تر مانند شال، پارچه‌های حریر و کتان و نخى یک در چهل یا دو و نیم درصد عوارض گمرکی داشت. تقریباً دو ثلث عوارض به نرخ دو و نیم درصد و یک ثلث به نرخ پنج درصد گرفته می‌شد و از اینرو طبق محاسبه کانالی در مشهد سالانه برابر پانصد هزار تومان کالا به فروش می‌رفت و یا دست به دست می‌گشت که بخشی از آن به عنوان ترانزیت از مشهد خارج می‌شد.

کانالی یکی از کالاهای مهم وارداتی را نیل دانسته و مدعی است که هنگام اقامتش در مشهد دو گونه نیل وارد می‌شد یکی نیل ساخت انگلیس مشهور به نیل فرنگی و دومی نیل هندی. نیل فرنگی هرمن تبریز هشتاد ریال یاده تومان عراقی بفروش می‌رفت و گاهی بهای آن به صد و یا صد و بیست ریال یعنی پانزده تومان نیز می‌رسید و حال آن که بهای نیل هندی هرگز از منی بیست ریال تجاوز نمی‌کرد. (۷) صرفنظر از نیل، بازرگانان هندی از کشمیر شال و زعفران، ادویه و کاغذ وارد می‌کردند. از ناحیه هرات و اطراف آن قالی، سرب، چدن و پوست و از روسیه و ترکستان انواع پارچه، کله قند و ظرفهای بلوری و چینی، سینی های فلزی، قفل، قیچی، عینک، سوزن و سنجاق و همه گونه ظرفهای مسی برای آشپزخانه وارد می‌شد. به گفته کانالی چون غله مشهد کفاف نیازمندیهای ساکنان شهر و تازه واردان را نمی‌داد همه ساله مقداری از نیشابور و کردستان وارد می‌کردند و کوشش حکومت بر آن بود که بهای نان و گوشت را ارزان نگاه

دارد چنان که در سال ۱۲۴۶ هـ گرانترین و مرغوبترین نان مشهد سه من یک ریال ، ارزانترین نان شهر دوازده من (یا سی و شش کیلو) یک ریال و گوشت در حدود دو من (یا شش کیلو) یک ریال بود. (۸)

جمعیت و میزان بازرگانی مشهد از نظر فریزر

مطالب آرثور کانالی در باره بازرگانی مشهد و وضع بازار آن شهر مؤید و مکمل نوشته های جیمس بیلی فریزر^(۱) بازرگان انگلیسی است که هشت سال پیش از وی قدم به خاک خراسان نهاد. فریزر که به سال ۱۲۳۷ هجری قمری (۱۸۲۱ م) از راه هرمز ، بوشهر ، شیراز ، قم و تهران خود را به مشهد رسانید و تا دور دست ترین نقاط صحرای ترکمان سفر کرد سفرنامه ای از خود بجا نهاده است که باید آن را یکی از جالب ترین و دقیق ترین سندهای خارجی در باره اوضاع خراسان عهد فتحعلیشاه بشمار آورد. این جهانگرد تیز بین و بیدار دل مدعی است که هنگام اقامتش در مشهد پاره ای از اطرافیان والی ، جمعیت آن شهر را صد هزار نفر می دانستند و حال آن که به عقیده خود او مشهد بیش از چهل هزار نفر جمعیت نداشت. فریزر در تأیید این مطلب می نگارد که یکی از مأموران ارشد نظمیه به وی گفته بود که مشهد ۷۷۰۰ باب خانه داشت که از این رقم فقط نیمی خانه های مسکونی بود ؛ و بشرطی که در هر خانه بین ۶ تا ۸ نفر سکونت می داشتند مشهد صاحب ۳۲۰۰۰ سکنه دائمی می شد و چون فریزر عده طلاب مدرسه ها ، اشراف و ملازمان آنها و زائرین آستان قدس را هم بر این رقم افزوده است تمامی جمعیت مشهد را کمتر از ۳۲ هزار و بیشتر از چهل هزار نفر نمی داند. (۹)

در باره بازرگانی خراسان فریزر به تفصیل سخن رانده است. وی مخمل بی نظیر و فیروزه معدن مشهور عبدالرزاقی نیشابور را که پس از تراش و صیقل دادن به بخارا و از آنجا به هندوستان و روسیه و اروپا صادر می کردند می ستاید. مشهد بازار خوبی برای پارچه های کتانی و حریر و تیغه های فولادی بوده است. فولاد آب داده برای تیغه های شمشیر در میان خانواده های صنعتگران دمشق که به فرمان تیمور در خراسان اقامت گزیده بودند هم چنان ساخته و در بازار عرضه می شد. فریزر می نویسد :

1 - James Baillie Fraser

«داد و ستد در مشهد بسیار زیاد است. هرچند میزان مصرف کالاهای خارجی یا صادرات خود مشهد چندان زیاد نیست این شهر انبار مهمی برای کالاهائی شده است که از اطراف و اکناف وارد می‌کنند. همه روزه کاروانهای بزرگی از بخارا، خیوه، هرات، کرمان، یزدکاشان، اصفهان، رو به این شهر می‌نهد. اگر عوارض گمرکی را معیاری برای این بازرگانی بدانیم اهمیت داد و ستد شهر مشهد آن قدرها زیاد نمی‌شود زیرا عوارض از حدود پنج هزار تومان عراقی یا دویست هزار ریال تجاوز نمی‌کند. معمولاً به کلیه کالاهای مصرفی ده در صد و به کالاهای ترانزیت دو و نیم در صد مالیات تعلق می‌گیرد و طبق آنچه گفته‌ایم از این راه رقم دقیقی از میزان تجارت بدست نمی‌آید.» (۱۰)

البته این کمبود را آرثور کانالی جبران کرده و چنان که پیشتر گفتیم وی هشت سال پس از جیمس بیلی فریزر میزان بازرگانی تمامی بازار مشهد را پانصد هزار تومان دانسته است.

دیرانه های شهر مشهد

بی‌گفتگو آمار و اطلاعاتی که فریزر در اختیار خواننده خویش قرار می‌دهد به مراتب دقیق‌تر و درست‌تر از نوشته‌های مورخان داخلی و پاره‌ای از جهانگردان خارجی است که در نیمه اول سده سیزدهم هجری از خراسان دیدن کرده‌اند. فریزر به پاره‌ای از ارقام و آمار جان مکدانالد کنیر با تردید می‌نگرد و هر جا سخن اغراق آمیزی را بازگو کند می‌کوشد تا حدس نزدیک به یقینی را نیز بر خواننده عرضه دارد. مثلاً به فریزر گفته بودند که درازای دیوار شهر مشهد بالغ بر سه فرسنگ یا دوازده میل می‌شده است اما بازرگان انگلیسی دقیقاً نشان می‌دهد که چنین نبوده زیرا درازترین قسمت دیوار شهر از شمال غربی تا جنوب شرقی مشهد حتی به دو میل یانیم فرسنگ نیز نمی‌رسیده و مسلماً از دو میل تجاوز نمی‌کرده است. ویرانه‌هایی که فریزر در درون دیوار شهر دیده است به گفته خودش هرگز در وصف نمی‌گنجیده و تازه وارد هنگامی از وسعت خرابیهای مشهد آگاه می‌شده که شهر را از بالای تپه‌ای تماشا می‌کرده و یا سواره از میان کویهای مسکونی

آن می‌گذشته است. فریزر برای مشهد سی و دو محله یا کوی قائل شده که هر کدام از آن کویها کدخدائی ویژه خود داشته است اما همین بازرگان موکداً می‌نویسد که در بسیاری از این کویها نه از آدمی نشانی دیده می‌شود و نه خانه‌ای وجود دارد. وی در همین زمینه می‌نگارد :

«جاده‌ای که از چهار باغ به ارگ مشهد منتهی می‌گردد تا مسافت زیادی صرفاً از میان خانه‌های مخروبه بلند و با شکوهی که روزگاری قرارگاه ثروتمندان و اعیان شهر بوده و اکنون دیوارهای آن فرو ریخته است می‌گذرد. همین که مسافر از شمال شرقی وارد دروازه نوگردید خود را در میان ویرانه‌هایی می‌بیند که چون بیابانی خشک در آن هیچ گونه اثری از زندگی نیست. همه سو بدین منوال است تا آن که تازه وارد به خیابان مرکزی شهر و پیرامون آستان قدس می‌رسد. از این بخش که بگذرند هیچ چیزی بچشم نمی‌خورد جز گورستانهای پنهان و ویرانه‌هایی بی پایان که بر سراسر آنها سکوتی مرگبار حکم فرماست.» (۱۱)

بنای آستان قدس از نظر فریزر

فریزر تنها خیابان جالب مشهد را خیابانی دیده است که از شمال غربی به جنوب شرقی شهر ممتد می‌شد. در وسط این خیابان نهر بزرگی روان بود که آبش از قناتی تأمین می‌گردید و بازرگان انگلیسی آن را جای ریختن بیشتر کثافات و زباله مردم شهری دیده بود. کناره این نهر را روزگاری با سنگ مفروش ساخته بودند ؛ اما در عهد فریزر بیشتر آن سنگها فرو ریخته و نیازمند تعمیر بود. از ردیف درختانی که روزی در کنار این نهر سایه افکن بود و به تصفیه هوای مشهد کمک می‌کرد و هنگام شدت گرمای تابستان مسافران خسته را نشاط و آرامش خاطر می‌داد فقط چند تائی باقی مانده بود. در دوسوی این نهر ردیف خانه‌ها و دکانها قرار داشت ؛ اما از بازاری سر پوشیده و دکانهایی پیوسته به هم اثری دیده نمی‌شد. جان مک‌دانالد کنیر با اعتماد به گفته راویان، درازای بازار مشهد را به سه میل یا یک فرسنگ ضبط کرده بود ؛ اما فریزر از آن بازار اثری نمی‌دید. به گفته بازرگانان انگلیسی تنها بازار شهر « از زاویه جنوب غربی مسجد بزرگی آغاز می‌شد

و درازای آن از پانصد یا ششصد ذرع تجاوز نمی کرد » و به کوچۀ باریکی می پیوست که در انتهایش ارگ مشهد قرار داشت .

فریزر پس از بناهای باشکوه آستان قدس ، مهمترین و زیباترین بنای مشهد را مدرسه میرزا جعفر دانسته است . در آن عهد مدرسه مزبور دارای حیاطی به شکل مربع مستطیل بود که یک ضلع آن به شصت ذرع و ضلع دیگرش به چهل ذرع می رسید . دور تا دور حیاط دو ردیف اتاقهای نسبتاً بزرگ بر روی هم قرار داشت . وسط حیاط را مبدل به باغچه ای کرده و دورا دورش را سکوی پهن و برآمده ای ساخته و تمامی آن را با کاشیهای بسیار زیبائی تزیین کرده بودند .

جیمس ییلی فریزر که هشت سال پیش از آرثور کانالی قدم بدرون حرم حضرت رضا و صحن مسجد گوهر شاد خاتون نهاده است نخستین جهانگرد عیسوی است که به تفصیل از کاشیکاریها ، تزیینات ، مقرنس کاریها و ریزه کاریهای دوگنبد آستان قدس و مسجد گوهر شاد به تفصیل تمام سخن می گوید . ظاهراً به فرمان فتحعلیشاه در این هنگام سرگرم احداث میدان دیگری در جنوب صحن بودند که به نظر فریزر اگر تمام می شد در مقابل سایر بناهای آستان قدس هیچ رونق و اعتباری نداشت . دور تا دور میدان مشغول پی ریزی عمارتهای دواشکوبه بودند و کار ساختمان چنان به کندی پیش می رفت که فریزر شک داشت فلکۀ مزبور پایان رسد . به همین روال در تعمیر سایر خرابیها اهمال می شد و در آمد آستان قدس رضوی نیز چنان کاهش یافته بود که هیچ کس نمی توانست چشم داشت کمکی از طرف موقوفه های حضرت رضا داشته باشد . به گفته میرزا عبدالجواد ، از مجتهدین بزرگ مشهد ، مجموع در آمد آستان قدس از محل موقوفه های خراسان و سایر ایالتها در عهد شاه سلطان حسین صفوی بالغ بر پانزده هزار تومان می شد بواسطه حیف و میل پاره ای از مسئولان ، سالانه از حدود دو هزار یا دو هزار و پانصد تومان تجاوز نمی کرد . (۱۲) عده خادمان آستان درین هنگام هفتصد نفر بود که پاره ای از آنها داوطلبانه یا موسمی به خدمت اشتغال داشتند و مهمترین قلم از هزینه های گوناگون آستانه هزینه روشنائی بود که از محل مال الاجاره کاروانسراها و بازار و حجره های پائینی صحن که آنها را به عنوان دکان کرایه داده بودند تأمین می گردید .

دیگر آثار تاریخی شهر مشهد

فریزر تعداد مدارس علوم دینی مشهد را بالغ بر شانزده باب ضبط کرده است و می گوید که دست کم در دوتا از این مدارس : مدرسه نواب میرزا صالح و مدرسه ملا محمد باقر ، نزدیک به دویست تن سرگرم فراگرفتن علوم دینی بودند . شانزدهمین مدرسه ای که فریزر از آن نام می برد ظاهراً در نزدیکی چهار باغ قرار داشت که در عهد نادر آن را به اصطبل بدل کرده بودند و هنگامی که فریزر از مشهد دیدن می کرد هنوز استران میرزا موسی ، وزیر حسنعلی میرزای شجاع السلطنه را در آنجا نگهداری می کردند . با وجود اهمیتی که این جهانگرد علاقه مند و دقیق برای این گونه مراکز تعلیمات دینی قائل شده است جزمدرسه میرزا جعفر هیچکدام از آنها را دلفریب نیافته است . درباره این مدرسه فریزر داستان جالبی به این مضمون نقل کرده است :

«می گویند میرزا جعفر بانی این مدرسه در هندوستان خدمتگزار هندی متمکنی بود که چون وی درگذشت دارائی او را به حراج گذاشتند . از جمله صندوق کهنه ای مملو از پول نقد و جواهر بود که ظاهراً آن صندوق هیچ دلالت بر ثروت درون آن نمی کرد . میرزا جعفر که از محتوی صندوق آگاه بود آن را خرید و جواهرات و پول نقدی را که در صندوق نهفته بود سرمایه خود ساخت و به داد و ستد پرداخت و چون دارائی هنگفتی بهمرسانید در صدد بازگشت به زاد بوم خود بر آمد ؛ اما والی آن ایالت هند حاضر نشد به میرزا جعفر اجازه بازگشت دهد و گفت اگر می خواهی به زاد بوم خود بازگردی باید به همان سان که دست تهی آمده بودی هرچه پیدا کرده ای برجاگذاری . میرزا جعفر پیغام داد که حاضر است چنین کند بشرط آن که بیست سال عمر عزیزی را که صرف گرد آوردن مال در آن ایالت کرده بود به وی بازگردانند . این پاسخ پسند خاطر والی افتاد و به میرزا جعفر رخصت داد که دارائی و بستگان خود را بردارد و به هرجا که می خواهد برود . گرچه عمر میرزا وفا نکرد که به زاد بوم خود باز گردد اما پیش از مرگ بخشی از دارائی خود را به مشهد فرستاد و از آن محل ، این مدرسه ساخته شد که بنام وی مشهور است و مدرسه ای است باشکوه که موقوفات فراوان دارد و پنجاه تا شصت

تن طلاب علوم دینی در آنجا می زیستند و هنگامی که من در مشهد بودم صدراعظم ایران این مدرسه را به هزینه خویش تعمیر می کرد. « (۱۳)

مدرسه میرزا جعفر که هنوز در صحن کهنه برجا مانده است و امروزه در حدود دویست تن طلبه دارد چهل و هشت سال پیش از سفر فریزر در سال ۱۲۸۵ هجری قمری دوباره تعمیر گردید و هنوز هم از لحاظ کاشیهای معرق خوش رنگ از بهترین آثار تاریخی خراسان است.

اگر از شانزده مدرسه ای که فریزر یاد کرده دوازده بابش هنوز موجود است از عمارت ارك مشهد هیچ نشانی برجا نمانده است. هم چنان که آرثور کانالی چندین سال پس از سفر فریزر نوشته است در نخستین نیمه سده سیزدهم هجری ساکنان شهر مشهد ارك را بزرگترین و جالبترین بنای مشهد می دانستند؛ اما به گفته بازرگان انگلیسی در عمارت ارك نیز حتی یک اتاق بچشم نمی خورد که با سلیقه ساخته شده و یا با ذوق سلیمی آرایش شده باشد. همه چیز ظاهراً کوچک، کثیف و مخروبه بود، جز بارو و استحکامات ارك که فریزر آنها را به تفصیل تمام شرح داده است.

اگر فتحعلیشاه به بناهای آستان قدس توجهی داشت برعکس پسران وی محمد ولی میرزا و حسنعلی میرزا که هر کدام مدت درازی والی خراسان بودند هیچ گونه توجهی به میراث گذشتگان نداشتند و این بی مبالاتی وعدم توجه باعث شد که آرامگاه نادر و پسرش رضاقلی میرزا رو بویرانی نهد. به گفته فریزر که از این ویرانه ها دیدن کرده است هر کدام از این آرامگاهها در میان محوطه بزرگی با آجرهای بسیار زیبا و لوحه هایی از سنگ تراشیده ساخته شده بود. نمای شرقی آرامگاه نادر دری از سنگ مرمر داشت و تمامی سنگ مرمری را که در تزیین آرامگاه مزبور بکار رفته بود در طی چند سال از مراغه آورده بودند. فریزر با توجه به پی آجری بنای آرامگاه نادر مدعی است که آن را با نهایت استادی و سلیقه ساخته بودند و اشخاصی که دو آرامگاه مزبور را در جوانی بچشم دیده و جزئیات آنها را به یاد داشتند حدس وی را تأیید می کردند.

ظاهراً آرامگاه خود نادر در سمت شمال شرقی رودخانه و آرامگاه فرزندش رضاقلی میرزا در سمت جنوب غربی آن قرار داشت و در همین محل (تقاطع دو

خیابان نادری و شاه رضای فعلی) بود که به سال ۱۲۹۷ شمسی در صدد احداث باغ و بنای کوچکی بر آمدند که تا بحال موجود است. نویسنده دانشمند کتاب راهنمای مشهد که از روی کمال بزرگواری ستمگریهای عهد نادری را به طاق نسیان سپرده است از هم میهنان خراسانی خود تقاضا می کند که آن ساختمان روبه ویرانی را از بنیان بردارند و بجایش تندیس از برنز قرار دهند و «در کنار باغ به ساختمان موزه و کتابخانه ای به روش نوین اقدام نمایند.» (۱۴) شاید یادآوری این نکته بی فایده نباشد که یاد ستمگریهای دوره های گذشته به آسانی از لوح وجدان ناآگاه ملتها پاک نمی شود. عبدالکریم ناسی که هنگام بازگشت نادر از هندوستان به همراهی اردوی وی به مشهد آمد تا از آن جا متوجه خانه خدا شود در سفرنامه ای که بجا نهاده است می نویسد :

«مقبره نادر دربالا خیابان است. وقتی این مقبره تمام شد شخصی بردیوار آن نوشت که اسم تو در تمام اشعار مندرج است و دنیا را پر کرده ، اما جای حقیقی تو خالی است. مردم مشهد از ملاحظه این لطیفه بسیار خندیدند ؛ اما بعد ، از ترس آن که مبادا نادر شاه مطلع شود و همه را به هلاکت رساند با کمال دقت عبارت مزبور را از دیوار تراشیده و محو کردند.» (۱۵)

بنیاد شهر طوس و پیشینه تاریخی آن

طوس نام ولایتی بسیار کهن سال است که همیشه مورد توجه جهانگردان بیگانه قرار گرفته است و محققان داخلی و خارجی ، به ویژه در خلال صد ساله گذشته درباره بنیاد و ترقی و زوال آن به تفصیل سخن رانده اند. چون در این پژوهشها ما نظر به نوشته های جهانگردان بیگانه و سفرنامه های ایشان در باره خراسان داریم این جا از نقل چکیده آرای آنها در باره این موضوع گزیری نیست. فردوسی در شاهنامه بنیاد گذار این شهر را طوس پسر نوذر میدانند و حال آن که حمدالله مستوفی بنیاد طوس را به جمشید پیشدادی نسبت داده است و می گوید که پس از ویران شدن آن شهر ، طوس مجدداً آنجا را آباد گردانید . نام طوس ، همان قهرمان افسانه ای جنگ با تورانیان در کتاب اوستا توسا^(۱) ضبط شده

است. اسکندر مقدونی که سر در عقب قاتل داریوش سوم نهاده بود ظاهراً از این ناحیه عبور کرد. از آبادی و روزبهی ولایت طوس در عهد ساسانیان آگاهی نداریم. مشهور است که یزدگرد سوم بر اثر لگد اسبی در کنار دریاچه ساب یا چشمه سبز نزدیکی طوس درگذشت (۴۲۰ م.). در این سخن نیز اختلاف است زیرا به عقیده یکی از محققان بزرگ عهد قاجاریه مراد از چشمه ساب همان چشمه گیلان است که یکی از سرچشمه های شرقی کشف رود بشمار می رود. (۱۶)

از نوشته های مهمترین مورخان و جغرافی دانهای اسلامی چنین برمی آید که در نخستین سده های اسلامی ناحیه طوس چهار شهر مهم داشته است، از این قرار: رادکان، طابران، بزدغور و نوقان. بی گفتگو در آغاز سده سوم هجری نوقان بزرگترین شهر طوس بود، (۱۷). با تمام این اوصاف تا چند سده بعد هنوز دو شهر طابران و نوقان که اولی به مراتب بزرگتر از دومی و فاصله میان آندوشش فرسنگ راه بود با یکدیگر رقابت می کردند و هر دو از مهمترین و پر جمعیت ترین نواحی ولایت طوس بودند. نام قریه سناباد از توابع طوس هنگامی در میان شیعیان شهره شد که حضرت علی بن موسی الرضا^۴ هشتمین امام شیعیان رادر آنجا بسال ۲۰۳ هـ (۸۱۸ م.) بخاک سپردند. در آن هنگام فاصله سناباد و نوقان چهار فرسنگ بود. (۱۸)

طوس از حمله مغول بعد

بلای هجوم مغول ولایت طوس را مانند دیگر نواحی خراسان بکلی ویران ساخت. ابتدا طابران و نوقان بدست تولی پسر چنگیزخان با خاک یکسان گردید؛ اما چون او کتای پسر چنگیز بر سریر پدر تکیه زد و موجهای قهر و غضب مغولان فرو نشست مهاجمان پیروز به ترمیم ویرانیهای طوس پرداختند و آن ناحیه قرارگاه حکمرانان مغولی شد. در دوران فرمانروائی ابا قاکه به سال ۶۶۳ هـ بجای پدرش هلاکو نشست فرزندش ارغون خان بر بخش بزرگی از ایران و از آن جمله بر خراسان فرمان می راند. ارغون به سال ۶۹۰ هجری پس از هفت سال سلطنت در شهر رادکان طوس درگذشت. طبق مدرکهای موجود از این تاریخ تا دست کم یکصد سال بعد طوس همچنان اعتبار و اهمیت نسبی خود را حفظ کرد. در خلال

این دوره ، ولایت طوس با قوچان ، کلات ، ایبورد ، نسا و مرو در قلمرو کشور کوچکی بود که توسط علی بیگ جانی قربانی^(۱) سرکرده طایفه مغول و زیر فرمان ارغونشاه اداره می شد. ارغونشاه از پسران نوروز و نواده ارغون خان بود و این همان کسی است که فرزندش علی بیگ جانی قربانی از تیمور شکست خورد و به فرمان آن فاتح سخت دل در فرغانه کشته شد.

طوس یکی از ولایاتی بود که مردمش دست از جان شسته در برابر هجوم لشکریان تیموری پایداری ورزیدند. مقاومت دژهای طابران و نوقان در برابر سیل سپاهیان میرانشاه ، پسر تیمور ، شگفت انگیز اما زود گذر بود . طبق نوشته پاره ای از مورخان در قتل عامی که به دنبال گشودن این دژها به سال ۷۹۱ هـ (۱۳۸۹ م.) روی داد در حدود ده هزار نفر کشته شدند و به گواهی شرف الدین علی یزدی در کنار دروازه هریک از شهرهای طوس مناره ای از سرهای بریده برپا گردید. (۱۹) میرانشاه فرزند دیوانه تیمور از رادکان که کمتر از طابران و نوقان لطمه های جنگ را چشیده بود مژده پیروزیهای خویش را به اطراف و اکناف فرستاد . با آن که در دوران سلطنت شاهرخ و دیگر بازماندگان تیمورکوشش هایی برای آبادی پاره ای از شهرهای ولایت طوس بعمل آمد ؛ اما مسلماً هیچ کدام از شهرهای مهم چهارگانه آن ولایت از ویرانیهای ترمیم ناپذیر سال ۷۹۱ هـ کمر راست نکرد . مردمی که از برابر سپاهیان درنده خوی میرانشاه جان سالمی بدر برده بودند به سنا باد پناهنده شدند و ظاهراً از آغاز سده نهم هجری نام طوس با مشهد امام هشتم شیعیان مترادف گردید. رغبت مردم به داشتن گوشه امنی در کنار مشهد کمک به گسترش مرزهای قریه سنا باد کرد و بابر گردانیدن نهروهائی که به طابران و نوقان می رفت فناء آن ناحیه آباد که پس از تسلط تازیان مهمترین سنگر آیین زرتشتی و پایگاه مقاومت میهن پرستان خراسان بشمار می آمد حتمی گردید.

فرزیرد ویرانه های ولایت طوس

محققان و جهانگردانی که در بیرون محوطه شهر مشهد کنونی به دنبال ویرانه های طوس یا باقیمانده بنا یا عمارتی که تاریخ داشته باشد رفته اند بسختی مأیوس شده اند. محققان باستان شناسانی که در آینده طوس را به عنوان یک ولایت

۱ - اصطلاح به لهجه ترکی یعنی قربان جانت

یا ناحیه‌ای مرکب از شهرهای متعدد، مورد بررسی و کاوش قرار دهند مانند دانش پژوهان دوره‌های گذشته خود را با اشکال و نویدی مواجه نخواهند دید. برای تصور فضائی موقعیت جغرافیائی ناحیه طوس نباید از نظر دور بداریم که شهر باستانی نوقان (که ضمناً هیچگونه ارتباطی با کوی نوغان کنونی مشهد ندارد) (۱) پیش از آن که در قتل عام سال ۷۹۱ هـ بکلی ویران گردد در چهار فرسنگی قریه سناباد که هسته اصلی و مرکزی مشهد کنونی است قرار داشته و بین نوقان و طابران شش فرسنگ راه بوده است. بنا بر این باقیمانده دیوارهای شکسته و فرو ریخته‌ای که امروزه در ۲۹ کیلومتری شمال باختری مشهد قرار دارد نمونه‌ای از باروی طابران باستانی است؛ و محل رادکان باستانی را باید دست کم به همین فاصله در شمال غربی طابران جستجو کرد.

جیمس ییلی فریزر بازرگان انگلیسی که در ۱۲۳۸ هـ ویرانه‌های طابران باستانی و بخشی از دیوارهای فرو ریخته شهر مزبور را به چشم دیده است چنین می‌نویسد:

«این دیوارها از خشت خام است و طبق معمول به فاصله‌های معین در این دیوارها برجهایی برای دیده‌بانی ساخته بودند که اکنون همه ویران گردیده است؛ اما بقایای آنها هنوز اندکی بالاتر از زمین بچشم می‌خورد. محیط درون این دیوار در حدود چهار میل است و تصویری کنم که در اصل چهارگوش بوده؛ اما در درون این محوطه چیزی که حکایت از شکوه و عظمت دیرینه شهر کند دیده نمی‌شود. کشاورزان دهی که اکنون در روی تپه عریانی، در گوشه‌ای از طوس باستانی، زندگی می‌کنند در بیشتر زمینهای این ناحیه به کشت مشغولند و از زمینی که روزی در آن جا خانه‌هایی قرار داشته و اینک فرو ریخته است گندم و جو بر می‌دارند... از آثار باستانی فقط سه یا چهار تا باقیمانده است که جلب نظر می‌کند. مهمترین و نخستین اینها بنای چهارگوش بزرگی است که گنبدی دارد و تقریباً در وسط این محوطه قرار گرفته. این بنا بسیار بلند و با شکوه است و شباهت به مزار فرمانرویان پاتان در نزدیکی شهر دهلی دارد.» (۲۰)

فریزر پوشش خارجی گنبد مزبور را خراب اما پوشش درونی آن را کاملاً سالم یافته بود. سنگ‌گوری در یک سوی در ورودی این آرامگاه قرار داشت که

فقط کلمه الله بر روی آن دیده می‌شد و اندکی دور تر از این بنا سنگ گور دیگری دیده می‌شد که به عقیده جهانگرد انگلیسی آن را از جای دیگری برداشته و بدانجا منتقل ساخته بودند. مضحک آنکه بگفته راهنمای فریزر، میرزا عبدالجواد مجتهد، در یکی از دوگوری که در زیر گنبد قرار داشت جسد شاهزاده محروق مدفون بود! و گور دومی را مردم محل از آن بورق اسود می‌دانستند. بورق اسود را فریزر غلام سیاهی از پیروان حضرت عیسی دانسته است و می‌گوید عوام معتقدند که غلام مزبور پس از مصلوب شدن عیسی مسیح گریخته و به طوس آمد و در همان ناحیه فوت شد و جسدش را در آنجا بخاک سپردند.

آرامگاه فردوسی

اندکی دورتر از این محل، ظاهراً بیرون حصار شهر، فریزر به بنائی رسیده است با گنبدی کاشیکاری شده و به حدی کوچک که در آغاز آنجا را بخشی از خانه خصوصی پنداشته است. راهنمایان فریزر مدعی بوده‌اند که فردوسی در آنجا بخاک سپرده شده بود. درباره این آرامگاه و گنبد آگاهی درستی نداریم. پاره‌ای ساختمان گنبد را به عیدالله خان امیر بخارا نسبت داده‌اند. جالب آن است که سی‌وهشت سال پس از سفر فریزر به ناحیه طوس خانیکف (۱۸۵۸ م.) نیز از همین محل دیدن کرده و از گنبد مزبور اثری ندیده است و فقط حکایت از کشتزارهای گندم می‌کند. (۲۱) هم‌چنین هفتاد سال پس از سفر فریزر، محقق ارجمند روسی ژوکوسکی^(۱) (۱۸۹۰ م.) در آن جا تپه‌ای یافته است که بر رویش مقدار زیادی سنگ و نیمه آجر و تکه‌های شکسته کاشی انبار کرده بودند. (۲۲) اما شگفت آن که بیست سال پس از سفر ژوکوسکی، محقق نامدار امریکائی ویلیامز جاکسون^(۲) که در خلال ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ میلادی (۲۶ - ۱۳۲۵ هـ) از همین ناحیه دیدن کرده است چنین می‌نگارد:

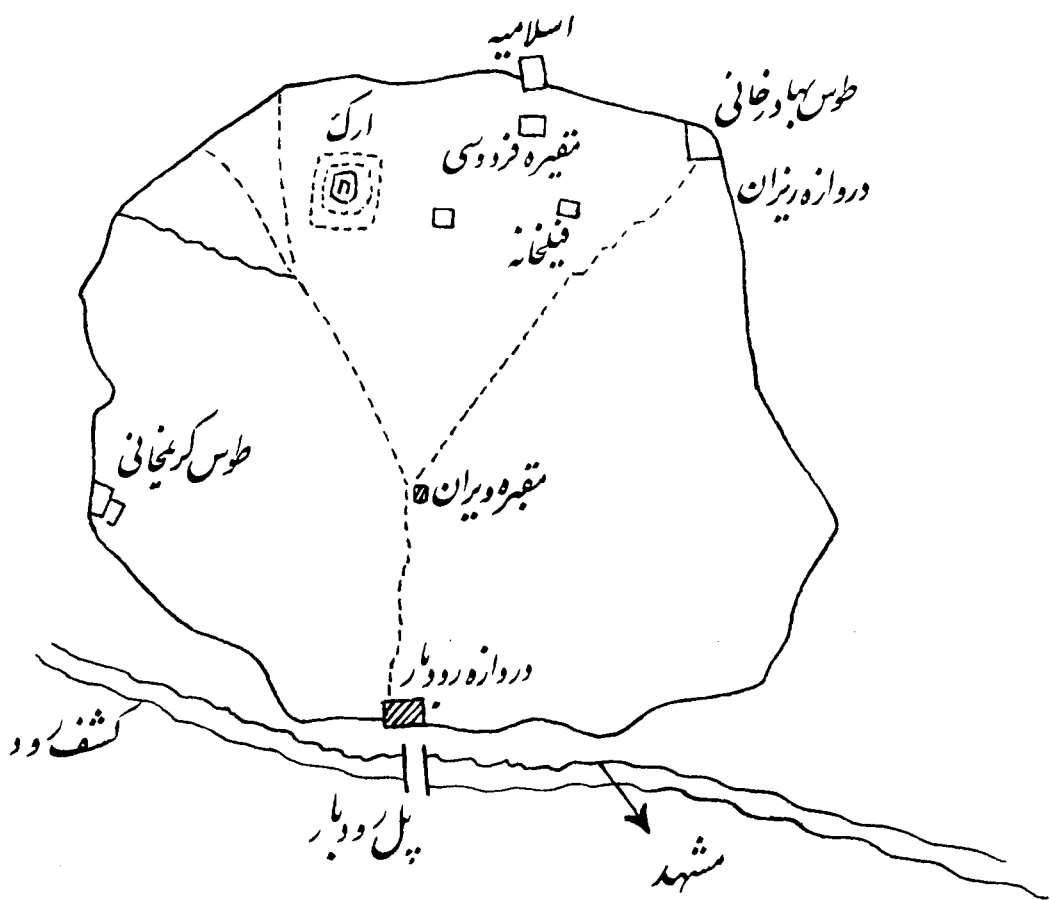
« منطری که پیش چشم ما گسترده شده بود نمودار عجیبی از آثار خرابیهای بشر و قدرت جاودانی طبیعت بود که همواره از میان ویرانیها سر برمی‌دارد و دوباره بارور می‌شود. هجومهای بنیان‌کن غرها و مغولان دست به دست زلزله‌های

1 - V. A. Zhukovski 2 - Williams A. V. Jackson

پی در پی داده و در واقع طوس نیرومند باستانی را با خاک یکسان ساخته است؛ اما خاک هنوز مستعد پروارندن گل و گندم است و در میان صحنه‌ای مرگبار نغمه داستان زندگی را از نوساز می‌کند. جریب‌ها جو و کشتزارهای پوشیده از میخک در هر سو منظر زمردینی می‌گسترده که با زمین‌های خشک و ویرانه‌های گذشته تضاد عجیبی دارد اکنون به آرامگاه بلند پایه فردوسی رسیده بودیم که گنبد ویران آن هنوز بخش مرکزی ویرانه‌های طوس را تشکیل می‌دهد. سبک معماری آن یاد آرامگاه سلطان سنجر را در ذهن من زنده کرد. ساختمان این آرامگاه باید تقریباً همزمان با آن مزار (حدود ۱۱۵۰ م.) بوده باشد. این بنا باطابق نمای آجری آن حتی در حال حاضر که به شکل ویرانه‌ای افتاده است در خاطر آدمی اثر می‌گذارد. مردم محل این جا را فقط به نام مزار یا قصریاء گنبد می‌شناسند و گاهی آن را آرامگاه فردوسی می‌خوانند. « (۲۳)

بعید است که فریزر آن سوداگر دانش‌پژوه علاقه‌مند براه خطا رفته باشد بویژه که محقق بزرگی چون محمد حسن خان صنیع‌الدوله بیشتر نوشته‌های وی را تأیید می‌کند. در این نکته نیز تردید نیست که محقق موشکاف آمریکائی جا کسون آرامگاه کوچکی را که به فردوسی نسبت می‌داده‌اند دیده‌است. چون فریزر و جا کسون هر دو درباره محل واحدی سخن گفته‌اند چنین می‌نماید که خانیکف درباره محل دیگری سخن گفته باشد و ژوکوسکی نیز به پیروی از وی آرامگاه فردوسی را بر روی تپه‌ای در میان پاره‌های آجر و تکه‌های شکسته کاشی پنداشته باشد. بعقیده مؤلف این اشتباه باید از آنجا ناشی شده باشد که محققان روسی در نقطه‌ای که یک چهارم فرسنگ بامشهد فاصله داشته است بجستجوی آرامگاه فردوسی شتافته‌اند و حال آنکه فریزر و جا کسون در چهار فرسنگی مشهد بدیدن محل واقعی آرامگاه رفته‌اند. آنچه مؤید نظر ماست آنست که یاقوت حموی و برخی دیگر از جغرافیا نویسان اسلامی به اقرب احتمال این فاصله یعنی کلمه « اربع » را « ربع » خوانده و بهمان شیوه ضبط کرده‌اند و یا امکان دارد که این تحریف بعد از یاقوت و مقدسی صرفاً بدست نسخه نویسان صورت گرفته باشد.

فریزر در سفر خود به طوس به بقایای بستر نهرهایی بر خورده است که همه از کشف رود جدا می‌شده و زمینهای چندین ده را سیراب می‌کرده است.



موقعیت جغرافیائی طوس

از روی نقشه اصلی پرسی ساکس - مجله انجمن شاهی آسیائی - لندن
۱۹۱۰ م - ص ۱۱۳

همچنین بین مشهد و طوس وی به محوطه چهارگوش بسیار بزرگ ویرانی رسیده که آن را باغ ییلاقی شاهان باستانی طوس پنداشته و برای توجیه این معنی گفته است که چون درون آن محوطه کوچکتر از آن بوده که شهری را تشکیل دهد و بزرگتر از آن بوده که باغ خصوصی مردم عادی بشمار رود از اینرو آن محوطه نمی‌توانسته است چیزی غیر از باغ شاهان باشد. (۲۴) چنان که صنیع‌الدوله در کتابش بیان کرده است حدس فریزر در این مورد درست نیست. صنیع‌الدوله محل دقیق این محوطه را که بنظر وی قلعه‌ای بوده است در سمت مشرق چمن و قریه قهقهه می‌داند و می‌نویسد:

« طول این قلعه ۶۰۰ و عرض آن ۸۰۰ ذرع است و چهار دروازه دارد که عرض مدخل دروازه پانزده و از کلفتی دیوارشش ذرع باقیمانده . . . ضخامت هر خشتی ۷ سانتیمتر، عرض و طول خشت چهل سانتیمتر است و از اینرو از کلفتی و قطر دیوار معین می‌شود که در بنای دیوار قلعه، عمده نقطه مقصود، استواری و استحکام آن بوده است. » (۲۵)

بنا بر استدلال قاطع این جغرافی دان دانشمند، حدس فریزر و سایر جهانگردانی که به پیروی از وی این محوطه را باغ شاهی پنداشته اند درست نیست زیرا در تاریخ معماری ایران هرگز سابقه نداشته است که کسی دیوار باغی را به ضخامت شش ذرع ساخته باشد. ازینرو می‌توان نظر صنیع‌الدوله را پذیرفت و تصور کرد که فریزر درباره قلعه شهر کوچکی از شهرهای طوس باستانی سخن می‌گفته است و یا آن محل را مرکز پادگان لشکریان پیش تاز خراسان دانست که بواسطه نزدیکی خاک ترکستان و هجومهای ناگهانی و برق آسای طایفه‌های اوزبک و ترکمان همیشه در دره‌های کشف رود، در خاک طوس بحال آماده باش قرار داشتند.

بزوغور و اوکان و پیروزی و امروزی

ویلیامز جاکسون به پیروی از بعضی محققان خاطر نشان ساخته است که بزوغور باستانی در حدود دیهی قرار داشته که امروزه آن را پاز می‌خوانند. نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله خود زادگاه فردوسی را دیه باژ از ناحیه

طبران (طابران) دانسته که اندکی در جنوب رزان قرار داشته است و ظاهراً این همان فاز یا پارامروزی از توابع دهستان تبادکان در پنج فرسنگی شمال مشهد می باشد. همین جهانگرد فاصله میان طابران و رادکان باستانی را بیست میل یا پنج فرسنگ ضبط کرده است. امروزه نام رادکان بر یکی از دهستانهای بخش حومه شهرستان مشهد اطلاق می شود که از سمت شمال و شمال شرقی به کوه هزار مسجد، از طرف جنوب و جنوب غربی به دهستان چناران و از سمت غربی به کوه تخت رستم محدود است. کشف رود از این دهستان سرچشمه می گیرد و تا پل خاتون جریان می یابد. این دهستان اکنون سی و چهار پارچه آبادی و طبق آخرین آمار موجود در حدود ده هزار نفر جمعیت دارد.

مسافری که امروزه متوجه ویرانه های طابران می شود هنوز بخشی از راهی را می پیماید که از سناباد به دروازه جنوب شرقی آن شهر باستانی منتهی می شد و از روی پل هشت چشمه ای که بر روی کشف رود ساخته بودند می گذشت. از هنگام سفر فریزر تا عهد جاکسون یعنی در حدود صد سال ظاهر این پل چندان تغییری نکرده بود. محقق امریکائی آخرین جهانگرد نامداری است که در ۱۹۰۸ درازای این پل را حدود صد گز، عرض آن را هژده پا و پهنای گذرگاه روی پل را چهارده پا حساب کرده است. (۲۶) اگر باقیمانده آثار تاریخی طابران و سایر شهرهای باستانی طوس در خلال مسافرت های این دو جهانگرد بیش از پیش بر اثر باد و وباران و سیل و زلزله لطمه دیده بود پاره ای از زمینهای بی حاصل میان مشهد و طابران و رادکان آباد و آبادتر می شد. فریزر که از این ناحیه به چناران و رادکان و سپس به قوچان رفته است وفور نعمت، آبادی و رفاه پاره ای از این دهات را می ستاید. میل رادکان که در نیم فرسنگی جنوب شرقی آبادیهای رادکان قرار دارد به گفته فریزر یکی از بناهای جالب دوران اسلامی است. این برج هشت گوشه که به گفته صنیع الدوله شاید از آثار عهد آل بویه باشد در مقام قیاس با سایر آثار تاریخی کمتر آسیب دیده است. فریزر در باره آن به تفصیل سخن نمی گوید؛ اما بار تولد^(۱) از محققان مشهور سده بیستم میلادی نظر صنیع الدوله را تأیید کرده و میل رادکان را از لحاظ سبک معماری و تاریخ ساختمان همانند گنبد قابوس دانسته است که به سال ۳۹۷ ه در دوران زندگی قابوس پسر وشمگیر ساخته شد. (۲۷)

قوچان از نظر فریزر

بیشتر جهانگردان آگاه و موشکافی که از مشهد خود را به دره کشف رود و سر زمین طوس باستانی رسانیده و از آنجا متوجه شمال غربی و بالاخره شهر قوچان شده اند می دانسته اند که بخشی از همین راه را اسکندر مقدونی دست کم دوهزار و دوست سال پیش از آنها، ضمن سفرش به گرگان در نور دیده بود. فریزر که هنگام نوروز و آغاز فروردین ماه به این شهر رسیده است از لحاظ آب و هوا قوچان را مطبوع و معتدل دیده است. وی می نگارد که در دره قوچان معمولاً درختان تا دو ماه پس از عید نوروز برگ نمی کنند و تپه ها تا یک ماه پس از آن موعد کاملاً سر سبز و خرم بنظر نمی رسد؛ اما دره مزبور چراگاههای بسیار خوبی دارد. قوچان یا خوشان که در دوره های باستانی به سر زمین کوشان مشهور بوده به گواهی جغرافی دانهای قدیمی یکی از بهترین مراکز کشت گندم و جو و پرورش گوسفند بشمار می رفته است. شاه عباس بزرگ، نیرومندترین پادشاه صفوی که از قدرت روز افزون طایفه های کرد در قسمت غربی ایران بیمناک شده بود برای نخستین بار در صد برآمد که چهل هزار خانواده کردان را از آن نواحی، و به ویژه از سر زمینهای مرزی ایران و عثمانی به شمال شرقی ایران بکوچاند. وضع جغرافیائی و شرایط اقلیمی شمال شرقی ایران با نواحی غربی تفاوت بسیار داشت و به همین سبب شاه عباس با تمام قدرتی که داشت موفق به کوچاندن بیش از پانزده هزار خانواده کرد نگردید. این کردان تازه وارد که از چناران تا قوچان و از قوچان تا دور افتاده ترین نقاط گرگان پراکنده شدند رفته رفته با شرایط اقلیمی میهن جدید خود خو گرفتند و به توسعه کشاورزی و دامپروری این ناحیه از ایران کمک کردند. هنگامی که فریزر گام به شهر قوچان می نهاد نیرومندترین و بزرگترین تیره از کردان یعنی زعفرانلوها شهر و آبادیهای آن را در برابر ترکمانان بیابانگرد و غارتگر حفظ می کردند. سوداگر انگلیسی دژ و وسائل دفاعی شهر را کاملاً متناسب و رضایت بخش می دید. دیواری که برگرد شهر کشیده بودند ده تا دوازده پا ضخامت داشت. در اطراف دیوار شهر به فاصله های معین برجهایی برای دیده بانی و دفاع و پائین دیوار خندقی بسیار ژرف ساخته بودند. بازار قوچان مانند پاره ای از شهرهای ایران سر پوشیده نبود. در هیچ سو ویرانه ای دیده نمی شد و شهر

به داشتن خانه‌هایی خوب و محکم و سکنه‌ای در حدود پانزده تا بیست هزار نفر بر خود می‌بالید. آبادیهای اطراف قوچان به خوبی نیازمندیهای این شهر نسبتاً پرجمعیت را بر می‌آورد. شاید به همین سبب یا بواسطه یکی از بزرگترین ویژگیهای اخلاقی کردن که بی نیازی از دیگران است قوچان داد و ستدی با خارج نداشت و فقط پاره‌ای از کالاهای مورد نیاز را که انگشت شمار بود وارد می‌کرد. از آنجا که کشتزارهای قوچان بیشتر از میزان نیازمندی ساکنان شهرگندم و جو بیار می‌آورد و پرورش بهترین گله‌های گوسفند پوست‌های قوچانی را گرانبهاترین پوستهای ایران ساخته بود طبعاً غله و پوستین یا پوست از کالاهائی بود که قوچانیان در داد و ستد های پایاپای خود بکار می‌بردند.

قرآن بایسنقری در قوچان

فریزر نخستین جهانگرد بیگانه است که در امامزاده ابراهیم قوچان تعداد زیادی از برگهای قرآن معروفی را که به خط بایسنقر میرزا فرزند شاهرخ نوشته شده و به قرآن بایسنقری شهرت داشته به چشم دیده و درباره آن به تفصیل سخن رانده است. فریزر در این باره می‌نویسد:

«محمد خان، نیای ایلخان کنونی قوچان که همراه نادر به ترکستان رفته بود این قرآن را از روی آرامگاه تیمور در سمرقند برداشت. لشکریان محمدخان قرآن مزبور را اوراق کردند و هر کدام تکه‌ای از آن را نزد خود نگه داشتند. فرزند ایلخان در حدود شصت برگ از آنها را گرد آورده در این امامزاده نهاد که اکنون بی سرپرست در معرض گرد و غبار افتاده است. هر برگي از این قرآن بر روی کاغذ کلفتی است تا شده که چون آن را بازکنند ده تا دوازده پا درازا دارد، و پهنای هر برگي به هفت تا هشت پا می‌رسد. نقطه‌ها و علامت حزب و سوره در حاشیه با لاجورد و طلا تزیین شده؛ اما اکنون کمتر برگي از این قرآن را بی نقص و دست نخورده می‌بینیم. دریغ است که چنین شاهکاری باشکوه و بیمانند این سان با بی‌اعتنائی دچار تباهی گردد.» (۲۸)

سفرنامه فریزر تنها کتابی نیست که در آن از مشخصات قرآن بایسنقری سخن به میان آمده است. محمدتقی‌خان حکیم از دانشمندان عهد ناصرالدین‌شاه که

ظاهراً خود مانند فریزر این قرآن را در قوچان دیده است درازای هربرگی از آن را دو ذرع ونیم ، پنهای هربرگی را یک ذرع و ده گره ، درازای هرسطری را یک ذرع و پهنای هرسطری را پنج گره و فاصله میان سطرهارا چهار گره، اندازه نیش قلم را یک سانتیمتر و درازای جدول را یک ذرع و سه چارک نوشته است. همین مؤلف پس از نقل داستان لشکرکشی نادر به سمرقند و پاره پاره شدن قرآن بایسنقری می نگارد :

« نادر پس از آگاهی ، امر به جمع آوری اوراق از دست مردم کرد. رئیس اکراد قوچان که این را شنید جزوه های آن گوهر نایاب را چون لته و کاغذهای عطاری بهم پیچیده و درهم شکسته میان جهازشتر و پالان استران پنهان ساخت و بعداً در قوچان این اوراق که غالباً پاره و قطعه است بدرآمده درامامزاده گذاشته شده است.» (۲۹)

در عرض هفتاد و پنج سال پس از سفر فریزر به قوچان ، شهر مزبور سه بار دچار زلزله شد. زلزله های ۱۲۶۷ هـ قمری (۱۸۵۱ م) و ۱۲۷۸ هـ (۱۸۶۱ م). لطمه های فراوان به آن شهر آباد و پر جمعیت وارد ساخت و سومین زلزله در ۱۳۱۳ هـ (۱۸۹۵ م) قوچان را بکلی ویران کرد. در این سومین و مهیب ترین زلزله که به گفته کرزن جمعیت شهر مزبور به هزار و دویست تن کاهش یافت (۳۰) بنای امامزاده ابراهیم که در آن برگهای قرآن گرانبهای بایسنقری قرار داشت فرو ریخت و آن شاهکار بیماند نیز مانند بسی چیزها در زیر آوار از نظرها پوشیده ماند .

بارتولد محقق ارجمند روسی که از فرجام گنجینه امامزاده قوچان آگاهی دقیقی نداشته است ظاهراً از خواندن نوشته های کرزن در باره زلزله سال ۱۳۱۳ هـ و یکسان شدن قوچان با خاك چنین پنداشته است که برگهای قرآن بایسنقری در زیر آوار بکلی نابود گردید. شاهزاده محمد هاشم میرزا افسر که به سال ۱۳۳۱ هـ رئیس معارف خراسان بود و از وجود این برگهای تاریخی بیماند آگاهی داشت ضمن سفری به قوچان دستور داد که در میان ویرانه های امامزاده ابراهیم به کاوش پردازند. این کاوش ها منجر به یافتن صندوق شکسته ای شد که در میان آنها تعدادی از برگهای آسیب دیده قرآن بایسنقری قرار داشت. اکنون در کتابخانه آستان قدس رضوی که صاحب یکی از کهن سالتین و گرانبها ترین مجموعه های

جهان اسلامی است هفت برگ از یافته‌های شاهزاده افسر و پنج برگ دیگر که احتمال دارد بعضی از سرداران نادر به آستانه تقدیم کرده باشند موجود است اما بدبختانه طبق فهرست‌های چاپی معلوم نیست که این برگها درجه تاریخی و به توسط چه کسانی به کتابخانه آستان قدس اهدا گردیده است. (۳۱)

سفر الکساندر برنس به خراسان

الکساندر برنس^(۱) که در سال ۱۲۴۸ هجری قمری یعنی دو سال پس از آرثور کانالی در خراسان سفر کرده است مثل فریزر جمعیت شهر مشهد را از چهل هزار نفر بیشتر نمی داند. برنس، محیط درون دیوار شهر را تقریباً هفت میل مربع دانسته؛ اما بیشتر قسمت‌های مشهد را مانند سایر جهانگردان این عهد ویرانه دیده است. به گفته برنس ورود وی به مشهد همزمان با آغاز جنگی بود که میان شاهزاده عباس میرزا و ایلخانی قوچان، رضاقلیخان زعفرانلو در گرفت. در آن هنگام (ربیع الاول سال ۱۲۴۸ هـ) خسرو میرزا پسر شاهزاده عباس میرزا در غیاب پدر وظایف والی را انجام میداد. خسرو میرزا همان شاهزاده خردسال خوش سیمائی بود (۳۲) که چهار سال پیش از این تاریخ در ماجرای کشته شدن گریبایدف^(۲) از طرف فتحعلیشاه برای پژوهشخواهی به دربار تزار در سن پترزبورگ فرستاده شده بود. برنس درباره نخستین برخوردش با خسرو میرزا چنین می نگارد:

«خسرو میرزا ظاهراً بیست و سه سال بیشتر نداشت. تشریفات ورودش به ارگ مشهد چندان مفصل و باشکوه بود که انگاری پادشاه مملکت به دولخانه می‌رفت. وی جوان پرچانه ای است. در دیداری که روی داد به تفصیل از جزئیات سفرش به روسیه سخن گفت. هنگام سخن گفتن سر و دستش را به شدت حرکت می داد؛ اما از نظر آداب و پیرایه‌های ظاهری به زنان آن کشور می‌ماند.» (۳۳)

پایداری رضاقلیخان زعفرانلو ایلخانی قوچان در برابر دست کم سیزده هزار تن لشکریان مهاجم (۳۴) و توپخانه نیرومندی که نایب السلطنه عباس میرزا زیر نظر افسران انگلیسی تدارک دیده بود نموداری از قدرت خانهای مقتدر خراسان است که حضور نایب السلطنه را در خراسان ایجاب میکرد. تسلیم شدن خان زعفرانلو

و افتادن قوچان بدست عباس میرزا مؤدۀ بزرگی بود که به گفته برنس همگی مردم به ویژه مأموران حکومت را خرسند ساخت. از اهمیت این رویداد همین بس که سه شبانروز پی در پی در مشهد چراغانی کردند. برنس مهارت و چیره دستی دکانداران مشهدی را در چراغانی و به ویژه زیبایی دکانهای قصابی و تکیه ها را می ستاید و مدعی است که از آنچه در قاره آسیا دیده بود صحنۀ چراغانی مشهد به چراغانیهای بریتانیا نزدیکتر و شبیه تر بود.

به گفته برنس در نظر مسافری خارجی، آرامگاه ویران نادر یکی از جالبترین منظره های شهر بود. هنگامی که تازه وارد به محوطۀ آرامگا مزبور گام می نهاد دیگر از آشفشانها و گلزارهائی که روزی گرداگرد مزار را فرا گرفته بود اثری نمی دید. درختان هلوکه به هنگام بهار شکوفه می کرد و زیبایی خاصی به آن محوطه می بخشید به ضرب تبر فرود افتاده بود؛ درختان بید و صنوبر را از ریشه کنده و برجای آنها شلغم کاشته بودند و اخلاف نادر، همان سردار بی باکی که روزگاری زلزله در ارکان دولتهای نیرومند مشرق زمین انداخته بود در عین محرومیت از نعمت بینائی، در نهایت فقر و تنگدستی بسر می بردند و حتی به گفته بلد و راهنمای برنس آن بازماندگان ناینبای خانواده نادری، اغلب اوقات برای سد جوع و پیدا کردن لقمه نانی بر سرکوی و بازار مشهد گدائی میکردند. (۳۵)

اندکی پس از افتادن قوچان بدست نائب السلطنه و تسلیم شدن رضاقلیخان زعفرانلو هنگامی که یار محمد خان وزیر با تدبیر کامران میرزا در اردوی عباس میرزا حضور داشت از برنس دعوت کردند که برای ملاقات با نائب السلطنه به قوچان رود. جهانگرد انگلیسی که برای نخستین بار قدم به این بخش از خاک خراسان می نهاد چنین می نویسد:

«سه روز پس از آن که مشهد را پشت سر نهاده بودیم به قوچان رسیدیم. میگویند که این ناحیه سرد ترین بخش خراسان است و به احتمال کلی این گفته درست است زیرا هنگام برآمدن آفتاب در ماه سپتامبر گرماسنج به ۲۹ درجۀ فارنهایت (۱) پائین آمده بود و چون آب در ۲۰ درجۀ (۲) جوشید معلوم بود که ما در حدود چهار هزار پا بالای سطح آزاد دریا قرار داریم. پهنای درۀ قوچان بین دوازده تا بیست میل بود، و درپای تپه ها گاهی به نقاط خرم و سر سبزی می رسیدیم که در آنجا

۱ - ۱/۶ درجه سانتیگراد زیر صفر ۲ - ۹۶/۶ درجه سانتیگراد

بهترین انواع میوه عمل می‌آید. صرفنظر از این گونه نقاط زمین‌ها خالی از سبزه و تاریک بود؛ و در دامن تپه‌ها از بیشه اثری دیده نمی‌شد و حتی خارشتر نیز نمی‌روئید. این تپه‌ها هر کدام به بلندی دو تا سه هزار پا بر بالای دره قرار داشت. ضمن سفر در چندین دهکده که بر سر راهمان بود درنگ کردیم اما بواسطه جنگ با کردها تمامی این دهکده‌ها خالی افتاده بود.» (۳۶)

برنس در باره دیوار و استحکامات دژ قوچان و وسایل جنگی که زیر نظر عباس میرزا در جنگ با ایلخانی زعفرانلو بکار رفته بود شرح دقیق و مفصلی نگاشته است. در زیر دیوار قلعه قوچان، چند روزی پس از آن که هشت هزار تن مدافع کرد به امر رضاقلیخان زعفرانلو سلاح بر زمین نهاده و دروازه‌های شهر را گشوده بودند برای نخستین بار الکساندر برنس بدیدن عباس میرزا نایل آمد. از نوشته‌های برنس پیداست که عباس میرزا آن سردار بزرگ و بیمانند قاجار در آستانه مرگ بود. مرد رشید خوش سیمائی که روزی دشمنان ایران از شنیدن نامش خواب راحت نداشتند اکنون پیر مردی کوفته بنظر می‌رسید، چشمانش اشک ریز و گونه‌هایش چین و چروک برداشته بود، قامتی خمیده، جامه‌ای ساده بر تن و عصائی در دست داشت.

بازرگانی خارجی ایران در نیمه سده نهم

مهمترین و جالب‌ترین بخش از نوشته‌های برنس ارتباط با داد و ستد و اوضاع بازرگانی ایران در نیمه سده سیزدهم هجری قمری دارد. به عقیده برنس بازرگانی خارجی ایران در مقام قیاس با کرانه‌ها و بندرهای متعددی که داشت بسیار محدود و ناچیز بود. چون بندرهای شمالی و جنوبی کشور در دست بیگانگان بود میل و سلیقه بازرگانان خارجی عامل مهمی در انتخاب و رواج کالا بشمار می‌رفت و چون این بازرگانان میدان را بدون رقیب در دست داشتند هرگاه و بهرگونه که می‌خواستند بر میزان واردات کالا ی‌ویژه‌ای می‌افزودند یا از آن می‌کاستند. پیش از سفر برنس به ایران، یعنی در خلال سی‌ساله اول سده سیزدهم هجری هنوز کالاهای ساخت انگلیس از راه بندر بوشهر به ایران وارد میشد؛ اما معلوم بود که بندر بوشهر تدریجاً اهمیت و اعتبار خود را ازدست می‌دهد زیرا بازرگانان

انگلیسی درصدد گشایش راه بازرگانی طرابوزان بودند و اطمینان داشتند که تنها از آن راه می‌توانند به بازار ایران رخنه و در عرضه کالا با روسیه تزاری منصفانه رقابت کنند. به هر حال کاهش اهمیت بندر بوشهر را از آن‌جا باید قیاس گرفت که به گفته برنس عایدات سالانه آن بندر از لحاظ گمرک در سال ۱۲۴۷ هـ از چهار هزار تومان تجاوز نمی‌کرد. (۳۷)

بی‌گفتگو وارد کردن کالا از راه طرابوزان به سود بازرگانان انگلیسی تمام میشد زیرا علاوه بر آن که راه مزبور کوتاهتر بود به مراتب بر راه بازرگانی حلب و یا دمشق که از سرزمینهای پر خطری عبوری کرد رجحان داشت. با این همه به عقیده برنس گشایش راه بازرگانی طرابوزان دلیل آن نبود که داد و ستد بازرگانان انگلیسی در مشرق ایران متروک گردد. مردم نواحی شرقی به ویژه ساکنان هرات و مشهد تا حدودی نیازمندیهای خود را از بازار قندهار مرتفع می‌کردند، و این راه بازرگانی به مراتب بهتر و پرسودتر از آن بود که اکثر بازرگانان می‌پنداشتند. یک فروند کشتی می‌توانست به آسانی در عرض ده روز خود را از بمبئی به کرانه مکران برساند و فاصله میان قندهار و کرانه مکران برای کندترین کاروانها بیش از هژده روز راه پیمائی نبود. به علاوه شهر قندهار موقعیت بازرگانی مهمی داشت زیرا کالاهای هندوستان از طرف شرقی این راه به کابل و از سمت غربی آن به ایران می‌رفت و بدون رویرو شدن با هیچ گونه رقابتی در بازارها عرضه میشد. بانفوذی که انگلیسها در هندوستان و خلیج فارس داشتند ظاهراً امکان نداشت که بازرگانان ملت دیگری در آن ناحیه نفوذی بهم رسانند. با تمام این احوال برنس وضع را به شکل دیگری دیده است زیرا می‌نویسد :

« بسیاری از کالاهائی که وارد بوشهر میشود از آن بازرگانان غیر انگلیسی است. هلندیها به داد و ستد از راه بندر بوشهر خو گرفته اند و حتی چندی پیش برای این منظور شرکتی نیز تأسیس کردند. با آن که شرکت مزبور از بدو تأسیس چندان فعالیتی نداشته و اکنون نیز کارهایش بواسطه ترس از واگیری و با متوقف گردیده است دستی به ترکیبش نزده‌اند. هلندیان از فرآورده‌های باتاویا مقداری نیل، ادویه، قند، شکر و قهوه به بوشهر می‌آورند. میزان واردات قماش آنها ناچیز است و نیلی که در بازار عرضه می‌کنند مانند نیل هندوستان مرغوب نیست. » (۳۸)

از نوشته‌های برنس پیداست که بازرگانان هلندی یکه تاز میدان دادو ستد نبودند ، فرانسویان و امریکائی‌ان نیز شدیداً رقابت می‌کردند . ورود امریکائی‌ان به صحنه بازرگانی خارجی ایران پدیده جالب و شگفت آوری بود . بازرگانان امریکائی معمولاً کالاهای خود را به کرانه شرقی افریقا پیاده می‌کردند و سپس آنها را از راه مسقط و عمان به ایران می‌آوردند . تا سال ۱۲۴۸ ه قماش امریکائی چندان در بازارهای ایران رخنه کرده بود که می‌توانست با قماش انگلیسی رقابت کند . چنان که بعضی از بازرگانان ارمنی ساکن اصفهان به برنس گفته بودند پارچه امریکائی مرغوبتر از پارچه انگلیسی بود زیرا امریکائیها پنبه را در کشور خودشان عمل می‌آوردند و پنبه امریکائی بر خلاف پنبه‌ای که انگلیسها از مصر و سایر کشورها می‌خریدند چون احتیاجی به حمل و نقل و بسته‌بندی نداشت بر اثر فشردن خراب نمی‌شد . شاید به همین سبب بود که پارچه‌های امریکائی بخوبی شسته میشد و مدتها پس از پوشیدن از ترکیب نمی افتاد .

برنس در سفرنامه خود توصیه می‌کند که اگر بازرگانان انگلیسی بخواهند موقعیت مطلوب خود را در بازارهای ایران حفظ کنند و رقیبان روسی خود را شکست دهند نباید اجازه دهند که داد و ستد از راه طرابوزان بازار قندهار و تجارت مشرق را کاسد گردانند و ضمناً متوجه باشند که راه بهتری از طرف رود کارون وجود دارد . به پاره‌ای از مورخان خودی که علاقه شدید انگلیسها را به ایران در خلال سده سیزدهم هجری صرفاً معلول انگیزه‌های سیاسی دانسته‌اند باید خاطر نشان ساخت که در آن عهد نیز قدرت و نفوذ سیاسی مقدمه بازاریابی بود و در نیمه سده سیزدهم هر بازرگان انگلیسی که با ایران معامله می‌کرد سی تا چهل درصد سود می‌برد . اما برای بازرگانان بیگانه بازاری این سان سود بخش خالی از خطر نیز نبود . ورشکستگی ، فراوان اتفاق می افتاد و امری عادی تلقی می‌شد ، چنان که در ۱۲۴۷ ه بواسطه نرسیدن ابریشم از گیلان ، دست کم پانزده تن از بازرگانان کلان اصفهان ورشکست شده بودند . (۳۹)

کلید منابع و توضیحات فصل دوم

- ۱ - ن.ك. به جغرافیای کشور شاهنشاهی ایران - مكدانالد كنیر . لندن ۱۸۱۳ ص ۱۷۰
 - ۲ - » » همان کتاب ص ۱۸۲
 - ۳ - » » همان کتاب ص ۱۷۱
 - ۴ - » » همان کتاب ص ۱۷۵ و ۱۷۶
 - ۵ - » » کتاب سفرنامه آرثور کانالی ج ۱ ص ۲۷۸
 - ۶ - » » همان کتاب ج اول ص ۲۳۴ و ۲۳۵
 - ۷ - » » همان کتاب ج اول ص ۲۹۳
 - ۸ - » » همان کتاب ج اول ص ۲۹۵
 - ۹ - » » مسافرت در خراسان - فریزر - ص ۲۶۳ و ۲۶۴
 - ۱۰ - » » مسافرت در خراسان - فریزر - ص ۲۶۷ و ۲۶۸
 - ۱۱ - » » مسافرت در خراسان - فریزر - ص ۴۴۳
 - ۱۲ - » » مسافرت در خراسان - فریزر - ص ۴۵۴ و ۴۵۵
 - ۱۳ - » » مسافرت در خراسان - فریزر - ص ۴۵۹
 - ۱۴ - » » کتاب راهنمای مشهد - غلامرضا ریاضی - ص ۱۴۱
 - ۱۵ - » » مطلع الشمس . صنیع الدوله ج ۲ ص ۴۷
 - ۱۶ - » » مطلع الشمس . صنیع الدوله ج ۱ ص ۲۴۱ و کتاب ویلیامز جاکسون « از قسطنطنیه تا زادبوم خیام » ص ۲۷۸ و همچنین کتاب « سرزمینهای خلافت شرقی » گای لسترنج اصل انگلیسی ص ۳۳۹
 - ۱۷ - » » مقاله طوس در دایرة المعارف اسلامی که در آنجا نویسنده مقاله گفته‌های ادیسی ، یعقوبی ، بلاذری و ابن خرداذبه را با هم برابر می‌نهد .
- همچنین ن.ك به مسالك و ممالك چاپ تهران ص ۲۰۵

- ۱۸ - یاقوت حموی و برخی دیگر از جغرافیا نویسان تازی به احتمال کلی « اربع » را « ربع » نوشته اند و یا امکان دارد که این تحریف از جانب نسخه نویسان ناشی شده باشد. نك به مسالك و ممالك اصطخری چاپ تهران ص ۲۰۰
- ۱۹ - ن.ك. به ظفرنامه شرف الدین علی یزدی ج اول ص ۴۶۸ و ۴۶۹
- ۲۰ - » » مسافرت در خراسان . فریزر ص ۵۱۷ و ۵۱۸
- ۲۱ - » » کتاب یاد داشتهای آسیای مرکزی - خانیكف ص ۱۱۰
- ۲۲ - » » مجله پژوهشهای جغرافیائی و تاریخی شماره ۶ سال ۱۳۹۱ مسكو ص ۳۰۸ تا ۳۱۴. مقاله ژوكوسكى زیر عنوان « گور فردوسی »
- ۲۳ - » » کتاب « از قسطنطنیه تا زادبوم خیام » ص ۲۸۶ و ۲۸۷
- ۲۴ - » » مسافرت در خراسان ص ۵۲۰
- ۲۵ - » » مطلع الشمس ج ۱ ص ۲۷۷
- ۲۶ - » » کتاب از قسطنطنیه تا زادبوم خیام ص ۳۸۵
- ۲۷ - » » تذکره جغرافیای تاریخی ایران . بارتولد ص ۱۶۵
- ۲۸ - » » مسافرت در خراسان ص ۵۷۴
- ۲۹ - » » نوشته های محمد تقی خان حکیم در گنج دانش . چاپ تهران
- ۳۰ - » » ایران و مسئله ایران - جورج کرزن ج ۱ . ص ۱۰۹
- ۳۱ - » » کتاب راهنمای مشهد ص ۱۱۶ و ۱۱۷
- ۳۲ - برای جزئیات قیافه این مرد ن.ك. به کتاب « مرگ و دیپلوماسی در ایران » اثر یوری تی نیانوف. ترجمه الک براون ص ۳۴۵ و ۳۴۶
- ۳۳ - ن.ك. به سفرهائی در بخارا - الکساندر برنس ج ۳ ص ۶۸
- ۳۴ - » » روضة الصفا ج ۱۰ ص ۱۰ تا ۱۷
- ۳۵ - » » سفرهائی در بخارا ج ۳ ص ۷۱
- ۳۶ - » » سفرهائی در بخارا ج ۳ ص ۷۵
- ۳۷ - » » سفرهائی در بخارا ج ۳ ص ۳۵۸
- ۳۸ - ن.ك. به سفرهائی در بخارا ج ۳ ص ۳۶۰
- ۳۹ - » » سفرهائی در بخارا ج ۳ ص ۳۶۳

فصل سوم
از جنگِ هرات
تا
قحطی ۱۲۸۸ هجری

فصل سوم :

از جنگ هرات تا قحطی سال ۱۲۸۸ هجری قمری

هنگامی که آرثور کانالی به سال ۱۸۳۰ م. یعنی هشت سال پس از سفر جیمس بیلی فریزر از خراسان گذر کرد آشوب خوانین نیرومند آن ایالت به اوج شدت رسیده بود. برای خوابانیدن فتنه این گونه سرکشان و به ویژه والی خوارزم بود که فتحعلیشاه فرزند دلیرش عباس میرزا نایب السلطنه را از آذربایجان فراخواند. عباس میرزا در اندک مدتی سراسر خراسان، یزد و کرمان را امن گردانید؛ به آسانی قوچان، سرخس و ترشیز را از جنگ سرکشان بیرون آورد؛ ترکمانان را عقب راند خان خیوه را فرمانبردار و والی هرات کامران میرزا پسر محمود شاه افغان را بیمناک ساخت. با آن که محاصره هرات با آسانی میسر گردید اما عباس میرزا که ناگهان به پایتخت فرا خوانده شده بود نتوانست آن مهم را به پایان رساند. در غیبت ولیعهد فرزندش محمد میرزا مأمور شد هرات را در محاصره نگه دارد و جنگ را دنبال کند. چون محاصره هرات بدر از کشید کامران میرزا چاره‌ای جز قبول پیشنهادهای عباس میرزا ندید. یار محمد خان وزیر با تدبیر کامران میرزا برای تعیین میزان خراج به مشهد آمد و مذاکراتی دراز و بی نتیجه در گرفت که عباس میرزا را بی نهایت خشمگین گردانید. بدین سان دوباره جنگ آغاز و حلقه محاصره بر دور هرات تنگ شد و چیزی نمانده بود که این جریان به پیروزی لشکریان ایرانی و شکست کامران میرزا انجامد که عباس میرزا در مشهد به بیماری کلیه درگذشت (۱۲۴۹ ه - ۱۸۳۳ م). با درگذشت عباس میرزا، سردار رشید و کاردانی که چشم امید همگی مردم ایران به وی دوخته شده بود، محمد میرزا در آستانه پیروزی مجبور به سازش و قبول شرایط صلح کامران میرزا گردید. یکسال پس از این رویداد فتحعلیشاه که نواده خویش محمد میرزا را نامزد مقام ولیعهدی کرده بود درگذشت (۱۲۵۰ ه).

محمد میرزا که به نام محمد شاه تاج بر سر نهاد از آغاز کار فقط یک فکر در سر داشت و آن فتح هرات بود ؛ اما انجام چنین نقشه‌ای با خط مشی نایب السلطنه هندوستان تناقض داشت . حکمرانان انگلیسی هند بر رغم موافقتی که قبلاً میان فتح‌علیشاه و دولت انگلیس حاصل آمده بود می خواستند به هر نحوی باشد افغانستان را از حیطه نفوذ روسیه تزاری و ایران بیرون نگه دارند. نزدیک به پایان سال ۱۲۵۳ هـ که محمد شاه به سوی هرات لشکر کشید دوست محمد خان که بر کابل حکمفرما بود دست از اتحاد با انگلیسها شسته به دوستی با محمد شاه راغب شد ، و محمد شاه به آسانی قلعه غوریان را گرفته و هرات را محاصره کرد. این بار محاصره هرات ۹ ماه بدرازا کشید و همین که مدافعان شهر نزدیک بود تسلیم شوند کشتیهای جنگی انگلیس به جزیره خارك رسیدند و دولت انگلیس به وسیله سرهنگ استودارت (۱) به محمد شاه پیغام داد که ادامه محاصره بزیان وی خواهد انجامید . محمد شاه ناگزیر دست از محاصره هرات برداشت و به تهران بازگشت. شکست فرزند عباس میرزا در واقع داستان بی کفایتی صدراعظمی چون حاجی میرزا آقاسی ، رقابتها و کینه ورزیهای کود کانه درباریانی ابله و نادانی زمامدارانی آزمند و کوتاه فکر است که صحنه‌هایی چند از تاریخ قاجاریه را ننگین و سیاه ساخته است .

سفر دکتر ولف بخراسان

آرثور کانالی که قبلاً درباره سفرش به خراسان سخن گفتیم و کلنل استودارت که هنگام محاصره هرات به سفارت نزد محمد شاه روانه شده بود هر دو در دسامبر سال ۱۸۴۱ م در بخارا دستگیر و زندانی شدند. چون خبر بازداشت و زندانی شدن این دو تن به لندن رسید و مقامات دولتی نخواستند یا نتوانستند در صد دپاره برآیند گروهی از دوستان و هواخواهان خشمگین آنها کمیته‌ای تشکیل داده در صد در گردآوری پول و گرفتن کمک مالی از هر کسی که علاقه‌مند به آزادی کانالی و استودارت بود برآمدند. کارمندان کمیته مزبور پس از کنگاشهای فراوان بر آن شدند که دکتر ژوزف ولف (۲) نامی را که از عادات و اخلاق و زبانهای مردم مشرق زمین آگاهی زیادی داشت به بخارا گسیل دارند ، تا وی پس از پژوهش در صورتی که ممکن باشد موجبات آزادی آن دو زندانی را فراهم سازد. از خلال

1 - Col. Stoddart 2 - Dr. Joseph wolf

نامه‌های پنجگانه‌ای که آرثور کانالی در ماههای فوریه و مارس سال ۱۸۴۲ م از زندان امیر بخارا خطاب به دوستانش نوشته است به خوبی استنباط می‌شود که وی و استودارت را در سیاه‌چال تنگ و تاریک و بدبوئی که کانون پرورش حشره‌های موذی و همه‌گونه طفیلی بود زندانی ساخته بودند. در چنین محیط وحشتناکی «کلنل استودارت پوست و استخوان شده بود» هر دو بکلی از زندگی قطع امید کرده و به انتظار بازپسین دقیقه‌های زندگی نشسته بودند تا مگر مرگ بر آنها رحمت آورده به دردهایشان پایان بخشد. سرانجام کانالی و استودارت در هفدهم ژوئن ۱۸۴۳ م. (۱۲۵۹ هـ) در همان دخمه تاریک جان سپردند. (۱)

دکتر ولف از یهودیانی بود که در آغاز جوانی ترك كیش نیاگان خود گفت و به دین عیسی گروید و خود کمر همت به تبلیغ عیسویت بست. در سال ۱۸۳۰ میلادی، همان سالی که کانالی در خراسان بود ژوزف ولف برای نخستین بار آهنگ مشرق زمین کرد. وی پس از عبور از نواحی غربی ایران خود را به مشهد رسانیده حین سفر به بخارا بدست ترکمانان اسیر شد و چون بختش بلند بود سرانجام یهودیان او را خریده و آزاد کردند. ولف خود را به هندوستان و چین رسانید و سپس به انگلستان بازگشت. کمیته کمک به کانالی و استودارت از آن جهت دکتر ولف را برای انجام مأموریتی چنین خطرناک برگزید که به کاردانی و تجربیات فراوان وی در مشرق زمین و مهمتر از آن به زبان دانی ولف اعتماد کامل داشت. ولف ابتدا در تهران به حضور محمد شاه باریافت و پس از گرفتن دستخطی خطاب به امیر بخارا در مارس سال ۱۸۴۴ م. (۱۲۶۰ هـ) درست یکسال پس از آن که انگلیس را ترك گفته بود خود را به شهر مشهد رساند و از آن جا در صدد تدارك سفر بخارا برآمد.

از آن جا که ژوزف ولف صرفاً توجه به انجام وظیفه اصلی خود داشته و علاقه‌مند به ترویج دین مسیح بوده است در سفرنامه‌اش که مقبول عام افتاد، و در عرض کمتر از یکسال دست کم سه مرتبه به چاپ رسید از این دو موضوع به تفصیل سخن رانده است. وی برای تبلیغ دیانت فرستادن پزشکان انگلیسی و کارشناسانی را که در پیدا کردن و بهره‌برداری از کانها اطلاع داشته باشند بهترین راه رسیدن به مقصود دانسته است و در این باره می‌نویسد:

«در خراسان کانهای گوناگونی وجود دارد و والی آصف الدوله بسیار علاقه‌مند است که دست نیاز بسوی انگلستان دراز کند و برای یافتن و بهره‌برداری از این کانها

کسانی را که تخصص در این گونه فنون دارند به خراسان فراخواند. بنابراین تصور میکنم که اگر متخصصان محترم و معتبری برای این منظور به خراسان فرستاده شوند در جلب محبت و تحکیم پیوند دوستی مفید باشد.» (۲)

چون ژوزف ولف با اقلیت یهودیان مشهد رابطه داشته است مفصلاً دربارهٔ یهودیان آن شهر سخن می‌گوید. وی مدعی است که در ۱۲۵۴ ه. اقلیت مزبور بواسطهٔ تعصب گروهی از مردم جاهل، وحسادت عناصر آزمند و تنگ نظری که بر تمول یهودیان غبطه می‌خوردند قتل عام شدند. با آن که محمد شاه فرمان اکید به بازجوئی و مجازات مسئولان امر داد هرج و مرج اوضاع و خود کامگی امیران و فرمانداران محلی به حدی بود که هیچ کس به فرمان شاه اعتنائی نکرد و هیچ کاری صورت نگرفت.

به عقیدهٔ ولف مقتدرترین افراد در مشهد، پس از اللهیارخان آصف الدوله والی، به ترتیب عبارت بودند از میرزا عسکری امام جمعه، میرزا موسی خان وزیر، میرزا حاجی هاشم از پیش نمازان معروف و بالاخره رئیس نظمیهٔ شهر. بیرون مشهد هنگام سفر ولف فتنهٔ خوانین به کلی خرابیده بود و فقط ناحیهٔ قائن هنوز در برابر قدرت والی سرتسلیم فرود نمی‌آورد. همزمان با حرکت دکتر ولف به سوی بخارا میان امیر اسدالله خان بیرجندی، خان قائن (یعنی تنها کسی که در برابر لشکریان نائب السلطنه عباس میرزا پایداری ورزیده بود) و قوای آصف الدوله جنگ در گرفت. این زد و خوردها که به پیروزی آصف الدوله انجامید چندین ماه ادامه داشت و به عقیدهٔ ولف مهمترین عاملی که شکست امیر اسدالله خان بیرجندی را مسلم ساخت وقوع زلزله‌ای بود که بر اثر آن هزاران تن از مردم ناحیهٔ قائنات به هلاکت رسیدند (۳)

قائنات سرزمین جنگاوران باتان

در شهرستان قائنات که از سه سو با کویر و بیابان محاط است خشکی زمین و نبودن رود یا قناتی دائمی وضع اقلیمی ویژه‌ای بوجود آورده است که ماندش نه تنها در خراسان بلکه در هیچ جای ایران دیده نمی‌شود. همه جا زندگی جانداران و ترقی شهرها بستگی به وفور آب دارد؛ اما بدبختانه در این ناحیه از ایران چشمه سارها و قناتهای آب شیرین انگشت شمار است و آب این منابع طبیعی نیز بستگی به میزان

بارش سالیانه دارد. میانگین باران سالیانه شهرستان قائن از نوزده سانتیمتر تجاوز نمی‌کند و گاه ممکن است چند سال به چند سال قطره‌ای باران نبارد. از این رو همواره خشکسالی با کاهش جمعیت این ناحیه از خراسان بستگی مستقیم داشته است، چنان‌که در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ خورشیدی که در بخش بزرگی از شهرستان قائنات قطره بارانی نبارید به گفته دانشمند صاحب نظری بیش از یک ششم جمعیت آن شهرستان یعنی در حدود چهل هزار نفر ترك زاد بوم خود گفته در سایر نواحی ایران پراکنده شدند. (۴) با این همه وجود آبادی و برقراری مراکز شهری در قائنات بهترین نمونه سخت‌کوشی و پایداری آدمی در برابر شرایط و عوامل نامساعد اقلیمی است. میان دورشته از کوههای شرقی و غربی این شهرستان دره خشک بی آب و علفی به درازای ۱۰۰ کیلومتر قرار دارد که آبادیهای آن از کهن‌ترین دوره‌های تاریخی منحصر به حول و حوش قنات‌ها و چشمه‌سارهای دامن کوهها بوده است. خاک این دره بسیار بارور است ولی فقدان آب، کشاورزی را بیش از سایر نقاط خشک ایران کاری دشوار می‌سازد. در بخشی از این دره، شهر کنونی بیرجند قرار گرفته که درازای آن از یک کوهپایه تا کوهپایه دیگر بیش از بیست کیلومتر نیست.

صرف نظر از وضع اقلیمی گاهی پدیده‌هایی نیز کمک به ترقی یا از بین رفتن مراکز مهم جغرافیائی می‌کند، و از این جهت بی‌مناسبت نیست بر سبیل معترضه چند کلمه‌ای درباره ترقی ناگهانی بیرجند یا بیرگند گفته شود. با وجود وضع اقلیمی نامساعد این ناحیه نزدیک به برچیده شدن بساط حکمرانی دودمان صفوی بواسطه پیشرفت و عقب‌نشینی‌های پیاپی سپاهیان مهاجم افغانی و سپس لشکر کشیهای نادر شاه به هندوستان بیرجند اهمیت ویژه‌ای یافت. چنان‌که در عرض اندک مدتی قصبه‌ها به شکل شهرهای نسبتاً آباد درآمد و مثلاً بیرجند که در آغاز تشکیل سلسله قاجار جمعیتی شاید زیادتر از سه هزار نفر نداشت در آغاز تشکیل سلسله پهلوی شهری صاحب ۱۸ هزار نفر سکنه بود.

مهمترین عاملی که به توسعه ناگهانی این شهر و ازدیاد جمعیت آن کمک کرد ترقی و بسط راه آهن بود. هنگامی که خط آهن هندوستان و بلوچستان انگلیس از مرز ایران گذر کرد و کراچی را به زاهدان پیوست بیرجند تنها و مهمترین مرکز فروش و پخش کالاهای انگلیسی و هندی و هلندی گردید. از این محل بود که قند و شکر و چای و قهوه و ادویه و نیل و قماش و هرگونه کالای دیگری را که به ایران

وارد می‌کردند به سایر مراکز بازرگانی می‌فرستادند و همچنین از این راه تمامی کالاهای ایران از قبیل قالی و خشکبار، پوست، پشم، و زعفران را به خارج صادر می‌کردند.

همانطور که پیدایش و توسعه راه آهن به آبادانی بیرجند و قائن و نواحی اطراف آندو کمک کرده بود به همان روال رواج اتومبیل سواری و کامیونهای باربری سبب بروز بحرانی اقتصادی و کساد بازار داد و ستد این بخش از ایران گردید. چون شتر جای خود را به کامیون داد و کاروانسرا بدل به گاراژ شد گروه زیادی از مردم این نواحی که با تهیه علوفه و جابجایی برای کاروانها روزگار می‌گذرانیدند خود را بیکار و مستمند دیدند. بالاخره ایجاد راه آهن سرتاسری ایران طرح اساسی دادوستد ایرانیان را با بازرگانان خارجی دگرگونه ساخت. مرکز ثقل بازرگانی از جنوب شرقی و مشرق به جنوب غربی و مغرب ایران منتقل شد و کسادگی که در بازار تجارت بیرجند پدید آمده بود در سالیان بعد بواسطه معاملات پایاپای میان ایران و آلمان و محدود شدن «بنادر وارداتی» به مرزهای غربی افزایش یافت.

بیرجند و قائنات طبق تقسیم‌بندی اداری جدید بر رویهم یک شهرستان را تشکیل می‌دهد که از طرف شمال به تربت‌حیدری و گناباد، از جنوب به زاهدان و کویر لوت، از مشرق به افغانستان و از سمت مغرب به طبس، فردوس و کویر لوت محدود می‌شود. کویر لوت را که در مغرب و جنوب این شهرستان قرار دارد یکی از بدترین و شاید بزرگترین بیابانهای بی‌آب و علف جهان دانسته‌اند زیرا بلندی این بیابان از سطح دریای آزاد بیش از سیصد و هشتاد متر نیست و به همین سبب سیلابهای بهاری بر روی این کویر جمع می‌شود و با طاقهای نمک را تشکیل می‌دهد. در خلال چندین سده پیاپی هجوم اقوام مختلف بر خراسان و بریدن درختان جنگلها در حاشیه کویر به فرسایش تدریجی زمین و پیشرفت توده‌ای ریگ روان کمک کرده است. دو شهر قائن و بیرجند که در سده سیزدهم هجری قمری به ویژه مورد توجه جهانگردان بیگانه قرار گرفته است بر سر راه مشهد به زاهدان و سیستان واقع و امروزه فاصله بین مشهد تا قائن از راه شوسه اصلی ۳۹۰ کیلومتر و تا بیرجند ۴۹۸ کیلومتر است. (۵)

در عهدی که ژوزف ولف از قسمت شرقی خراسان عبور می‌کرد قائن یکی از نواحی بسیار آباد آن ایالت بود. چنان که گفته ایم مارکوپولو جهانگرد مشهور ونیزی

درسفرنامه اش به تون (فردوس امروزی) وقائن هردوا اشاره کرده بود. قائن مانند بسیاری دیگر از مراکز حاشیۀ کویر لوت و دشت ناامید از دست اندازیهای اقوام مهاجم ایمن ماند. این شهر که امروزه ما آن را مهمترین مرکز کاشت زعفران ایران میدانیم از دوره های بسیار کهن قرارگاه مردان دلیری بود که از راه شمشیر زنی و کمانکشی روزگار می گذراندند. حمدالله مستوفی قزوینی جغرافیادان بزرگ ایرانی به عهد خویش بیشتر مردم قائن را جنگاور و سپاهی دیده بود، و می نوشت که همگی مردم اسباب و افزار جنگی مهیا داشتند (۶). در حدود پنج سده ونیم یعنی از سفر مارکوپولو جهانگرد ونیزی تا دیدار دانشمند خاورشناس روسی خانیکف از ناحیۀ شرقی ایران ظاهراً ویژگیهای اخلاقی مردم این ناحیه هنوز تغییر نکرده بود زیرا به گفته خانیکف دردورانی که خراسان دچار آشوب و ناامنی بود حکمرانان قائن همیشه سواران جنگی قابلی در اختیار کاروانها می گذاشتند و مسافران را تا سرحد کرمان بدرقه می کردند (۷). بدبختانه پی بردن به پیشینه تاریخی این ناحیه بواسطۀ فقدان مدرکها و سندهای لازم ممکن نیست؛ اما بی گفتگو باستان شناسان ایرانی درآینده معلوم خواهند کرد که تمدن و شهرنشینی در ناحیه ای که بخشی از قرارگاه پارتها بشمار میرود تا چه اندازه پیشرفت کرده بود زیرا آثار تپه های کوچک و پیدا شدن مقدار زیادی سفال و سنگ در پیرامون قائن حکایت از وجود شهر باستانی بزرگ و پرجمعیتی می کند.

سفر ژنرال فریه بخراسان

بدنبال محاصرۀ نافرجام هرات و بازگشت سپاهیان ایرانی از خراسان در سال ۱۲۵۴ هـ هنگامی که رشتۀ مناسبات میان دودولت ایران و انگلیس پاره شد افسری فرانسوی موسوم به فریه (۱) به خدمت دولت ایران درآمد و به دریافت درجۀ آجودان ژنرالی مفتخر گردید. ژنرال فریه بداشتن احساسات ضد روسی مشهور بود، و مخالفت های شدیدی با طرحهای توسعه طلبانۀ روسها در ایران نمایندگان تزار، به ویژه سفیر روس را در تهران خشمگین گردانید. سرانجام بر اثر دسیسه های سفیر مزبور، ژنرال فریه را از ارتش ایران بیرون کردند. فریه به فرانسه بازگشته و مدت تقریباً یکسالی را در زادبوم خویش گذرانید و سپس سودای سیاحت مشرق زمین

درسش افتاد و به همین سبب در بهار سال ۱۲۶۱ هـ (۱۸۴۵ م.) از بغداد متوجه کرمانشاه و آنجا عازم تهران شد و از راه خراسان خود را به خوارزم ، بخارا و سرانجام به لاهور رسانید .

سفرنامه ژنرال فریه که یکسال پس از ژوزف ولف گام بخاک خراسان نهاده است حاوی مطالبی است که از نظر عمق ، دقت و ریزی برنوشته های بسیاری از معاصران وی رجحان دارد . فریه سکنه شهر مشهد را به علت ورود مهاجران از مرو ، سرخس ، قندهار و هرات شصت هزار دانسته و معتقد است که عده ییگانگان مقیم وزوار به سی هزار نفر می رسیده است . تصویری که فریه از شهر مشهد بر خواننده خود عرضه می دارد با آن چه جیمس بیلی فریزر بیست و سه سال قبل از وی نوشته بود چندان تفاوتی ندارد . هنوز دیواری از خشت خام شهر را دربر گرفته بود که درازای آن به عقیده فریه از چهارمیل و نیم تجاوز نمی کرد و وسیله دفاعی مناسبی نبود . گرچه خود شهر مشهد در نظر این مسافر فرانسوی جالب نبود ، رونق بازار تجارت بدرجه ای بود که نظر گیر باشد . فریه بازار تجارت شهر مشهد ، به ویژه قند و شکر را که از یزد به خراسان و بالاخره به حدود آسیای مرکزی حمل می شد پرسود دیده است . پارچه های حریر و پنبه ای و ظرفهای بلور و چینی ساخت اروپا از تهران وارد می شد و در بازارهای آسیای مرکزی بفروش می رفت ، و در مقابل شال کشمیری ، پوست سیاه بخارائی ، برک و پوستین های کابلی ، اشتران خویه و اسبان ترکمان در بازار مشهد بفروش می رفت . بازار کالاهای داخلی نیز رونق فراوان داشت زیرا خراسان به بافتن قالی و حریر و تهیه نمد و همه گونه سلاح به ویژه شمشیرهای خراسانی مشهور بود . (۸)

نظر خانیکف درباره مشهد و بازرگانی خراسان

نوشته های خانیکف که در همین تاریخ از طرف تزار روسیه به بخارا روانه شده بود تا امیر بخارا را به آزاد ساختن استودارت و کانالی تشویق کند مؤید مطالب ژنرال فریه است . خانیکف که بعدها به سمت ژنرال کنسول دولت روسیه به تبریز فرستاده شد و ما او را به عنوان یکی از خاورشناسان ارجمند و نامدار می شناسیم مانند فریه عده ساکنان شهر مشهد را شصت هزار نوشته ؛ اما معتقد است که در عرض یکسال دست کم پنجاه هزار نفر برای زیارت آستان قدس رضوی به مشهد می رفته اند .

ضمناً خانیکف نخستین محقق خارجی است که کتابخانه آستانه را دیده و یا اطلاعات دقیق و جالبی درباره آن بدست آورده است. طبق نوشته وی در آغاز سال ۱۲۶۰ هـ تعداد کتابهای کتابخانه آستان قدس بالغ بر دو هزار و نهصد و نود و هفت نسخه و مشتمل بر سه هزار و ششصد و پنجاه و چهار مجلد می شده است. سی و شش سال بعد از سفر خانیکف، در ۱۲۹۶ هـ که میرزا سعیدخان انصاری مشهور به مؤتمن الملک، متولی باشی آستان قدس نخستین فهرست کتابخانه مزبور را ترتیب داد تعداد کتابها را ۲۰۶۹ جلد ضبط کرد و حال آن که امروزه این رقم از ۶۰۰۰۰ جلد فزونتر است.

خانیکف مانند فربه در نظر نخست برهنگی و سترونی دشتی را که مشهد میان آن قرار گرفته است معلول هجومهای پیاپی غارتگران سنگدل ترکمان، اوزبک و افغان دانسته است. با این همه خشنود است که فقط در جلگه حال بدین منوال است و دریای کوههایی که شهر مشهد را دربر گرفته همه جا حکایت فراوانی کشتزار و باروری زمین و شادابی مرغزارهاست، چنانکه فرآورده های این ناحیه نیازمندیهای ساکنان همیشگی و زوار آستان قدس را بخوبی مرتفع می سازد. به گفته خانیکف وجود کاروانسراهای متعدد مشهد نموداری از رونق بازار دادوستد آن شهر بوده است و وی چهارده باب از این کاروانسراها را بدین سان نام می برد: کاشیها، در-رود (ترود)، قزوین، سالار، رضاقلی میرزا، گمرک، زنبورکچی، ابدالخان، امام جمعه، زغالی، سلطانی، میر معین، دارالزیاره و شاه ویردیخان. امروزه از کاروانسراهایی که خانیکف نام برده بود فقط دو باب باقیمانده است: یکی سرای شاه ویردیخان از سرداران معروف نادر، که بسال ۱۰۹۱ هـ ساخته شده و دیگری سرای سلطانی که از ساختمانهای دوره پادشاهی طهماسب اول صفوی بشمار می آید؛ اما سرای امام جمعه امروزی هیچ ارتباطی با کاروانسرای قدیمی امام جمعه ندارد.

آخرتین محاضرات پاپین پاریس

در سال ۱۲۴۲ هـ که انقراض سلسله درانی بدست دوست محمدخان بارک - زائی مسلم شد سراسر خاک افغان جز هرات از حیطة نفوذ ایران بیرون رفته بود. چنان که پیشتر نیز اشاره شد در نیمه سده سیزدهم هجری، پس از نشستن محمد شاه بر تخت سلطنت، مسئله هرات بواسطه تغییر خط مشی سیاسی انگلیس، دخالتهای

کارگزاران آن دولت ، عهدشکنی ها و برادرکشی های پیاپی شاهزادگان افغانی و بالاخره نادانی و نابخردی مشاوران و سیاستمداران دربار قاجار به بن بست کشید و با آمدن کشتیهای جنگی انگلیسی به خلیج فارس برای محمد شاه جز قبول تماسی تقاضاهای دولت انگلیس چاره نماند .

پیروزی دیپلوماسی انگلیس در افغانستان دولتی زودگذر بود زیرا کمتر از چهار سال پس از شکست سیاسی محمد شاه ، کامران میرزا ، آن متفق بوقلمون صفت بدست یارمحمد خان کشته شد و یارمحمدخان خود را نماینده و فرمانبردار پادشاه ایران خواند؛ و سکه بنام محمد شاه قاجار زد . درجنگی که میان نیروهای انگلیس و لشکریان افغانی درگرفت انگلیسها شکست سختی خوردند و تلفات زیادی دادند . بدین سان در پایان سلطنت محمد شاه و آغاز دوران پادشاهی پسرش ناصرالدینشاه (۱۲۶۴ هـ) مهمترین فرمانروایان افغان یعنی دوست محمد خان در کابل ، یارمحمد خان در هرات و کهندل خان در قندهار خود را فرمانبردار و خراجگزار شاه ایران - می دانستند . عامل مهمی که به این امر کمک کرد و دوباره به اوضاع درهم ریخته خراسان نظم بخشید روی کار آمدن میرزا تقی خان امیرکبیر و گماشتن سلطان مراد میرزای حسام السلطنه به حکومت خراسان بود .

آرامش نسبی خراسان و برقراری روابط دوستانه بین ایران و شاهزادگان افغانی مدت هشت سال (تا ۱۲۷۲ هـ) محفوظ ماند تا آن که دو تن از نوادگان حاجی فیروز که در مشهد اقامت داشتند و از دولت مرکزی ایران مستمری می گرفتند بی اجازه حکومت و والی خراسان به هرات بازگشتند و عهد دیرینه شکسته علم شورش برافراشتند . شورش این دو برادر و دست اندازی دوست محمد خان به سرزمین سیستان موجب خشم ناصرالدین شاه گردید . سلطان مراد میرزای حسام السلطنه مأمور خوابانیدن فتنه و گرفتن هرات شد . افتادن مجدد هرات بدست سپاهیان ایران و شکست دوست محمد خان مخالف مصالح انگلیس بود و به همین سبب دولت مزبور به بهانه ای قطع رابطه کرده به ایران اعلان جنگ داد . در چهارم ربیع الثانی ۱۲۷۳ هـ (۱۸۵۶ م) چهل و پنج فروند کشتی جنگی انگلیسی در بندر بوشهر لنگر انداختند و دو روز بعد از آن خارك و بوشهر را متصرف شدند .

تنها کافی نیست که دخالت انگلیس را عامل قاطعی در این مرافعه بدانیم . ناصرالدین شاه مشکل هرات را از حاجی میرزا آقاسی به ارث برده بود . اگر میرزا

تقی‌خان امیرکبیر بر اثر توطئه‌های داخلی و دسایس خارجی ازین نرفته بود شاید مشکل مزبور به شکلی چنین پیچیده بروز نمی‌کرد و ایران باتکالیف دشواری که انگلیس بروی تحمیل می‌کرد مواجه نمی‌شد. (۹) به هر تقدیر در برابر تجاوز و پیشرفت لشکریان انگلیسی، ناصرالدین شاه و صدراعظم وی میرزا آقاخان نوری، حسام‌السلطنه را ازماندن درهرات منصرف ساختند و فرخ‌خان امین‌الملک را برای مذاکرات صلح از راه استامبول به پاریس فرستادند تا مگر به پایمردی ناپلئون سوم اختلاف برطرف گردد. مذاکرات سفیر انگلیس و فرخ‌خان امین‌الملک منجر به عقد پیمان پاریس (۷ رجب ۱۲۷۳ هـ ۴ مارس ۱۸۵۷ م.) شد که مقرر می‌داشت سربازان انگلیسی از خاک ایران و لشکریان ایرانی از هرات و افغانستان بیرون روند و اگر از آن پس اختلافی میان ایران و افغانستان بروز کند هر دو طرف به حکمیت انگلیس راضی باشند. با آن‌که پیمان پاریس اصولاً دست ایران را از حکومت هرات کوتاه ساخته بود اما نفوذ ایران در آن شهر عملاً تا سال ۱۲۷۹ هـ ادامه داشت و در آن سال بود که دوست محمد خان با محاصره و تسخیر هرات این رابطه را بکلی قطع کرد.

هبح و مرج اوضاع خراسان

کشمکش‌هایی که میان شاهزادگان افغانی در گرفته بود دست کم مدت بیست و یکسال از ۱۲۵۸ تا ۱۲۷۹ هـ گاه اوضاع خراسان را آشفته می‌ساخت. ادوارد ایست و یک^(۱) کاردار سفارت انگلیس در تهران که در سال ۱۲۷۹ هـ به خراسان گام نهاده است درباره این تزلزل مینویسد:

«حالت عادی در خراسان جز جنگ چیزی نیست. همه هفته از خرده غارتگری راهزنی، شورشهای کوچک خبر می‌رسد و همه هفته پنج یا ده، یا بیست تن راهزن رامی‌کشند؛ سواران حکومت راه را بر سواران دشمن می‌بندند و همه ساله قلعه‌ها یا شهرهایی چند به محاصره در می‌آید، و هر پنج سال یا ده سالی یکبار جنگ بزرگی در می‌گیرد. هنگامی که من در مشهد بودم محاصره هرات [۱۲۷۹ هـ] دو روئی و توطئه‌چینی‌های دوست محمدخان، شادی بی‌اندازه ترکمانان بواسطه ازین رفتن لشکریان سی هزار نفری حمزه میرزا درمرو اوضاع آشفته خراسان را به مراتب وخیم‌تر

1 - Edward Eastwick

گردانید. دسته‌های بزرگی از ترکمانان پی‌درپی در حرکت بودند.....
در خود شهر مشهد همه روزه جنگ و کشتار درمی‌گرفت و تماشاگر جز خونریزیهای
بیرحمانه و دسیسه‌هائی گستاخانه چیزی نمی‌دید.» (۱۰)

به گفته ایست ویک بارزترین نمونه بی‌نظمی و وضع پر آشوب، قیام گروهی
از کردان بود که زیر نظر امیرحسین خان از خوانین کرد سر به شورش برداشتند
و آتش جنگ میان آنها و افراد فوج خلج زبانه کشید. جسارت کردان شورش بجائی
رسید که برپاسدارخانه هجوم برده چند تنی از سربازان را زخمی و چند تنی را اسیر
ساختند. این جریان امیرحسین خان را دلیرتر گردانید چنان که بزودی افراد ایل را
گردآورده در صدد تاراج شهر مشهد برآمد و فقط در پرتو تدبیر و کاردانی حسام السلطنه
بود که خطر شورش و تاراج برطرف گردید و جنگ مزبور به صلح انجامید.

ایست ویک از محبتهای نایب‌التولیه آستان قدس، میرزا جعفر مشیر بخوشی
یاد می‌کند و مدعی است که بواسطه روابط دوستانه‌ای که با مشیر داشت موفق
بدیدن حرم حضرت رضا و بناهای آستانه گردید. مسلماً ایست ویک چنان که خودش
می‌پنداشته نخستین جهانگرد اروپائی نیست که از حرم امام هشتم شیعیان دیدن
کرده است اما اگر بگوئیم وی نخستین اروپائی است که بدون تغییر لباس و بدون
تظاهر به مسلمان بودن گام بدرون حرم مطهر نهاده است اغراق نگفته‌ایم. هنگام
سفر کاردار انگلیسی به مشهد نیابت تولیت آستان قدس بامیرزا جعفرخان مشیرالدوله
بود که بسال ۱۲۷۶ هـ مأمور سفارت ایران در لندن و دو سال بعد در بازگشت به
تهران از طرف ناصرالدین شاه بمقام نیابت تولیت منصوب شد. در این موقع که شش
سال از امضای پیمان پاریس می‌گذشت ظاهراً افسران انگلیسی به سنت عهد عباس
میرزا نایب‌السلطنه همچنان در خدمت دولت ایران به انجام وظیفه مشغول بودند.
قورخانه مشهد زیر نظر کلنل دولمچ^(۱) انگلیسی ترقی فراوان کرده بود. باروتی که
در مشهد ساخته میشد به نظر ایست ویک با بهترین ساخت انگلیس برابری
می‌کرد. کارخانه باروت سازی مجهز به دستگاههای بسیار ساده ای بود و در حدود
ده میلی مغرب شهر قرار داشت. (۱۱)

فتیہ سالار و خراسان

ایست ویک ضمن دیدار از آرامگاه خواجه ربیع که امروزه درشش کیلومتری شمال غربی مشهد قرار گرفته است می نویسد که در گوشه ای از آن آرامگاه جسد محمد حسن خان سالار فرزند الله یار خان آصف الدوله را بخاک سپرده اند و به همین مناسبت داستان قیام سالار را که یکی از مهمترین رویدادهای تاریخ خراسان در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه بوده است به تفصیل بیان می کند. توضیح آن که محمد حسن خان سالار در سال ۱۲۶۳ هـ یعنی بازپسین سال پادشاهی محمد شاه از آشوب هرات و هرج و مرج دربار استفاده کرده در خراسان علم مخالفت برافراشت و در اندک زمانی قلعه کلات را متصرف شد. در همان سال به فرمان وی تمامی قندیلها و چراغها و اثاثه زرین حرم حضرت رضا را آب کرده بنام وی سکه زدند. نزدیک به دو سال سالار در مشهد با استقلال تمام حکومت می کرد تا آن که سلطان مراد میرزا حسام السلطنه به کوشش میرزا تقی خان امیر کبیر والی خراسان گردید و کمر به خوابانیدن شورش سالار بست. در ۱۲۶۵ هـ مشهد به محاصره درآمد، سالار و فرزندش ارسلان خان قاجار، و برادرش دستگیر شدند و به هلاکت رسیدند. مشهور است که ارسلان خان مردی بسیار نیرومند و قوی هیکل بود و ده تن از یلان دست و پای وی را گرفته خفه اش کردند. ایست ویک می گوید که در برابر گور وی و پدرش سالار در حدود چهل تن از سران و دلیران شورشی را بخاک سپرده بودند.

مشهد از نظر ایست ویک

شرحی که ادوارد ایست ویک درباره مشهد نوشته است دقیق ترین وصفی است که از کلک یک نفر بیگانه نزدیک به پایان سده سیزدهم هجری بجا مانده است. ایست ویک جمعیت مشهد را بین هشتاد هزار تا صد هزار نفر و محیط شهر را در حدود چهار میل دانسته است و می نویسد:

« پس از حرکت از دروازه عید گاه و گذشتن از کنار باغهای زیبای اطرافش سرانجام به دروازه ارک رسیدم. در این جا زمین ناهموار است و خندق عریض شهر به ژرفای چهل پا قرار دارد که در صورت لزوم میتوان آن را از آب انبار و قناتهای که دورتر از دیوار شهر قرار گرفته مملو ساخت. در حدود صد یارد از دروازه ارک

که بگذریم دیوار شمالی شهر تمام می شود و دیوار شرقی با زاویه ای قائمه آغاز می گردد. در این زاویه ، ارك قرار گرفته و بلندی دیوار به بیست و پنج پا می رسد. دیوار شرقی ، کنگره وار به سمت مشرق ادامه می یابد ، پس از چند صد گز از استخر و چشمه ای بسیار عالی موسوم به سراب می گذرد. در این جا ، ربع میلی دورتر از زاویه شمال شرقی شهر ، دروازه سراب واقع است. اندکی دورتر از این محل ، دیوار تدریجاً به سمت مغرب متمایل می شود و پس از ربع میل دیگر می توان گفت که ضلع جنوبی دیوار شهر آغاز شده است.

پس از آن که یک میلی بموازات این دیوار رفته بودم به دروازه بالاخیابان رسیدم که مقابل مدخل صحن آستانه قرار دارد. در این بخش از راه زمین بسیار ناهموار بود و چاله ها و گودالهای فراوانی وجود داشت که هنگام محاصره شهر از جانب لشکریان حسام السلطنه ، مردم در آنها سنگر بسته و به کمین نشسته و تیراندازی کرده بودند. پس از طی نیم میل به دروازه نوقان رسیدم. اندک مسافتی پیش از رسیدن به این دروازه ، دیوار غربی شهر آغاز می شود و تا مسافت سه ربع میل ادامه دارد و سرانجام به پائین خیابان می رسد و چون شخص از پائین خیابان بگذرد پس از طی یک ربع میل مسافت ، دوباره خود را در برابر دروازه عید گاه می بیند. بدین سان می پندارم که برویهم محیط شهر مشهد باید در حدود چهار میل باشد. « (۱۲)

اهمیت هرات از نظر حاکم سلطنت

موضوع جالب دیگری که در سفرنامه ایست و یک بچشم می خورد و شاید از لحاظ تاریخی برای ما بی اهمیت نباشد گفتگوی های این کاردار انگلیسی با سلطان مراد میرزا حسام السلطنه درباره هرات است. حسام السلطنه ، فاتح هرات ، که مدتها بر سر نگاهداشتن آن شهر با ناصرالدین شاه ، و صدر اعظم وی میرزا آقاخان نوری جر و بحث داشت و معتقد بود که می تواند بکمک افغانها سپاهیان انگلیسی را شکست دهد به ایست و یک خاطر نشان می ساخت که در واقع پافشاری دولت ایران در حفظ هرات صرفاً از لحاظ اعتبار و حیثیت کشور بوده است و الا هرات برای ایران جز زیان و دردسر چیزی نداشت. چون ایست و یک نویسنده بی غرضی است و در درستی سخنان حسام السلطنه نیز نمی توان تردید داشت ناچار باید این

استدلال را صحیح دانست. ایست ویک از قول حسام السلطنه نقل می‌کند که عایدات هرات بر رویهم از صد هزار تومان هراتی یعنی هشتاد هزار تومان عراقی تجاوز نمی‌کرد. از آن‌جا که حفظ امنیت شهر هرات و نواحی همجوارش مستلزم نگهداشتن پنج فوج سرباز پیاده و دست‌کم چهار هزار نفر سوار بود، هشتاد هزار تومان عراقی فقط کفاف هزینه چنین سپاهی را می‌داد؛ و چون پرداخت سایر هزینه‌ها و به ویژه هزینه دوایر حکومتی و مانند آن از محل درآمدهای ثابت میسر نبود لذا یارمحمدخان برای رفع این مشکل مبلغ هژده هزار تومان از سیستان و معادل همین مبلغ از غور مالیات می‌گرفت.

حسام السلطنه از نظر بیگانگان

بی‌گفتگو در میان فرزندان عباس میرزا هیچ کدام از نظر کفایت، شجاعت و کاردانی مانند سلطان مراد میرزای حسام السلطنه مشهور نشده است و اگر وی را پس از پدرش با کفایت‌ترین سردار و کاردان‌ترین حکمران عهد قاجاریه بشمریم سخن‌گزافی نگفته‌ایم. دلیری، کفایت و کاردانی این شاهزاده را اکثر نویسندگان بیگانه تأیید کرده‌اند، از آن جمله آرمی‌نیوس و امبری^(۱) که از زادبوم خویش، مجارستان، حرکت کرده و در سال ۱۲۸۰ هـ به مشهد رسیده است چنین می‌نویسد:

«هنگامی که من از مشهد به عزم تهران حرکت می‌کردم سلطان مراد میرزا والی خراسان بود. بزرگترین تعریفی که در حق وی میکردند آن بود که چنان راه‌ها را امن ساخته بود که کودکان می‌توانست با اطمینان خاطر یک سینی پراز اشرفی بدست گیرد و جاده بین مشهد و تهران را طی کند و یک‌موازشش کم نشود. آن‌چه درباره وی می‌گفتند اغراق نبود، زیرا در سراسر کشور ایران والی یا حکمرانی وجود نداشت که مانند حسام السلطنه نیرو و نبوغ خویش را وقف ایمن ساختن شاهراه‌های کشور و یا ترویج و بسط بازرگانی کند.» (۱۳)

کاپیتن مارش انگلیسی^(۲) که هفت سال پس از آرمی‌نیوس و امبری به مشهد رسیده و حسام السلطنه را دیده است همین مطالب را تأیید می‌کند. مارش در سفرنامه‌اش می‌نویسد:

1 - Arminius Vambery 2 - Cap. H. C. March

«حسام السلطنه، سلطان مراد میرزا، پنجمین فرزند عباس میرزا، پس از شاه کنونی قاجار نیرومندترین و بانفوذترین مرد ایران است و در حدود پنجاه سال از عمرش می گذرد. وی بواسطه کفایت و دلیریش در جنگ شهرت بسزائی دارد، و به دادگری در نزد ایرانیها معروف است. قدرت و نفوذ کلام حسام السلطنه چندان زیاد است که شاه کنونی بر وی رشک می برد. این مرد کارداران و دلیران سال ۱۸۵۰ م. (۱۲۶۶ هـ) یعنی اندکی پس از آن که مشهد را از جنگ شورشیان بدر آورد و خراسان را در اواخر عهد شاه قاجار امن گردانید، تا کنون والی خراسان بوده است.» (۱۴)

وامبری و مشهد

سفرنامه ای که آرمی نیوس وامبری از خود بجهانواده است به خلاف سفرنامه های بیشتر جهانگردان این دوره حاوی هیچ گونه آمار و اطلاعات دقیقی نیست؛ اما روانی و زیبایی اثر وامبری به سفرنامه وی لطف غریبی می بخشد. وامبری که از تبریز متوجه زنجان، قزوین، تهران، قم، کاشان، اصفهان و شیراز شده و سپس از راه خراسان به خیره و بخارا و سمرقند و هرات رفته است ماجرای سفر و به ویژه زیباییهای مناظر طبیعی بین راه را چنان دلکش و استادانه وصف می کند که سبکش بی اختیار خواننده را یاد نوشته های چارلز استوارت و مناظر زیبای آذربایجان می اندازد. مثلاً هنگامی که وی به شهر مشهد نزدیک شده است مناظر اطراف خود را چنین وصف می کند:

«هنگامی که مابه شهر نزدیک شدیم گوئی طبیعت خلعت عید به بر کرده بود. هوا در نهایت اعتدال و یکی از بامدادهای دلپذیر پائیزی بود که در قسمت شرقی ایران مانندش فراوان دیده می شود. راهی که به شهر منتهی می شود از میان زمین های عریان تقریباً همواری می گذرد که یکنواختی آن را چند تپه برآمده ای گاه بگاه می زند. تضاد میان زیبایی شهر و زشتی محیط اطرافش بسیار در خاطر مسافر می نشست. مشهد با گنبدهای درخشان خیره کننده و باغهای اطرافش بسان گوهر گرانهای پر تلالوئی بود که آن را میان چمن زمردینی نشانیده باشند.... سرانجام ورود کاروان ما به دروازه هرات رشته افکار خوش مرا پاره کرد. ما از خیابان وسیع و درازی که پائین خیابان نام داشت گذشتیم و روبه صحن شریف نهادیم. نهر عریضی که در وسط خیابان قرار دارد و مارپیچ گونه از میان شهر می گذرد منظره ای به غایت دلپذیر به شهر

بخشیده است. در دوسوی این نهر به فاصله‌های معین درختانی کاشته‌اند که مردم در زیر سایه آنها می‌آرمند؛ و در واقع این ممیزه است که مشهد را یکی از دلرباترین شهرهای ایران می‌کند.» (۱۵)

جنگهای پی در پی، هجومهای سبعانه ترکمانان، توقعات برون از اندازه ناصرالدین‌شاه از والی خراسان، شورش خوانین و شیوع بیماریهایی چون وبا و آبله مسلماً بنیه مردم را تحلیل برده بود. با این همه از خواندن سفرنامه وامبری چنین استنباط می‌شود که مشهد هنوز مرکز مهمی برای داد و ستد بود. دائماً سیلی از مسافران، زائرین و بازرگانان، سواره و پیاده همراه کاروانهایی مرکب از اسبان و اشتران از دروازه‌ها به سوی مرکز مشهد روان بود. به گفته وامبری «در این شهر مقدس و جالب انسان به هرسو بنگرد مجموعه رنگارنگی از لباسهای معمول و متداول در تمامی کشورهای آسیای شرقی می‌بیند. تازه وارد هنوز گام به شهر نهاده متوجه می‌شود که مشهد یکی از استوارترین دژهای عالم شیعه است. سنیان متکبر، ترکمان و اوزبک چنان با فروتنی و سرشکستگی گام برمی‌دارند که گوئی خواستار بخشودگی گناہانی هستند که در زادبوم خود مرتکب شده‌اند؛ و حال آن که مردم بخارا، هزاره، هندوستان و هرات باتفاخر تمام خرامان برخاک می‌نهند که گوئی ذرات آن خاک این برتری را در ضمیر آنان پرورش می‌دهد.» (۱۶)

کاپیتان مارش و مشهد

برخورد شیعیان و سنیان در مشهد و بیرون از مرزهای خراسان آن روزی مطلبی است که همگی مسافران این دوره به آن توجه نموده‌اند. کاپیتان مارش انگلیسی که در سال ۱۲۸۸ هـ (۱۸۷۱ م.) از راه گیلان به تهران و از آن جا به مشهد، هرات، و قندهار سفر کرده شهر مشهد را از همه لحاظ جالب یافته است و تنها شکایتی که دارد از کثرت گورستانهای شهر است. مارش در این باره می‌نویسد:

«مسافر تازه وارد شهر مشهد را پراز گورستان می‌بیند. در خلال چند سال گذشته دستور اکید داده شده که دیگر جسد کسی را درون دیوار شهر به خاک نسپارند؛ اما علاقه مردم به دفن مرده خود در کنار خاک مطهر امام رضا به حدی است که اغلب پنهانی به این کار مبادرت می‌ورزند. وبا و اسهال خونی از بیماریهای عادی این شهر

است و چون عده مردم از حد می گذرد، آبله نیز شیوع می یابد. با آن که همه در میان صحنه ای چنین مرگبار زندگی میکنند شگفت آن که هیچ کس در اندیشه مرگ نیست. « (۱۷)

انحطاط و زوال تربت جام

شهر تربت شیخ جام که امروزه بر سر راه مشهد به هرات قرار دارد و فاصله اش با مشهد صد و چهل و پنج کیلومتر و با مرز افغانستان شصت و شش کیلومتر است هنگام سفر کاپیتان مارش تدریجاً از زیر بار خرابیهای گذشته کمر راست می کرد. این ناحیه که در عهد جغرافیانویس بزرگ ایرانی حمد الله مستوفی قزوینی نزدیک به دویست پارچه ده داشته است چون بر سر راه مهاجمان ترکمان و افغان قرار داشت در طی صد و بیست سال چنان ویران گردیده بود که مارش اثری از ثروت و آبادی گذشته در آنجا نمی دید. مارش یاد آور می شود که تا سال ۱۲۷۲ هـ تربت جام تا حدودی رونق و آبادی دوران گذشته را حفظ کرد. در آن سال والی خراسان هنگام لشکر کشی به هرات در تربت جام درنگ کرد و مدتی تربت قرارگاه لشکریان ایرانی بود؛ اما طبق اطلاعاتی که در دست داریم خرابی تربت جام مسبوق به آغاز چهارمین دهه سده سیزدهم هجری است. کاپیتان مارش تأیید می کند که چون (در ۱۸۲۵ م.) خان خیره علیقلی خان بخش بزرگی از نواحی شرقی ایران را تاراج کرد شهر تربت جام و آبادیهای اطرافش لطمه و زیان فراوان دید و چون تمامی ساکنان تربت و دهات اطرافش را گرفته به غلامی بردند تا بیش از بیست سال هیچ کس جرأت بازگشت به این مناطق را نداشت. حتی هنگام سفر کاپیتان مارش به احتمال کلی جمعیت شهر تربت جام به هزار نفر نمی رسیده است. طبق آخرین آمار موجود اکنون در شهر مزبور نزدیک به هشت هزار نفر سکونت دارند. (۱۸)

کلید منابع و توضیحات فصل سوم

- ۱- ن.ك. به مقدمه كتاب دكتر ولف در چاپ هفتم و هم چنین ص ۹۵۱ و ۹۵۲ از جلد چهارم فرهنگ بيوگرافی ملی اكسفورد زیر عنوان «كانالی»
- ۲- » » كتاب دكتر ولف زیر عنوان شرح سفر و مأموریتی به بخارا در سالهای ۴۵-۱۸۴۳. لندن ۱۸۴۶ چاپ سوم ص ۴۰۴
- ۳- » » همان كتاب ص ۳۹۲
- ۴- » » مقاله آقای دكتر محمدحسن گنجی در مجله یادگار سال سوم شماره ۲ ص ۵۵ تا ۶۲
- ۵- » » كتاب جغرافیا و اسامی دهات كشور ج ۳ چاپ ۲ - ۱۳۳۱ ص ۹۵
- ۶- » » نزهة القلوب ص ۱۴۵ و ۱۴۶
- ۷- » » یادداشت‌های آسیای مرکزی خانیكف ص ۱۷۰
- ۸- » » سفری با كاروان - فربه - ص ۱۲۴ و ۱۲۵
- ۹- » » مخزن الوقایع چاپ دانشگاه ص ۱۲۹ - امین‌المك سفیر ناصرالدین شاه در نامه‌ای به میرزا آقاخان نوری مینویسد: «انگلیسها خود یهتراز ما میدانند كه ما چقدر محق هستیم. معنی حرفها و كلمات ایشان این است كه ما زور داریم و شما باید تمكین كنید.»
- ۱۰- » » كتاب یادداشت‌های سه سال اقامت دیپلماتی در ایران. ۱. ادوارد - ایست ویک.
- دو جلد ، لندن ۱۸۶۴ ج ۲ ص ۲۱۶ و ۲۱۷
- ۱۱- » » همان كتاب ج ۲ ص ۱۹۸
- ۱۲- » » » » ص ۲۰۴ تا ۲۰۶
- ۱۳- » » آرمینیوس و امبری، زندگی و ماجراهای وی، لندن ۱۸۶۴ ص ۲۸۴ و ۲۸۵
- ۱۴- » » كتاب سفرنامه کاپیتان مارش لندن ۱۸۷۷ ص ۱۰۰
- ۱۵- » » آرمینیوس و امبری ص ۲۶۷ و ۲۶۸
- ۱۶- » » آرمینیوس و امبری ص ۲۶۸
- ۱۷- » » سفرنامه کاپیتان مارش ص ۱۰۲
- ۱۸- » » عمران منطقه خراسان. نشریه دفتر فنی سازمان برنامه ۱۳۴۳. ص ۲۹

فصل چهارم

از سال قحطی

تا

تأیید سده نیر و هم هجری

فصل چهارم :

از سال قحطی تا پایان سده نوزدهم هجری

صرفنظر از فتنه سالار و آثار ناشی از خرابیهای ترکمانان ، در خلال سالهای ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ هجری مردم محنت کشیده خراسان بر اثر قحطی بزرگی که بیشتر نقاط ایران را فراگرفت دچار تنگدستی بی سابقه‌ای گردیدند. از جمله سندهای مهم خارجی که جزئیات این مصیبت را بیان می کند مجموعه نوشته ها و کتابهایی است که کارمندان کمیسیون مرزهای شرقی ایران برجا نهاده اند. اوضاع ناپسaman افغانستان ، دست اندازی امیران مختلف برسیستان و خطر روز افزون توسعه قدرت تزاری در آسیای مرکزی خاطر ناصرالدین شاه را درباره مرزهای شرقی ایران ناراحت می ساخت. به موجب فصل ششم پیمان پاریس مورخ ۷ رجب ۱۲۷۳ هـ (۴ مارس ۱۸۳۷ م.) شاه ایران مکلف بود که هرگونه اختلافی میان ایران و هرات یا افغانستان بروز کند برای حل آن اختلاف از انگلستان مدد جوید. به همین سبب قضیه حق حاکمیت بر سیستان و تعیین مرزهای شرقی به حکمیت انگلستان محول شد. دولت مزبور ژنرال فردریک گولد اسمید (۱) نامی را که شش سال پیش از این جریان (در ۱۸۶۴ م.) نخستین رئیس تلگرافخانه های انگلیسی در ایران بود به ریاست کمیسیون تعیین سرحد برگزید و در تاریخ ۲۸ اوت سال ۱۸۷۰ م. برابر جمادی الثانی ۱۲۸۷ هـ وی را روانه ایران نمود. کارمندان کمیسیون مزبور عبارت بودند از ژنرال پولاک (۲) کاپیتن یوان اسمیت (۳) و دکتر هنری والتر بلیو (۴) از خاورشناسان مشهور آن عهد. دو دولت ایران و افغانستان نیز هر کدام نماینده ای برای شرکت در مذاکرات کمیسیون و همکاری با سرفردریک گولد اسمید انتخاب کردند تا هیچ گونه تحقیقی بدون اطلاع یا رضایت اصحاب دعوا صورت نگیرد.

1 - Sir Frederic Goldsmid 2 - Gen Pollock 3 - Evan Smith 4 - Dr, Henry Walter Bellew

در نخستین سفر و پژوهش‌هایی که برای تعیین مرزهای بلوچستان صورت گرفت سرگرد الیور سن‌جان^(۱) که به عنوان کارشناس همراه اعضای کمیسیون بود خاطرات سفر خود را روز به روز با دقت تمام نوشته است. مطالعه سفرنامه این مرد و مقایسه نوشته‌هایش با مطالب دکتر بلیو که همان راه را با کارمندان کمیسیون پیموده است تصویر دقیق و جالبی از اوضاع خراسان آن عهد بدست می‌دهد. از نوشته‌های الیور سن‌جان چنین استنباط می‌شود که بارانهای زمستان سال ۱۲۸۸ هـ زودتر از موعد معین آغاز گردید. در اثنای تابستان وفور میوه و همه گونه سبزی مانع از آن بود که نخستین علائم قحطی آشکار شود؛ اما با فرا رسیدن فصل خزان از هرسو انبوه مردم بیمار و گرسنه چون سیلی بنیان کن رو به شهرها نهاد و چون همه جا دروازه‌ها بروی تازه واردان بسته بود ابتدا گدائی و بدنبال آن بیماری وبا در بیرون دروازه شهرها قوت گرفت. ضمناً با آمدن برف سنگینی ارتباط میان تهران و تمامی شهرها و دهات ایران قطع گردید و چون مالکان همه غله کشور را در انبارهایشان گردآورده و هرهفته مقدار ناچیزی از آن در حوزة خود پخش می‌کردند مصائبی که روی نموده بود به اوج شدت رسید.

خوشبختانه زمستان سال ۱۲۸۸ هـ که به گواهی سالمندترین مردم ایران از لحاظ شدت سرما و درازی، هرگز کسی نظیرش را بیاد نداشت بهاری معتدل و خرمی به غایت پر برکت بدنبال آورد. چون همه جا اطمینان حاصل شد که خطر قحطی مرتفع گردیده و دیگر هیچ انگیزه‌ای برای احتکار غله باقی نمانده است ناگهان نان ارزان و فراوان شد؛ اما باز در گوشه و کنار، بعضی از افراد آزمند دست از کوشش خود برای بالانگهداشتن بهای غله بر نمی‌داشتند. الیور سن‌جان نمونه جالبی از کوشش سودجویانه دو تن از این محترکین دغل را به تفصیل یاد کرده است. طبق نوشته‌های وی چون در تاریخ ماه صفر سال ۱۲۸۹ هـ (آوریل سال ۱۸۷۲) به اصفهان خبر رسید که مقادیر زیادی غله از شیراز خواهد رسید یکدفعه نرخ غله در بازار به طرز فاحشی کاهش یافت. کاهش نرخ غله، امام جمعه اصفهان و رحیم خان رئیس گمرک محل را ناراحت کرد. آن دو نیز متحد شده تمامی غله را بیرون دروازه اصفهان خریدند و مخفیانه به شهر آوردند و پیش از آن که کسی خبردار شود یکدفعه قیمت غله را به چهار برابر نرخ اصلیش بالا بردند. مردم بیچاره و خشمگین متوسل

به تلگرافخانه اصفهان شدند و سرپرست تلگرافخانه که یکنفر انگلیسی بود ماجرا را به رئیس خود در تهران مخایره کرد و از آن طریق خبر به گوش صدراعظم رسید. صدراعظم بیدرنگ امام جمعه اصفهان را مورد عتاب قرار داده و حکم کرد که غله را به بهای عادلانه به بازار فرستد؛ اما معلوم نیست که رحیم خان به چه نیرنگی از این معرکه بدر رفت. نتیجه گیری البورسن جان در مورد این قحطی بزرگ جالب است زیرا شاهد دیگری از آشوب اوضاع ایران عهد قاجار و بی اعتنائی یا بیقیدی مسئولان امور است. سن جان می نویسد:

«رویه مرفته شک ندارم که اگر بموقع، یعنی هنگامی که نخستین آذیر داده شد و ایلات فارس در ۱۲۸۷ دچار مضیقه شدند، تصمیم های مقتضی گرفته می شد امکان داشت که تاحدودی مانع از بروز پاره ای ناراحتیها و وقوع بعضی از مصیبت ها گردد. باید گفت که در مغرب و نواحی شمال غربی ایران ناراحتی مردم صرفاً ناشی از افزایش قیمتها بود. فارس فقط در سال اول زیان دید و ناراحتی محدود به ایلات گردید..... گرچه مردم تهران و حومه در زمستان سال ۱۲۸۸ با مشکلات فراوانی روبرو بودند؛ اما ساکنان یزد، اصفهان و خراسان بیشتر از مردم سایر نقاط ایران به مضیقه افتادند.» (۱)

قربانیان قحطی خراسان

در باره تلفاتی که بر اثر قحطی، بطور کلی در ایران، و به ویژه در ایالت خراسان روی داد هیچ گونه آمار و اطلاع درستی نداریم. با آن که در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه به تقلید کشورهای اروپائی کوششهایی در باره آمار گیری شده بود اما هنوز رقم دقیق و صحیحی از جمعیت هر شهر و ایالت در دست نبود تا کار مورخان داخلی و خارجی را آسان سازد. یوان اسمیت^(۱) کارمند کمیسیون تعیین مرز «از قول منبع موثق» نقل می کند که بروز قحطی موجب هلاکت بیست و چهار هزار نفر در شهر مشهد و صد هزار نفر در تمامی ایالت خراسان گردید. (۲) اگر سخن ایست ویک را (که ده سال پیش از یوان اسمیت جمعیت مشهد را در حدود صد هزار نفر دانسته بود) صحیح بدانیم به این حساب باید پذیرفت که قحطی عجیب سال ۱۲۸۸ هـ تقریباً یک چهارم جمعیت مشهد را نابود کرد.

دکتر بلیو کارمند دیگر کمیسیون مرزی در سفرنامه‌اش از قول سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه میزان تلفات خراسان را صدویست هزار نفر نوشته است و مدعی است که به گفته نماینده انگلیس در مشهد از نه هزارخانه شهر مزبور بیش از نیمی غیرمسکون بود (۳) و در زمستان ۱۲۸۸ صدها تن از مردم مشهد در زاغه‌ها و کلبه‌ها و کوچه‌ها از شدت سرما و گرسنگی جان می‌سپردند و کار بجائی رسیده بود که هفته‌ها اجساد مردگان، دفن نشده بروی زمین افتاده بود و هیچ کس مجال نداشت بسوی پیکرهای بی‌جان مردم بی‌نوا نظری افکند. همین نویسنده در فصل دیگری از کتابش میزان تقریبی تمام تلفات کشور ایران را از یک میلیون ونیم بیشتر دانسته است. وی می‌نویسد :

«ناگفته نگذاریم که درطول راه ازقائن تا تهران هیچ‌جا نوزاد یا کود کان خردسال ندیدیم زیرا تقریباً همگی کودکان بر اثر قحطی جان سپرده بودند و تاهنگامی که پا به شهر مشهد نهادیم هیچ‌جا نه برلی تبسم دیدیم و نه آواز یا ترانه موسیقی شنیدیم. دردهات بین راه، یکی پس از دیگری، آنچه بنظر می‌رسید تکرار مصیبت، دل‌افسردگی و نومیدی بود... فقط درایالت خراسان صدویست هزار نفر از قحطی جان سپردند و تصور نمی‌کنم که درتمامی کشورایران میزان تلفات کم‌تر از یک میلیون ونیم بود.» (۴)

در پاره‌ای از نقاط خراسان کاهش جمعیت و خرابیهای وارده از قحطی محسوس‌تر از دیگر نقاط آن ایالت بود. مثلاً چنان‌که دکتر بلیو نوشته است جمعیت تربت حیدری به بیست هزار نفر کاهش یافته و چندین دهکده بکلی متروک افتاده بود و در آن هنگام حدس می‌زدند که غیر ممکن بود تربت بتواند تا بیست سال کمر از زیر بار آن مصیبت بزرگ راست کند. درآمد تربت حیدری از ابریشم که پیش از ۱۲۸۷ هـ دست کم سالانه چهل هزار تومان بود هنگام سفر دکتر بلیو به یک دهم آن مبلغ نیز نمی‌رسید؛ به علاوه از ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر زائری که همه ساله از بخارا متوجه تربت حیدری می‌شدند دیگر اثری دیده نمی‌شد.

خسران وزیانی که مشهد از لحاظ مالی و جانی در اثناء قحطی دیده بود به نظر بلیو چندان زیاد بود که امکان نداشت در عرض یکی دونسل جبران شود. قبل از قحطی تقریباً همه ساله سی تا چهل هزار نفر برای زیارت متوجه مشهد می‌شدند

و حال آنکه از ۱۲۸۰ به بعد عدۀ زائرین هرگز از ده هزار تجاوز نمی کرد . در محیطی که جان آدمی ظاهراً هیچ ارزشی نداشت و مردم عادی یا در نهایت تنگدستی روزگار می گذرانیدند و یا در انتظار لقمه نانی جان می سپردند دکتر بلیو در مجلس پذیرائی حسام السلطنه ثروت و جلالتی میدید که آنرا ویژه دربار شاهان افسانهای و پریان می پنداشت . چایخوریها از چینی گرانهای اصل ، قاشقها از زر ناب ، فنجانهای قهوه خوری زرین مزین به مروارید ، زمرد و یاقوت ، کوزه قلیانها از چینی مشهور سور (۱) سر قلیانها از زر ناب مرصع به برلیان ، و مروارید و سرچوب قلیانها از زر مرصع به فیروزه ساخته شده بود . هیچ کدام از قلیانهای دربار حسام - السلطنه شباهت به دیگری نداشت ؛ اما همه آنها منقوش ، گرانها و مزین به دلفریب ترین جواهرات بود . بدین سان شاهزاده ای که به « ثروتمندترین و درعین حال ممسک ترین فرد در ایران » مشهور شده بود در محیطی ماتم زده و اندوهگین بی آن که باری از مرگ هزاران نفر بر خاطر داشته باشد حکومت می کرد . (۵)

فائات در سال قحطی

از نوشته های یوان اسمیث و دکتر هنری بلیو چنین استنباط می شود که بیرجند ، قائن و دهات اطراف آن دوشهر تنها ناحیه از خاک خراسان بود که در قحطی سال ۱۲۸۸ ه نسبتاً آسیب و زیان کمتری دید . به عقیده اسمیث بیرجند دارای در حدود سه هزار باب خانه بود ؛ هیچ بنا یا عمارت مجللی در آن شهر بچشم نمی خورد ؛ در آنجا شش کاروانسرا و دو یست باب دکان وجود داشت و از ۱۲۸۷ بعد بدستور امیر قائن مشغول ساختن بازار بزرگی برای شهر بودند . یوان اسمیث درباره بیرجند چنین می نویسد :

«شهر را بستر رود کوچکی که از دامان کوههای شمالی بیرجند سرچشمه می گیرد و بیشتر ماههای سال خشک است بدو بخش نا متساوی تقسیم می کند ... بیرجند اکنون در حدود پانزده هزار نفر جمعیت دارد و هفتاد یا هشتاد پارچه ده از توابع آن بشمار می آید . این دهات عموماً نزدیک به چشمه های آب طبیعی قرار گرفته است و زندگانی ساکنان آنها تابع مقدار آبی است که از دل زمین بیرون

می‌آید. هنگامی که خشکسالی بروز کند اغلب این چشمه‌ها می‌خشکد و دهاتیان زادبوم خود را رها کرده متوجه شهرها می‌شوند و دیگر به دهات خود باز نمی‌گردند تا آن که دوباره آب فراوان شود.» (۶)

دکتر بلیو که در همین تاریخ از قائنات عبور کرده است و در ذکر ارقام و آمار بیشتر رعایت احتیاط را می‌کند بیرجند را صاحب دو هزار باب خانه می‌داند و معتقد است که جمعیت شهر مزبور در سال ۱۲۸۸ هـ بمراتب کمتر از دوازده هزار بوده است. وی می‌نویسد:

«مرکز جدید ناحیه قائن شهری است بدون حصار که در حدود دو هزار باب خانه دارد. در قسمت غربی بیرجند بر روی تپه‌ها دژی قرار گرفته است که از آنجا شهر را محافظت می‌کنند. در بخش جنوبی شهر، قصر حاکم واقع شده که دیوار محکمی بدور آن کشیده‌اند و بر روی پاره‌ای از تپه‌های شمالی شهر سه یا چهار برج مخروطی دیده می‌شود. بیرجند شهر پاکیزه و روزبهی بنظر می‌آید. قحطی که در سایر قسمت‌های کشور حکمفرما بوده گوئی رویهمرفته به این شهر آسیبی وارد نساخته است. در این جا ما به کسی برنخوردیم که گدائی کند. توده مردم به طرز شایان توجهی پوشاکهای خوبی برتن داشتند و از ظواهرشان پیدا بود که در رفاه زندگی می‌کنند. تخمین می‌زنند که جمعیت بیرجند باید دوازده هزار نفر باشد اما به نظر من این رقم بسیار اغراق آمیز است.» (۷)

بی شک این روزبهی و رفاه معلول حکومت عاقلانه قائنات و ازدیاد داد و ستد با قندهار، هرات، کرمان و یزد و تهران بود. هنوز قائن و بیرجند یکی از مهمترین مراکز تهیه زعفران، قالی، قالیچه، برک، کرباس، زرشک، پسته، بادام، فندق، خشکبار و مقداری پنبه بود. در مقابل صدور این گونه کالاها، قائنات از سیستان غله، از بخارا قرمزدانه، از هندوستان نیل، از یزد قند و شکر، از هرات پوست گوسفند و پوستین، از تهران ادویه، تنباکو، برنج، لوازم آشپزی و اثاثه خانه وارد می‌کرد و جمع صادرات و وارداتش ناچیز بود.

به عقیده یوان اسمیت زیان وارده بر شهر قائن بمراتب زیادتر از بیرجند بود. در آن هنگام جمعیت قائن از دو هزار و پانصد نفر تجاوز نمی‌کرد و دیدن صدها خانه خالی و باغهای متروک هر مسافر تازه واردی را غمگین می‌ساخت. در ناحیه‌ای که

به وفور زعفران و ابریشم مشهور بود به علت نباریدن باران و خشکیدن چشمه سارها در عرض سه سال پیاپی چنان درختان تود آسیب دیده بود که محصول ابریشم سال ۱۲۸۷ از یک چهارم میزان محصول سالهای عادی تجاوز نمی کرد ؛ و هنگام سفر یوان اسمیت در بیشتر نقاط قائن ، کشاورزان بجای زعفران گندم می کاشتند. همین جهانگرد انگلیسی توابع قائن را دویست پارچه ده و خود شهر را صاحب هفتاد یا هشتاد باب دکان کوچک ، سه گرمابه عمومی و دو کاروانسرای نیمه مخروبه دانسته است.

نوشته های دکتر بلیو نیز مؤید مشاهدات یوان اسمیت است. با آن که دکتر بلیو درباره جمعیت شهر قائن رقم دقیقی بدست نمی دهد پر دور نیست که رقم دوهزار و پانصد نفری که یوان اسمیت ضبط کرده است صحیح باشد. دکتر بلیو اجمالاً می نگارد که جمعیت تمامی ناحیه را چندین سال پیش از سفر وی (شاید در نیمه سده سیزدهم هجری قمری) سی هزار خانوار ضبط کرده بودند. مسلماً در سال ۱۲۸۸ ه برابر مرگ و میر و مهاجرت و تلفات وارده در نتیجه قحطی ، این رقم از پانزده هزار خانوار تجاوز نمی کرده است. رویهمرفته طبق قرینه های موجود اگر پای حسن تدبیر و کاردانی مادر میرعلم خان در میان نمی بود تلفات وزیانهای وارده بر ناحیه قائنات بمراتب از آن چه نوشته اند تجاوز می کرد. چون هنگام سفر دکتر بلیو ، خان قائن میرعلم خان، والی سیستان از ناحیه قائنات دور بود کارهای حکومتی زیر نظر مادرش انجام می گرفت. دکتر بلیو پس از شرح مفصلی درباره دودمان خان قائن چنین می نگارد :

«میرعلم خان ملقب به حشمت الملک که اکنون بر خطه سیستان فرمان می راند در این نواحی بی اندازه محبوب مردم است. همگی از خرد و کلان وی را مردی آزادیخواه ، بلند همت و روشنفکر می شناسند. وی مستقیماً چیزی به خزانه دولت نمی دهد ؛ اما مسئول نگهداری سپاهیان دولتی در حوزه حکمرانی خویش است. علاوه بر این ، وی همه ساله مبلغی برسبیل خراج بدربار شاه می فرستد. صرف نظر از این محدودیت ها ، حشمت الملک در تمامی شئون قلمرو خویش از استقلال کامل برخوردار است..... و امروزه وی را متنفذترین و ثروتمندترین خوانین خراسان می دانند. مشهور است که بواسطه این قدرت و استقلال ، والی ایالت ، سلطان مراد

میرزا بر میر علم خان رشک می‌برد و نسبت باو ظنین است. در واقع خان قائن و سلطان مراد میرزا، هیچکدام نفرت و عدم اطمینان خویش را از دیگری پنهان نمی‌دارند به هر صورت میر علم خان ترسی ندارد زیرا موقعیتش محکم است و به علت خط مشی خاصی که در پیش گرفته ناصرالدین شاه از وی پشتیبانی می‌کند.» (۸)

گفتیم که خط مشی عاقلانه و نودوستانه میر علم خان و مادر زیرکش تاحدودی از لطمه‌های جگرخراش قحطی سال ۱۲۸۸ در سرزمین قائنات کاست و قائن مانند بیرجند از چنگال عفریت قحطی نسبتاً سالم بدر رفت، چنان که دکتر بلیو و همراهانش هیچ گونه اثری از آن مصیبت بزرگ را در قائن بچشم ندیده‌اند. از آن جا که بلیو و یوان اسمیت هردو به جزئیات اهمیت داده و مشاهدات خود را به تفصیل نگاشته‌اند گاهی برای آن که خاطر خواننده خود را ملول نسازند ظریفه‌ها و داستانهای را که از زبان مردم، ضمن راه شنیده‌اند نقل می‌کنند. پاره‌ای از این ظریفه‌ها یا روایات طنز آمیز مبنی بر حقیقت واقع است و از اینرو باید آنها را مغتنم شمرد مثلاً هنگامی که یوان اسمیت در سه فرسنگی زمان آباد به ده شوراب رسیده است چنین می‌نویسد:

«پس از طی ۹ میل مسافت از زمان آباد به شوراب رسیدیم. شوراب این دهکده محقر چنان بر اثر قحطی ویران گردیده که از هفتاد خانه آن فقط سی خانه باقی مانده بود. در این جا به زیربنای کاروانسرای باشکوهی برخوردیم که آن را مستشارالملک، وزیر خراسان آغاز کرده بود. با آن که ساختمان کاروانسرا بواسطه عزل بانی آن ناتمام افتاده بود وزیر معزول آرزو داشت که روزی آن را به پایان برساند. میزان ثروت مستشارالملک را از آن جا می‌توان قیاس کرد که زمانی سلطان مراد میرزا حسام السلطنه وی را به پرداخت صدوپنجاه هزار تومان جریمه مجبور نمود و وی همه آن مبلغ را پرداخت.» (۹)

جوینده‌ای در میان ریگ روان

چهار سال پس از سفر یوان اسمیت و دکتر بلیو در خراسان کلنل مگره گور اسکاتلندی^(۱) پس از کسب اجازه مرخصی از هنگ خویش در بنگاله ب فکر افتاد

Col. C. M. Macgregor

که خود را از راه هرات ، مشهد ، استرآباد و نواحی شمالی ایران به اروپا برساند . وی ابتدا از راه یزد ، بیابانک ، خور ، طبس و بیرجند ، در نیمه سال ۱۲۹۲ ه قمری (ژوئیه ۱۸۷۵ م .) رو به مشهد نهاد . به هنگام سفر مگره گور بخش شرقی و شمال شرقی خراسان در قبال خطری که از جانب روسیه متوجه آسیای مرکزی و به ویژه مرو گردیده بود اهمیت زیادی پیدا می کرد ؛ اما نقشه جامع و دقیقی از این منطقه از ایران وجود نداشت و نقشه خراسان و سیستانی که در هند بچاپ رسیده بود قابل اعتماد نبود . مگره گور مدعی بود که فقط روسها اطلاع دقیقی از این منطقه داشتند و اگر حکمرانان انگلیسی هند به حفظ منافع دولت خویش علاقمند بودند لازم بود این نقیصه را جبران کنند .

سخنان مگره گور صحیح بود زیرا تا سال ۱۲۹۰ ه مسافران انگلیسی چندین بار از بیرجند ، قائن و خواف گذرواین اما کن جغرافیائی را دقیقاً بر روی نقشه ترسیم کرده بودند و حال آن که هیچ کدام از سیاحان انگلیسی ، تون و طبس و بشرویه را ندیده بودند . از طرف دیگر روسها از کوچک ترین دهات این بخش از خراسان اطلاع دقیق داشتند چنان که کارمندان میسیون خانیف پس از بازگشت از هرات به سوی خواف و گناباد ، تمامی ناحیه طبس را و جب به و جب زیرپا نهاده از تعداد خانه ها و قناتها و نوع محصول و حتی تعداد شتران مردم آمار دقیقی تهیه کرده بودند . به همین سبب مگره گور در صدد برآمد که از تون (فردوس امروزی) متوجه گناباد و سپس قائن و بیرجند شود . در نخستین مرحله سفر از تون به گناباد وی باریگ روان که از ویژگیهای جغرافیائی این بخش از خاک خراسان است آشنا گردیده :

« میان رباط شور و تون سرزمین ملال آوری است که در آنجا سالهاست بین شن روان و تپه های پوشیده از سنگ مبارزه ای همیشگی جریان داشته است . شن به شدت هرچه تمامتر میکوشیده است تا بر تپه ها چیره شود و در این مبارزه هم پیروز گردیده است . در واقع این ناحیه تدریجاً دگرگون و همه جا قلعه های سنگی به بیغوله های شنی مبدل می شود . رهنوردی دیروز ما نشان داد که شن چیره گردیده است ؛ اما امروز مشاهده می کنیم که صخره ها هنوز در حال جنگ است . این جریان پیشروی شن بسیار شگفت انگیز است و تقریباً میتوان نمونه ای از آن را در هر دهی مشاهده کرد . می بینید که شن روان بر بدنه دیواری میوزد و رفته رفته بالا می آید تا آن که نوک

دیوار را می پوشاند و سپس در پس دیوار تلی بوجود می آورد که تدریجاً بلند و بلندتر می شود تا جائی که دیگر از دیوار اثری نمی ماند فقط تلی از شن در برابر دیدگان تماشاگر قرار می گیرد. چون خود من این نمونه را بچشم دیده ام داستان مدفون شدن شهرهارا به زیر توده های ریگ روان باور می کنم. « (۱۰)

در شهرتون و دره قوچان

مگره گور از دیدن منظره شهر تون شاد شده آن را دلپذیر می خواند و مدعی است که چون مسافر به شهر مزبور نزدیک ترمی شود تون را شهر زیبایی می بیند. از نوشته های این مسافر پیداست که در تون هیچ عمارت باشکوه و زیبایی ندیده ، به چند مسجد و مدرسه برخورد و بیشتر خانه های مرغوبتر شهر را که جمعاً به حدود هزار و پانصد باب می رسیده نظر گیر ندانسته است و فقط کاشیکاریهای گنبد امامزاده سلطان ابراهیم را از لحاظ هنری جالبتر از مساجد و مدارس تون شناخته است. در شهر تون که بعد از مشروطیت اثری از آن برجا نمانده بود در این هنگام به گفته مگره گور هنوز از دور شکوه و ابهت خاصی داشت. دیوارهایش به بلندی بیست پا بر روی باره ای از خشت خام به ضخامت سی پا و بلندی چهل پا قرار گرفته بود. این بنا شکل هفت گوشی نامنظم را داشت که در زوایای مختلف آن برجهایی بسیار بلند احداث کرده بودند ؛ شاید در عهد فتحعلیشاه خندقی که این در را دربر گرفته بود سی پا ژرفا و پنجاه پا پهنا داشت ؛ اما هنگام سفر مگره گور این ابعاد به مراتب کمتر شده بود زیرا بخشی از آن خندق را پر کرده بر رویش گندم کاشته بودند. با تمام این اوصاف شایان توجه است که مگره گور تون را مستحکمترین شهر ایران می خواند.

از آن جا که ژنرال مگره گور به امکانات نظامی نواحی جغرافیائی ایران توجه دارد معتقد است که دره تون بدون شک می تواند برای عده بسیاری تا مدت ها خوار بار تهیه کند زیرا دامنه کشاورزی وسیع است و جمعیت به هیچ وجه زیاد نیست. وی همین نکته را در مورد دره قوچان تکرار می کند ، و کلیه زمین های زراعتی آن ناحیه را نهصد میل مربع حساب کرده است . به گفته مگره گور چون سراسر زمینهای دره مزبور بسیار بارور بود و آب فراوانی از کوه های شمالی و جنوبی سرازیر می شد اگر جمعیت دره قوچان زیادتر و حکومت کشور دلسوزتر و با کفایت تر می بود مسلماً از آن ناحیه سود کلانی عاید مردم و دولت هر دو میشد. مگره گور دریان علل

بدبختیها و ریشه فساد توضیح می دهد که حاکم قوچان امیر حسین خان مشهور به شجاع الدوله با آن که یکی از بافراست ترین و بهترین حکام ایران بود و «همگی مردم قوچان او را ازجان و دل دوست داشتند» (۱۱) تازه درقبال نحوه فکر مأموران دولت و شیوه حکومت که مبنی برستمگری و سبک سری بود نمی توانست کاری اساسی انجام دهد.

مگره گور در ویرانه های قوچان

وصفی که از ویرانی قوچان بسال ۱۲۹۲ هـ در سفرنامه مگره گور برجا مانده است خاطر هر خواننده سنگدلی را غمگین می سازد. دردورانی که به واسطه جنگهای پیاپی تنگدستی عمومی، قحطی و ستمگری کارگزاران دولت، شیرازه هر شهری از شهرهای ایران به بازپسین مرحله از هم پاشیدگی و ویرانی رسیده بود دشوار است تصور کرد که قوچان، شهری که مگره گور آن را «ویران ترین شهرهای ایران» خوانده بود باچه نکبتی دست به گریبان بود. به گفته مگره گور دست کم نیمی از شهر قدیمی قوچان بکلی متروک افتاده و مبدل به یک رشته تلهای بی شکل و بیقواره شده بود. در نصف دیگر شهر نیمی از خانه های مسکونی در شرف فرو ریختن بود. اگر مسافر از بالای تپه ای که بر روی آن در روزگار پیشین برج و باروهای شهر قرار داشت به زیر پای خویش نظر می دوخت بیشتر چشم اندازش ویرانه هائی بود که خاطر را افسرده می ساخت و زیبائی هیچ بنا یا عمارتی نمی توانست غم را از دل تماشاگر بزدايد. تا آن تاریخ تمامی خانه ها را با خشت و گل می ساختند و سقف خانه ها مانند اسلوب متداول در سایر نقاط ایران مسطح بود. مگره گور مدعی است که تقریباً از ۱۲۹۰ هـ به بعد شیوه خانه سازی در قوچان عوض شده بود. خانه های جدید، به شکل هرم، عبات از دودسته تیرهای چوبی بود که معمولاً نوك آنها را بهم می بستند و دوطرف هرم را با کاه گل می پوشانیدند. همه جا شهرت داشت که این گونه خانه ها در برابر زمین لرزه بهتر مقاومت می کند و دوام می آورد. در واقع مگره گور وصف شهر نیمه ویرانی را که با این وسایل در برابر هولناك ترین بلای طبیعت پایداری می ورزید، بی فایده می شمرد زیرا مدعی بود که دیری نخواهد پاید که باقیمانده قوچان نیز بر اثر وقوع زلزله دیگری در سینه خاک پنهان شود.

پیشگوئی مگره گور بیست سال بعد (۱۳۱۲ هـ) درست درآمد و قوچان قدیم یا شهر کهنه بر اثر زلزله های پیاپی بکلی زیر و زیر گردید. یکسال بعد در ۱۳۱۳ هـ قمری شهر جدید قوچان را در دوازده کیلومتری جنوب شرقی شهر کهنه در محل نظرآباد و زمینهایی که تعلق به شجاع الدوله داشت بنیاد نهادند.

کمره گور و قائن بیرجند

مگره گور که چهار سال پس از دکتر بلیو و یوان اسمیت به قائن و بیرجند رسیده هیچکدام از این دو شهر را زیبا ندیده است. وی تعداد خانه های شهر قائن را هشتصد باب ضبط کرده و با آن که قائن را بواسطه باغهای خرم اطراف شهر « از دور خوش منظر » دانسته است آنجا را شهر کوچکی خالی از هرگونه زیبایی می داند. به گفته مگره گور تنها بنای مهم شهر، مسجد جامعی بود که از لحاظ هنری چنگی به دل مسافر نمی زد. نمای مسجد از آجر سرخ بود؛ مناره ای نداشت و بدتر از همه ساختمان سه اشکوبه ای به شکل سربازخانه در عقبش ساخته بودند که بامحیط اطرافش هم آهنگی نداشت. وی برخلاف مسافران پیشین، جمعیت این ناحیه را عموماً تهی دست و ظاهراً بیکار دیده بود. ملاحظات مگره گور درباره منظر شهر و خانه های بیرجند نیز در همان حدودی است که راجع به قائن گفته است. وی می نویسد:

« بخشی از شهر بیرجند که برکناره چپ رود قرار گرفته با دیوار کوتاهی محاط است که درها و دروازه های متعدد دارد. تعداد زیادی از خانه های بیرجند را نیز بربل شرقی رود ساخته اند. رویهمرفته تمامی شهر محوطه ای است که از یک میل (۱) در نیم میل تجاوز نمی کند. همه خانه ها از خشت خام ساخته شده و گنبدی گلی دارد و ظاهراً چندان زیبا نیست. کوچه ها بسیار باریک و بی اندازه پیچ اندر پیچ است و بر بالای گذرگاه عابران اکثراً طاقهای کوتاه تاریکی قرار دارد که گذشتن از زیر آنها کار آسانی نیست. » (۱۲)

مگره گور درباره ویژگیهای جسمانی و خصوصیات اخلاقی میرعلم خان حشمت الملک شرح مفصلی نگاشته است. از نوشته های وی چنین استنباط می شود

۱ - یک میل مساوی ۱۴۷۲ متر و برابر ۱۶۲۰ یارد انگلیسی

که میر علم خان مردی میانه بالا ، درشت استخوان باشانه های کشیده بود . چون فرزندش اسماعیل خان بیست و هشت سال داشت معلوم بود که سن امیر باید از پنجاه سال متجاوز باشد . باین همه حشمت الملک بسیار جوان بنظر میرسید ، چنان که درنظر نخست تازه وارد می پنداشت که سن وی نباید از سی سال تجاوز کند . این مرد صاحب عزم و آداب دان که با توفیق و کفایت بر تمامی ناحیه جنوب شرقی خراسان حکومت می کرد به گفته مگره گور همه گونه مورد احترام و اعتقاد دولت وقت بود ؛ و مسافر انگلیسی ، حوزه قلمرو وی را از جنوب خواف تا صحرای سیستان واز دامنه های کوهستان تون تا مرز افغانستان سرزمینی به درازی سیصد میل و پهنای صد و پنجاه میل و مبلغی را که وی همه ساله به خزانه شاه می پرداخته بر رویهم بیست و سه هزار تومان ضبط کرده است . (۱۳) در پرتو حکومت این مرد نیرومند و کارداران مردم بخش بزرگی از ایران که زادبوم آنان سالهای دراز دچار آشوب و دستخوش هرج و مرج بود در امن و امان بسر می بردند و میر علم خان توانسته بود ایمنی این ناحیه را با نگهداری پادگان سیستان مشتمل بر هزار سوار ، دو هزار پیاده و یازده عراده توپ ممکن سازد .

مشهد پس از قحطی سال ۱۲۸۸

از بروز قحطی ۱۲۸۸ تا چهار سال پس از آن رویداد مهیب آن چه مسافران انگلیسی درباره مشهد نگاشته اند به حدی ناقص است که به هیچ رو کمک به روشن شدن اوضاع آن سالهای پر محنت و حتی تعیین جمعیت واقعی پایتخت خراسان نمی کند . نخستین مسافر انگلیسی که پس از دکتر بلیو و یوان اسمیت از مشهد دیدن کرده است والن تاین بیکر^(۱) نام دارد که جمعیت شهر مزبور را در . ۱۲۹ ه قمری هشتاد هزار نفر دانسته است . (۱۴) دقیقاً معلوم نیست که اساس محاسبه بیکر چه بوده ، اما احتمال دارد که وی این رقم را از نوشته های یکی دیگر از مسافران انگلیسی بنام اوگستوس مونسی^(۲) برداشته باشد . مونسی که به سال ۱۲۸۷ ه . (۱۸۷۰ م .) در ایران سفر می کرد در سفرنامه اش پنج شهر مهم برای کشور ماقائل شده که جمعیت هر کدام از آنها را بیش از سی هزار نفر دانسته است . میان این پنج شهر مهم ، مشهد

1 - Valentine Baker 2 - Augustus Mounsey

با هفتاد هزار نفر جمعیت در درجه سوم قرار دارد و به گفته مونسى در آن سال جمعیت مشهد تقريباً دو برابر شيراز بود. (۱۵) شايد والى تامين بيكر چنين پنداشته بود كه از سفر مونسى تا هنگام ديدار خودش از مشهد بايد جمعيت شهر مزبور دست كم ده هزار نفر زيادتر شده باشد و لذا رقم هشتاد هزار نفر را اغراق آميز ندانسته است.

مگره گور كه به فاصله دو سال پس از بيكر به مشهد رسيده است با تمام موشكافى و دقتى كه در مسائل دارد هيچ سخنى از جمعيت شهر مزبور به ميان نمى آورد. در واقع وي و بيكر هر دو پس از سفر دراز و پرمصيبتى از ديدن پايتخت خراسان دل سرد گرديده اند و دل افسردگى از خلال عبارتهاى آن دو بخوبى پيدا است. بيكر در حول و حوش شهر، به ويژه در سمت شمال، دهات و باغهاى خرم زيادى ديده است اما از زمين هاى خشك و بي حاصل جنوب شهر و خانه هاى کوتاه و كوچك بيقواره و كوچه هاى ناهموار باريكى شكايه مى كند كه دو تن سوار نمى توانستند به سهولت و راحت در كنار يكديگر از وسط آنها بگذرند. مگره گور در عين نوميدي چون باديد شاعرانه اى شهر مشهد را تماشا كرده است دست كم منظر شهر را از دروازه پائين خيابان زيبا ديده است و مدعى است كه از آنجا چشم انداز خانه هاى گلى، درختان سبز تيره، درخشش گنبد زرين و مناره ها بادورنماى كوههاى برهنه قهوه اى رنگ و سايه هاى تاريخى آنها جلوه و لطف خاصى داشت.

با آن كه مگره گور مدت نسبتاً درازى در شهر مشهد درنگ كرده است متأسفانه از وضع اجتماعى و طرز زندگى مردم و ديگر موضوع هاى كه مردانى نظير فريزر و ايست ويك درباره اش بحث كرده اند سخنى بميان نمى آورد. وي والى خراسان، ظهير الدوله را مرد كار دان و با كفايتى ندیده است و با طنز و يژه خویش می نویسد:

«عجب دارم از آن كه ناصرالدین شاه برای اداره يكى از بزرگترین و مهمترین ايالتهاى ايران پيرمردى چنين كودن و ابله را برگزيده است..... كه من پيش از بيرون آمدن از دربارش اورا ضعيف الدوله نام نهادم.» (۱۶)

ساير ملاحظات اين مسافر انگليسى از حدود سازمان ارتشى شهر، وضع توپخانه، تجهيزات يا ساز و برگ سوار نظام و مانند آن تجاوز نمى كند و شايد تنها نكته جالب ديگرى كه در ميان نوشته هايش مى بينيم ابعاد شهر باشد كه مسلماً سرسرى ضبط نگريده است. مگره گور مدعى است كه درازاى تمامى ديوار شهر

۲۵۳۹. ۱ یارد یا در حدود شش میل بود و طول درازترین خیابان شهر به ۲۵۸۰ یارد و عریض ترین بخش شهر مشهد یعنی خطی که از شمال و مغرب صحن می گذشت به ۲۰۰۰ یارد می رسید.

آب هوای خراسان از نظر مکت کره گور

رویه مرفته مگره گور آن مسافر دقیق و ژرف بین آب و هوای خراسان را بسیار پسندیده و خوش دانسته است و بر سبیل اندرز با تاکید تمام نوشته است که مسافران بعدی باید از سفر در خراسان و به ویژه در حاشیه صحرا و کویر به هنگام تابستان احتراز کنند. خود وی گاهی رهنوردی روزانه را زیر آفتاب سوزان تابستانی تحمل ناکردنی دیده است؛ اما مدعی است که هرگز بخاطر نداشته که شبی را از فرط گرما طاقت فرسا دیده باشد. هم چنین وی توصیه می کند که مسافر این راه را در زمستان برای سفر برنگزیند زیرا در میان دشتهای برهنه و پوشیده از برف، وزش بادهای شدید، سفر را بسیار دشوار می سازد. مگره گور بادی را که در پاره ای از قسمتهای جنوب شرقی خراسان از شمال به جنوب میوزد همان « باد صدویست روز » سیستان دانسته است و می نویسد که حین سفر از بیرجند به شمال، به ویژه در حدود بجد^(۱) این باد را به غایت نامطبوع یافته است.

چنان که بررسی های علمی سالیان اخیر نشان داده است بادهائی که در دو فصل تابستان و خزان با شدت زیادی از شمال به جنوب می وزد و شرایط سفر را در دشت های هموار جنوبی خراسان دشوار می سازد از منطقه آسیای مرکزی برمی خیزد. در خلال چند صد سال این بادهای سرد سبب فرسایش شدید زمینهای حاصلخیز و پیدایش یا گسترش ریگزارها گردیده است. ظاهراً در بخش های جنوبی خراسان به ویژه در اطراف قائنات از قدیم ترین دوره ها مردم به موسم این بادهای آشنا بوده و با ساختن آسیاهای بادی از آنها استفاده می کرده اند. ابن حوقل تاریخ نویس تازی که در سده چهارم هجری از خراسان و نواحی شرقی ایران دیدن کرده است به تفصیل از این آسیاهای بادی یاد می کند؛ اما به نظر یکی از محققان ایرانی قدمت آسیاهای بادی که احتمالاً چندین صد سال پیش از سفر ابن حوقل در خراسان وجود داشته است به مراتب بیش از آسیاهای بادی کشورهای اروپای شمالی است. (۱۷)

۱- نام یک آبادی است

آنچه مگره گور و سایر مسافران آگاه و ژرف بین خارجی دربارهٔ اوضاع اقلیمی و آب و هوای خراسان نگاشته‌اند بر رویهم با بررسیهای جدید علمی مهندسان ایرانی عهد ما مغایرتی ندارد، زیرا در حال حاضر نیز اطلاعات ما در این زمینه منحصر به آمار بسیار ناقصی است که فقط از هفده ایستگاه باران سنجی و اقلیم شناسی (کلیماتولوژی) در عرض سالیانی انگشت شمار بدست آمده است و براساس این آمار ناقص هرگونه اظهار نظر دقیقی ناممکن است. طبق نظریهٔ علمی جدید برای بررسی کامل اوضاع اقلیمی و آب و هوای تمامی خراسان وجود دست کم ۶۰۰ مرکز باران سنجی و اقلیم شناسی و آماری بیست ساله (و در برخی مناطق خشک آماری ۸۰ ساله) ضرورت دارد.

مگره گور می‌نویسد که در سراسر خراسان رودخانه‌ای که آب دائمی و کافی داشته باشد وجود ندارد؛ اما در تمامی آن ایالت هر جا که امکان داشته است به ساختن قنات‌ها یا کاریزها پرداخته‌اند و تا بالاترین درجهٔ ممکن از منابع آب روی زمینی و زیرزمینی استفاده کرده‌اند. (۱۸) هنوز کمابیش وضع به همین منوال است منتهی پژوهش‌های مهندسان کاردان سازمان برنامه نشان داده است که تا مطالعات جامع آب‌شناسی به ویژه در مورد آبهای زیرزمینی خراسان صورت نگیرد هیچ‌گونه اظهار نظری قطعی در این باره نمی‌توان کرد. قدر مسلم آن است که با توجه به محدودیت منابع آب در استان خراسان امکان ایجاد تأسیسات آبیاری تقریباً وجود ندارد؛ اما چون مقداری از آبهای سیلابی این ناحیه به هدر می‌رود به موازات بررسی دربارهٔ آبهای زیرزمینی باید یک سلسله اقداماتی نظیر ایجاد مراکز آمارگیری، بهبود شبکهٔ آبیاری موجود، ایجاد سد کشف‌رود، رودبار و درونگر صورت گیرد. (۱۹)

توجه بیکانان به مرزهای شمال شرقی خراسان

علاقهٔ مگره گور و سایر جهانگردان انگلیسی این عهد به ضبط جزئیات سفر و ویژگیهای جغرافیائی نواحی شرقی ایران بدون دلیل نیست و نباید از نظر دور داشت که انگیزهٔ سفر مگره گور و سروان جی. سی. نیپه (۱) که کمتر از یکسال پیش از حرکت آن ژنرال اسکاتلندی خود را به خراسان رسانیده گردآوری

آماری دقیق از جمعیت شهرها و دهها و اطلاعاتی صحیح درباره وضع استراتژیکی و نظامی خراسان بوده است. برای درك اهمیت موضوع باید بخاطر داشت که روسها شهر خیوه را در ۱۲۷۰ ه ابتدا به طور موقت و بیست سال بعد (۱۲۹۰ ه برابر ۱۸۷۳ م.) به طور دائم بتصرف خود درآورده بودند و در خلال ۱۲۸۱ و ۱۲۸۵ ه تاشکند و سمرقند و بخارا را یکی پس از دیگری مسخر ساخته بودند و هنگام سفر مگره گور و نی پیه اعتقاد عمومی بر آن بود که عنقریب شهر مرو نیز به تصرف لشکریان روس درخواهد آمد.

در حالی که در انگلستان ناگهان نظرها به نقشه آسیای مرکزی و خراسان دوخته شده بود ، و حکومت هندوستان از توسعه نفوذ روسیه در خراسان و پیشرفت تدریجی مرزهای روسیه تزاری به سوی هند می ترسید و روسها با اشتیاق فراوان در صفحات شرقی آمودریا سرگرم ساختن دودژ بزرگ و محکم بودند جی. سی. نی پیه مأموریت یافت که خود را به دورافتاده ترین نواحی شمال شرقی خراسان برساند و آنچه را مشاهده می کند ذره به ذره گزارش دهد. وی در خزان و زمستان سال ۱۲۹۱ هجری قمری در ناحیه بزرگی از مشرق ایران ، از فیروزکوه گرفته تا سرخس و دره گز سفر کرد و یادداشت های سفر خود را به هندوستان و حکومت انگلیس فرستاد. معلوم نیست که مشاهدات و ملاحظات کاپیتان نی پیه تا چه اندازه به رویداد های تاریخی بعد شکل بخشید ؛ اما قدر مسلم این است که نوشته های وی کمک فراوانی به شناختن اوضاع طبیعی خراسان کرد.

موشکافی ، دقت و ژرف بینی نی پیه از خلال پاره ای از نوشته های وی درباره شمال شرقی خراسان که بعداً به همت انجمن جغرافیائی شاهی لندن بچاپ رسید آشکار می شود. مقایسه بین نوشته های نی پیه و پاره ای از جهانگردان و مسافرانی که پیش از وی در این ناحیه از ایران سفر کرده اند برای هردانش پژوهی جالب است. (۲۰) در این جا ما آن چه را کنیر (۱) از همراهان سرجان ملکم معروف ، در کتاب جغرافیای ایران ، راجع به کلات نوشته است با ملاحظات نی پیه مقایسه می کنیم . جان مکدانالد کنیر می نویسد :

« کلات در شانزده فرسنگی مشهد بر سر راه مرو شاه جهان و در میان سرزمینی کوهستانی بنام اژدرکوه قرار گرفته ؛ بسیار بلند است و فقط دو جاده باریک

به آن منتهی می‌شود. پس از آن که مسافر در حدود ۷ میل از کوه بالا رفت به دشت بسیار زیبائی می‌رسد که محیط آن تقریباً دوازده میل است و نهرهای متعدد کوچکی آن را مشروب می‌کند. در این جا غله و برنج فراوان می‌روید. ساکنان محل در چادر زندگی می‌کنند و در کلات بنای کوچکی از سنگ مرمر بدست نادرشاه ساخته شده است.....» (۲۱)

نی‌پیه در کلات نادری

مدافعان کنیر ممکن است این سان عذر تقصیر را بخواهند که آن جغرافیا نویس بی آنکه رنج سفر به کلات را برخورد هموار کرده باشد کلات را وصف کرده است؛ اما مسلماً از نوشته‌های کنیر نمی‌توان به اهمیت قلعه‌ای که نادر بر فراز کوهی بلند و مشرف بر یکی از دشوارترین و ناهموارترین کوره‌راه‌های جهان ساخته بود پی برد. نی‌پیه پس از طی نخستین مراحل، هنگامی که در حدود یک فرسنگ و نیم با کلات نادری فاصله داشته است گذرگاه و محیط اطرافش را چنین وصف می‌کند:

«جریان آب نهر در بستر سنگلاخی به درازی پنج یاشش میل سرانجام به نهر زیبای دیگری می‌پیوندد که از سمت مغرب و از میان گردنه باریکی روان است. از این گردنه که مسافر بگذرد از نخستین سد صخره‌ای کلات عبور کرده و به کلات نادری قدم نهاده است. در پاره‌ای نقاط جا برای عبور بیش از یک اسب وجود ندارد و گذرگاه مسافر از روی سنگهایی است که این جا و آن جا از میان بستر رود سر بر افراشته و گاهی ناگزیر است بر روی پلهای بی‌بنیان و لرزانی که موقتاً ساخته اند گام گذارد.» (۲۲)

تا این جا مقدمه بود. نی‌پیه پس از عبور از گردنه، به دره‌ای فراخ، بی‌حاصل و خالی می‌رسد که از طرف شمال آن را محدود به بخش جنوبی دیوار طبیعی کلات می‌داند. به گفته وی این دیوار عبارت از رشته کوههای صخره‌ای است که تقریباً به خط مستقیم از شرق به غرب ممتد می‌گردد و نونک این رشته بدون فرو رفتگی یا برآمدگی در روی یک خط قرار دارد؛ زیر آن به فاصله سیصد پا صخره‌ای طبیعی به رنگ قهوه‌ای مایل به تیره قرار دارد که از آنجا کوه با شیب زیاد و دامنه‌هایی

از سنگ شنی و خاکهای رنگارنگ آهکی پائین آمده و هم تراز دره می‌شود. در سراسر این خط، نی‌پیه فقط یک شکاف دیده است و با آن که به عقیده وی رسیدن به کلات از آن زاویه غیرممکن بوده ظاهراً درعهد نادر آن شکاف را هم دقیقاً با دیوارهای سنگی بسته بودند. نی‌پیه پس از عبور از پائین این خط طبیعی کوهها و گذشتن از چهار یا پنج میل مسافت خود را در دره باریکی دیده است که آنجا را دریند ارغون‌شاه می‌داند.

شاید تنها اشتباه نی‌پیه آن باشد که مانند چند تنی دیگر از محققان و مشهورتر از همه آنها کرزن (۱) بانی دریند مزبور را ارغون پسر آباخان دانسته است که از ۶۸۳ تا ۶۹۰ هـ برایان فرمانروا بود. با آن که در زمان حکمرانی جانشین آباخان، سلطان احمد تکودار، چندی ارغون حاکم خراسان بوده اساساً دلیلی در دست نداریم که دریند ارغون شاه را وی ساخته باشد. در این مورد احتمال دارد که حدس بارتولد محقق روسی صحیح‌تر باشد زیرا بارتولد بانی دریند مزبور را ارغون شاه پدر علی‌بیگ مشهور، یکی از مدعیان و مخالفان تیمور دانسته است و مطالبی که وی از مورخ بزرگ عهد تیموری شرف‌الدین علی یزدی نقل می‌کند موید این ادعا است. (۲۳)

هنگام سفر نی‌پیه به کلات در وسط و باریک‌ترین نقطه دره مشغول ساختن دروازه جدیدی بودند که مسافر انگلیسی هدف و غرض از احداث آن را درک نکرده است و می‌گوید که شاید انگیزه اصلی در ساختن دروازه تقلید از دروازه‌های نادری بوده است. دیدن این دروازه نا تمام نی‌پیه را بیاد انگیزه نادرشاه در ساختن قلعه کلات انداخته است. وی مانند جهانگرد یونانی واتاس (۲) که همزمان با نادر بوده به علاقه سرسلسله دودمان افشار در ایجاد دژی تسخیر ناپذیر اشاره می‌کند. روشن نیست که آیا غرض نادرشاه از ساختن قلعه کلات، چنان که نی‌پیه در قالب جمله‌هائی طنزآمیز نوشته است ایجاد دژ یا برج و تسخیر ناپذیری برای بازماندگانش بود و یا چنان که جهانگرد یونانی نوشته است می‌خواست شهری بی‌همتا بسازد تا ساکنانش بی‌نیاز از دیگران در سایه امن و راحت زندگی کنند. آیا نمی‌توان تصور کرد که قلعه کلات مظهر آرامشجویی مرد بیقراری بود که می‌خواست از برابر

ناله‌های هزاران هزار مظلومی که در زیر بار ستم وی دست فغان به آسمان برداشته بودند بگریزد و در دامان دور افتاده‌ترین کوهها خود را از وحشت وجدان برهاند ؟ به گفته نی‌پیه بر رغم جریان شدید آب نه‌ری که از کنار قلعه کلات می‌گذشت ریگهای کف رود پوشیده از ورقه گیاهی سبز رنگ بود که رنگ آب را اندکی سبز می ساخت و همین علفها تا اندازه‌ای آب را مسموم می کرد. بقایای قناتی که در عهد نادر ساخته بودند هنوز خارج در بند ارغون بچشم می‌خورد. ظاهراً این همان کاریزی بود که مردم ده ارغون‌شاه واقع در هشت کیلومتری قلعه کلات از آب آن برای آشامیدن و کشاورزی استفاده می‌کردند. پس از ذکر مقدمات، سروان نی‌پیه با عباراتی که حاکی از کمال دقت و ریزینی اوست منظر قلعه کلات و طبیعت پیرامون آن را بدین سان وصف می‌کند :

« کوره راهی به بلندی هزار و دویست پا، به شکل مارپیچ و بدور برآمد گیهای تیزکوه بالا می‌رفت. در بخش پائینی، صخره‌ها عبارت بود از سنگ ریگی سرخ و سپس تا قلعه کوه سنگ آهک. در لایه‌های سفت پائینی ذرات بسیار کوچکی از صدف دیده می‌شد، و در صد پای بخش بالای کوه صخره‌ها نرم تر و پوشیده از فسیل گریفو^(۱) بود. این زمینها به جلگه بلند و فراخ و حاصلخیزی منتهی می‌گردید که بر روی آن کاخ یا عمارت نادری قرار داشت. ویرانه‌های مزبور بیشتر به بقایای آبادیهای حومه یک شهر می‌ماند تا کاخی که شهریاری مشرق زمینی بنیاد نهاده باشد. موقعیت این محل بسیار مناسب بود و بر فراز دشت و تپه، منظره‌ای بس زیبا داشت.....» (۲۴)

آن‌گاه نی‌پیه شرح می‌دهد که خود ویرانه‌ها چندان لطفی نداشت. در میان آن دیوارهای شکسته و آجرهای ریخته محوطه‌ای چهار گوش واقع بود که آن را دیوانخانه می‌نامیدند و مساحت آن چهار گوش به شصت پای مربع می‌رسید. دیوارهای بیرونی آن بنا از سنگ و دیوارهای درونیش از آجر پوشیده بود. از دامن‌های تپه‌ای در قسمت غربی بند کلات قناتی ساخته بودند که آب آن را از زیر فلاتی موجی شکل به مسافت یک‌میل به مرکز کلات نادری می‌آوردند. ضمناً نی‌پیه آب چاه این ناحیه را شور مزه خوانده است و می‌گوید که با وجود فراوانی آب، کشت همه چیز صرفاً بستگی به باران داشت و محصول خوبی بدست می‌آمد.

دگرکونی اوضاع در سرزمینهای ترکمان نشین

سال ۱۲۹۰ هـ هنگامی که نی پیه در شمال خراسان سفر می کرد اوضاع نواحی ترکمان نشین با آن چه مسافران وجهانگردان بیگانه در نیمه اول سده سیزدهم هجری در آن سامان دیده بودند تفاوت فاحش داشت. با استیلای روسها بر خیوه و بخارا ترس شدیدی در دلهای ترکمانان افتاده و دامنه غارتگری آنها را به سوی آمودریا محدود ساخته بود. استقرار حکومتی ثابت و نیرومند بر هرات نیز مانع از آن می شد که ترکمانان متوجه افغانستان گردند. تنها مرزهای شمالی ایران هنوز بر روی آن مهاجمان یغماگر باز بود. باین همه نباید پنداشت که والیان خراسان دست بر روی دست نهاده و از این امر غافل بودند. دوتن از کارآمدترین حکمرانان: آصف الدوله و حسام السلطنه، در طی مدتی بیش از سی سال به پاره ای از نیرومندترین سران قبیله های ترکمان، زمین بخشیده و آنها را به سکونت دائمی در مرزهای خراسان تشویق کرده بودند. نی پیه ضمن سفر خود به مرزهای شمالی ایران پاره ای از این خوانین را دیده است و موکداً به این موضوع اشاره می کند که هر چند روش و خط مشی والیان دوران پیش خراسان همواره متمرثر نشده، باین همه اثر نیکویی در میان ترکمانان داشته است. به علاوه نباید از نظر دورداشت که اقامت موقت در خود شهرها یا نزدیکی شهرها مسلماً در روحیه افراد و به ویژه رؤسای قبیله ها تأثیری بجا نهاده بود زیرا پاره ای از آنها به نی پیه گفته بودند که دیگر دزدی و چپاول پیشه آبرومندی نیست؛ مردان نامدار قبیله های ترکمان از آن پس به ندرت در دزدی شرکت می جستند و هرگز با یغماگران مهاجم همکاب نمی شدند.

از طوس تا قوچان

ضمن سفر از مشهد به قوچان نی پیه تمام آبادیها و ویژگیهای جغرافیائی این ناحیه را یک یک بر می شمرد. کاظم آباد که پیش از قحطی سی و پنج خانوار در آنجا زندگی می کردند و مسلماً قبل از شورش سالار جای معتبری بود بیش از پانزده باب خانه نداشت. در چهار میل و نیمی شمال آن ده، ویرانه های طوس قرار داشت که به عقیده نی پیه در وسط آنها بنای ویران و بابا بهت نقاره خانه جلب نظر می کرد.

مسافر انگلیسی پس از طی چهار تا پنج میل مسافت از گناباد به سمت شمال شرقی به چشمه گیلان مشهور رسیده است و درباره آن چنین می نویسد :

« چشمه گیلان از پای برآمدگی تیزی برمی خیزد که آن برآمدگی از رشته کوه های شمالی مشهور به کوه رادکان است. می گویند این سرچشمه اصلی آبی است که به سوی مشهد جاری می شود و حرم حضرت رضا و آبادی های پیرامون آن را مشروب می سازد. آب چشمه گیلان به رود بزرگتری می پیوندد که آن نیز از چشمه های متعدد اطراف چناران تشکیل شده است. یک میل پائین تر از ده امیرآباد تمامی آب رود وارد کانالی می شود که به سوی مشهد جاری است و هنگامی که به شهر مزبور می رسد تمامی آن پاکی و صفای اصلیش را ازدست داده است. » (۲۵)

نی پیه ، چناران را که پیش از قحطی محل آباد و پر جمعیتی بود « دهکده ای ویران با چهل تا پنجاه باب خانه و در حدود هزار نفر سکنه » دیده است. ناحیه ثروتمندی که به گفته مسافران ، در آغاز سده سیزدهم هجری ، به داشتن باغ های خرم ، کشتزار های وسیع و درختان چنار فراوان مشهور بود جایگاه ویران گروهی مردم تهی دست و محنت کشیده ای شده بود که دیگر نمی توانستند به شش درخت چناری که در حاشیه ده باقی مانده بود فخر کنند. در این عهد نی پیه رادکان را درست برعکس چناران جای آبادی دیده است. در خود ده رادکان پانصد تن از کردان زعفرانلو زندگی می کردند. آب و چراگاه های اطراف ناحیه فراوان بود ، و سکنه تمامی بلوک بین هفت تا هشت هزار خانوار بودند.

هنگام بیرون آمدن از چناران نی پیه پس از عبور از جلگه ای در سمت جنوب غربی به قلعه قدیمی امیرآباد رسیده است. وی این قلعه را از لحاظ سبک معماری و طرز ساختمان جالب یافته است. قلعه مزبور خندقی ژرف و پهن و در هر زاویه ای باروئی دوپهلو داشته و اندک اندک فرو می ریخته است. مسافر انگلیسی خاطرنشان می سازد که در تابستان سال ۱۲۴۸ هـ (۱۸۳۲ م) این قلعه مدت شش هفته در محاصره لشکریان عباس میرزا بود و افتادنش بدست شاهزاده دلیر قاجار موجب پشیمانی رضا قلیخان زعفرانلو و گشودن دروازه های قوچان بر روی سربازان دولتی گردید .

نی‌پیه در قوچان

نی‌پیه که تقریباً دو سال پس از وقوع زلزله وحشتناکی قدم به خاک قوچان نهاده است با زبردستی ودقتی که در توصیف مناظر دارد دیوارهای فرو ریخته ویرانه‌های آن شهر غم انگیز را در نظر خواننده مجسم می‌سازد. بی‌شک اگر این مسافر در تابستان یا اواخر بهار قوچان را می‌دید شمه‌ای از زیبایی طبیعت اطراف شهر به ویژه دشت سبز و بزرگ غربی آن سخن می‌راند؛ اما به گفته نی‌پیه در اواخر پاییز یا در زمستان، کوه‌های کم ارتفاع عریان، زمینهای شخم خورده قهوه‌ای رنگ و باغستانهای بی‌برگ منظره را چنان اندوهبار می‌ساخت که هیچ چیز گرد غم را ازدل نمی‌زدود. نیمی از خانه‌های شهر چنان ویران شده بود که تعمیر آنها امکان نداشت و به طوری که مگره‌گور پس از نی‌پیه نوشت مسافر به هرسوئی می‌نگریست آثار انحطاط و زوال شهر را بعبان می‌دید.

بعد از دیدن ویرانیه‌ها و مناظر غم‌افزای قوچان، نی‌پیه از تماشای مردم تندرست و دهات آباد و ثروتمندی که بر سر راهش به سرخس و دره‌گز دیده است ابراز شادمانی فراوان می‌کند. در پیرامون ده طویل و آبادی یوسف خان وی کردهای طایفه کیوانلو را مردمان زیبارو، خوش قامت و به مراتب مرفه‌تر از مردم دهات دیگر دیده است و در این باره می‌نویسد:

«همگی لباسهای خوبی برداشتند و متوجه شدم که مردان کوتاه قد، اما درشت استخوان و نیرومندند. در میان آنها چشمان آبی و میشی فراوان دیده می‌شد. هرچند بی‌شک این کردان از طایفه‌ای ترك یا تاتار هستند ابداً شباهتی به مغولان ندارند.» (۲۶)

لازم به یادآوری نیست که نی‌پیه درباره ریشه نژادی کردان دچار اشتباه شده و آنها را با ترکمانان و تاتارها یکی دانسته است. به هر تقدیر مسافر انگلیسی با تحسین تمام زادبوم این کردان را به مراتب زیاتر از سایر نقاط ایران و حتی آبادتر از پاره‌ای دهات انگلستان خوانده است. شگفتی نیست که مسافر انگلیسی از ثروت طبیعی مردم این ناحیه از خراسان به غبطه افتاده و کشاورزان روزمزد تنگدست سرزمین بومی خویش را در مقام قیاس «سرف‌هائی بینوا و بی‌زمین»

خوانده باشد. دشوار نیست از دریچه چشم نی‌پیه به گروهی از کشاورزان روزبهی بنگریم که خوراکشان به اندازه کفایت بود، پوشاک خوبی برتن داشتند و چهره‌های گلگون آنها حکایت از سلامت و خوشی می‌کرد. در این ناحیه تاکستانها و باغستانهای میوه مملو از رنگهای روشن و درخشان پائیزی بود. مسافر تازه وارد در دل کشتزارها این جا و آن جا مردان را سرگرم شخم‌زدن می‌دید. هرسو زمین‌ها پراز خرمن کوبیده و جویهای آب سیمین رنگی بود که از رودی خروشان جدا می‌شد. مهم‌تر از همه این ناحیه در میان رشته کوههایی بود که از خاور و باختر راه را بر غارتگران ترکمان می‌بست و کشاورزان را در پناه خود حفظ می‌کرد؛ اما اندکی بالاتر از این ناحیه، در پیرامون دره‌گز با وجود عوامل مساعد طبیعی، و به‌ویژه آب فراوان، دره‌ای حاصلخیز و غنی، خالی از سکنه افتاده بود. ترس از هجوم ناگهانی ترکمانان به حدی بود که هیچ کس در منطقه‌ی ایبورد توجهی به سکونت یا کشت و کار نداشت.

ترقی و انحطاط ایبورد

نی‌پیه در مسیر رود کبکان پس از عبور از قلعه کوچک وزبائی به همین نام متوجه مشرق و جنوب شرقی شده از میان دره باریکی از دو سو دیوارهای شنی بزرگی رود را دربر گرفته بود خود را به چراگاه‌های ایبورد می‌رساند. در سده‌های پنجم تا هفتم هجری ایبورد نام ولایتی بود بر سر راه مرو که اهمیت و اعتبار فراوانی داشت. در سده پنجم ابوسعید ابوالخیر عارف مشهور در مهنه یا میهنه از شهرهای مهم این ناحیه متولد شد و در همانجا درگذشت. نوح بن منصور سامانی ولایت ایبورد را به عبدالله خوارزمشاه فرمانروای خوارزم جنوبی بخشید و تا زمانی که سلطان محمود غزنوی قدرت نیافته بود ایبورد هم چنان در دست امیران خوارزمشاهی باقی ماند. ایبورد تا دوران استیلای مغولان اهمیت پیشین خود را حفظ کرد و فقط بر اثر آن بلای بزرگ بود که تدریجاً اعتبار خود را از دست داده به صورت شهر کوچکی درآمد. در آغاز عهد صفویه این ناحیه چندین بار در معرض تاخت و تاز اوزبکان قرار گرفت تا آن که سرانجام چراگاههای مشهورش قشلاق خاندان نادری گردید.

هنگامی که نی‌پیه به ایبورد می‌رسید دیگر اثری از عظمت گذشته وجود نداشت. پس از چندی که کردان و پاره‌ای از طایفه‌های ترکمان در این دره سکونت

گزیده بودند چون خود را ایمن نمی‌دیدند مراتع اییورد و زمینهای پیرامون آن را ترك گفتند. درواقع بلای این طاوس پر زیبایش بود. اییورد بواسطه زمین مساعد و آب فراوان بالقوه سرزمین ثروتمندی بشمار می‌رفت؛ اما همیشه بازده عرق کشاورزان و حاصل زحمت مردمی کوشا و سوسه بزرگی برای همسایگانی یغماگر می‌شد. به گواهی نی‌پیه باروری زمین چندان بود که گاهی وزن خربزه‌های اییورد به بیش از بیست و پنج کیلو می‌رسید و دهقان می‌توانست به آسانی در عوض هر دانه گندمی که می‌کاشت صد دانه بردارد. نی‌پیه مدعی است که فقط یکسال پیش از ورود وی به اییورد هزار خانوار ترکمان را به ناحیه مزبور کوچانیده بودند. ترکمانان بر اثر تسلط روسها بر شهر خيوه آواره شده بودند و دولت مرکزی ایران به خاطر حفظ مصالح خودش می‌خواست آنها را در پیرامون اییورد اسکان دهد؛ اما ظاهراً این طرح با مخالفت خان دره گز مواجه گردید. خان مزبور که نمی‌خواست زمینهای حاصلخیز اییورد از چنگش بیرون رود مهاجران ترکمان را به آن سوی دره گز در اتک نقل مکان داده بود.

پیشینه تاریخی دره کز و سرخس

اگر بتوان به گفته جان مک‌دانالد کنیر مؤلف نخستین کتاب جغرافیای ایران اعتماد کرد در ۱۲۲۰ هـ ساکنان سرخس فقط شش هزار خانوار ترکمان بودند. کنیر که فاصله سرخس را تا مشهد سی و هشت و تا مرو بیست و چهار فرسنگ حساب کرده است سرخس را همان شهر قدیمی ساریگو^(۱) دانسته است. (۲۷) اما از این مقوله در نوشته‌های سایر جهانگردان و جغرافیا دانهای بیگانه چیزی نمی‌یابیم. هنری رالین سون^(۲) که محقق ارجمندی است می‌نویسد که نام شهر سرخس به شکل امروزی یا همانند آن در جغرافیای دوره‌های باستان نیامده است. رالین سون از نوشته‌های ابوریحان بیرونی الهام گرفته سرخس را نام یکی از قبیله‌های تورانی می‌داند که به قبیله زاویه شهرت داشتند و پس از توطن در کنار دره گز خود را سرخس نامیدند. (۲۸) قدر مسلم آن است که از دوره‌های بسیار کهن سرخس بواسطه داشتن زمین مساعد، آب کافی و چراگاههای بزرگ طبیعی قرارگاه مناسبی برای قبیله‌های بیابانگرد بود؛ اما

۱ - Sarigo ۲ - H. Rawlinson

همین که بر اثر هجومهای پیاپی اقوام مختلف و ناسازگایهای طبیعت بسیاری از جنگلهای این ناحیه از خراسان از بین رفت سرخس دیگر نتوانست در برابر عوامل نامساعدی چون سیلابهای خروشان، وزش بادهای شدید و خطر ریگ روان موقعیت پیشین خود را حفظ کند.

به گفته رالین سون جغرافیا نویسان باستانی و عصر جدید هیچ کدام نامی از دره گز نبرده اند و وی دره گز را از توابع ایبورد دانسته است. از آن جا که پلینی^(۳) و ایزودور خارا کسی^(۴) جغرافیادان سده اول میلادی نیز بسیاری از نواحی اطراف ایبورد را از بلوک ایبورد دانسته اند احتمال دارد که سخن رالین سون درست باشد؛ اما معلوم نیست که شهری که یونانیان آن را اپاردوس^(۵) نامیده اند و مشهور است که در زیر ریگ روان پنهان شد همان تجن عهد جدید یا شهری در نزدیکی دره گز کنونی باشد. (۲۹)

جمعیت دره گز که طبق سرشماری سال ۱۳۳۵ خورشیدی به ۴۲،۱۱۷ نفر بالغ گردیده است هنگام سفر نی پیه و رالین سون به خراسان از هژده هزار تن تجاوز نمی کرد و این جمعیت میان سه ده نسبتاً بزرگ و سی قریه کوچک تقسیم شده بود. نبودن غله کافی برای مصرف اهالی دره گز هیچ علتی جز ناامنی نداشت و چنان که در دوره های بعدی به ویژه از آغاز تشکیل سلسله پهلوی به بعد دیده شد در قسمت عمده این شهرستان یعنی در زمین های بلند و دامنه های کوه هزار مسجد آن قدر گندم و جو بعمل آمد که مردم از غله قوچان و شیروان بی نیاز گردیدند. کاشت پنبه در سالهای اخیر، به ویژه توسعه زمین های پنبه خیز در حومه دره گز، لطف آباد نوخندان و بخش چاپشلو نمودار دیگری از امکان عمران این ناحیه است. به هر تقدیر در عهد رالین سون که جمعیت دره گز کمی از یک سوم جمعیت کنونی آن ناحیه تجاوز می کرد ظاهراً حدود دره گز از مغرب به مشرق چهل میل و از شمال به جنوب سی میل بود؛ و چون دره گز پایگاه طبیعی مناسبی برای ارتباط با مرو و شهرهای آسیای مرکزی محسوب می شد رالین سون عقیده داشت که روسها دیر یا زود یکی از نقاط آن دره را بر سبیل قرارگاه نیروهای نظامی خود ضبط خواهند کرد. ده سال پس از آن که نی پیه خراسان را ترك گفته بود سربازان روسی به بهانه تنبیه ترکمانان مهاجم، شهر کهنه سرخس را که در کرانه راست تجن قرار داشت

۳ - Pliny ۴ - Isodore Of Charax ۵ - Epardus

متصرف شدند و بدین سان پیشگوئی هنری رالین سون واقعیت پیدا کرد. گرفتن سرخس و جدا کردن دهکده فیروزه و جزایر آشوراده از خاک ایران بخشی از سیاست کلی استعماری دولت تزاری بود که تا سال ۱۳۳۹ هـ. (۱۹۲۱ م) ادامه یافت و سرانجام مرافعه ایران و روسیه بر سر مرز های خراسان با تغییر رژیم حکومتی در روسیه پایان رسید. به موجب پیمانی که میان دولت بلشویکی روسیه و ایران بسته شد دهکده فیروزه و جزایر آشوراده دوباره به ایران تعلق گرفت ؛ اما سرخس کهنه در تصرف روسیه باقی ماند.

کلید منابع و توضیحات فصل چهارم

- ۱ - ن. ك. به شرح سفری از بلوچستان و صفحات جنوبی ایران. نگارش الیور - سن جان در کتاب ایران شرقی تألیف سر فردریک گولد اسمیت. لندن ۱۸۷۶ ج اول - ص ۹۸
- ۲ - » » نوشته‌های یوان اسمیت در کتاب ایران شرقی ج اول ص ۳۵۹.
- ۳ - » » کتاب از سند تا دجله نوشته دکتر هنری بلیو ص ۳۴۶/۳۳۷ همان کتاب ص ۳۳۷
- ۴ - » » همان کتاب ص ۳۳۷
- ۵ - » » ۳۶۳ ص »
- ۶ - » » نوشته‌های یوان اسمیت، ایران شرقی. ج اول ص ۳۳۶
- ۷ - » » کتاب از سند تا دجله ص ۳۰۲ و ۳۰۳
- ۸ - » » کتاب از سند تا دجله ص ۳۰۷ و ۳۹۸
- ۹ - » » کتاب نوشته‌های یوان اسمیت. ایران شرقی. ج اول ص ۳۷۱
- ۱۰ - » » کتاب شرح سفری در ایالت خراسان در سال ۱۸۷۵ - لندن ۱۸۷۹ - ج ۱ - ص ۱۴۷
- ۱۱ - » » همان کتاب ج ۲ ص ۸۷
- ۱۲ - » » جلد اول همان کتاب ص ۱۷۱
- ۱۳ - » » » ۱۶۹ ص »
- ۱۴ - » » کتاب ابرها در مشرق. لندن ۱۸۷۶. ص ۱۷۷
- ۱۵ - » » سفری از قفقاز به صفحات داخلی ایران - ۱۸۷۲. ص ۹۷
- ۱۶ - » » شرح سفری در ایالت خراسان. ج اول ص ۲۸۶
- ۱۷ - » » نوشته مهندس رزاقی. کتاب عمران منطقه خراسان ج ۲ ص ۶
- ۱۸ - » » سفری در ایالت خراسان ج ۲ ص ۱۳۶
- ۱۹ - » » کتاب عمران منطقه خراسان از ص ۱۷۷ تا ۱۸۳.
- ۲۰ - مقایسه کنید مطالب کنیر و نی‌پیه را با نوشته‌های ژنرال فریه (سفرنامه ص ۱۹۹)
- و جورج کرزن در کتاب ایران و مسئله ایران (ج اول ص ۱۴۲)
- ۲۱ - ن. ك. به کتاب جغرافیای کشور شاهنشاهی ایران. کنیر ص ۱۷۶

- ۲۲ - ن. ك. به یادداشت‌های سفر نی‌پیه در خراسان. ژوئیه ۱۸۷۴. مجله انجمن
شاهی جغرافیائی ج ۴۶. ۱۸۷۶ ص ۷۵ و ۷۶
- ۲۳ - » » تذکره جغرافیای تاریخی ایران - بارتولد ص ۱۴۷ و ۱۴۸
- ۲۴ - » » یادداشت‌های سفر نی‌پیه ص ۷۷
- ۲۵ - » » » ص ۸۲
- ۲۶ - » » » ص ۲۶
- ۲۷ - » » جغرافیای شاهنشاهی ایران - کنیر ص ۱۸۶
- ۲۸ - » » مقاله رالین سون زیر عنوان راه مرو در مجله انجمن شاهی
- جغرافیائی ج اول لندن ۱۸۷۹. ص ۱۸۷
- ۲۹ - » » همان مقاله ص ۱۶۱

فصل پنجم

نظری کلی به اوضاع خراسان

از آغاز تمانیه سده چهاردهم هجری

فصل پنجم :

نظری کلی به اوضاع خراسان، از آغاز تا نیمه سده چهاردهم هجری

گفتیم که نوشته‌های مگره گور دربارهٔ مشهد بسیار ناچیز است. این امر را نباید ناشی از ناآگاهی آن جهانگرد دانست زیرا یکسال پیش از سفر وی نی‌پیه حق مطلب را دربارهٔ پایتخت خراسان ادا کرده بود و چون مگره گور از این جریان آگاهی داشت باید چنین نتیجه گرفت که یا مگره گور عمداً از توضیح بیشتری دربارهٔ مشهد خودداری ورزیده و یا چنان سرگرم تدارك نقشهٔ حرکت به سوی بخارا بوده که مجالی برای نگارش مشاهدات خود نیافته است. نی‌پیه که در سال ۱۲۹۱ هـ. به هنگام خزان به مشهد رسیده است دربارهٔ وضع اجتماعی، جمعیت، وضع اقتصادی و دادوستد شهر مشهد، سازمان نظامی، توپخانه، نفوذ علمای دین، نادانی و بی‌کفایتی والی خراسان که به گفتهٔ نی‌پیه فقط بر اثر توصیهٔ سپهسالار اعظم به آن مقام منصوب گردیده بود شرح مفصلی در سفرنامهٔ خود نگاشته است. والی خراسان در آن عهد حسین خان نظام الدوله شاهسون بود.

در این تاریخ مسلماً وضع اقتصادی خراسان رو به انحطاط نهاده بود. با آن که امکان داشت بر اثر رام شدن واسکان ترکمانان، بازرگانی از نورونق گیرد؛ اما سودجویی و خودپرستی والی که در نظر همگان به ویژه بازرگانان منفور بود، به افزایش داد و ستد و تشویق سوداگرانی که منافعشان مرتباً لطمه می‌دید کمک نمی‌کرد. مخالفت میان سلطان مراد میرزا حسام السلطنه و سپهسالار اعظم که منجر به برکناری اولی از خدمت خراسان گردید به تثبیت اوضاع آن ایالت کمک نکرد و نارضایتی در میان افراد تمامی طبقات مردم به ویژه سربازان که حقوقشان گاهی تا چند سال عقب می‌افتاد قوت گرفت. نی‌پیه تعداد دکانهای شهر مشهد را در ۱۲۹۱ هـ.

بیش از هزار و سیصد ندانسته است و به عقیده وی اگر همه ساله پنج تا شش هزار نفر برای زیارت از سایر نقاط ایران متوجه مشهد نمی شدند غیرممکن بود که در تمام سال هزار و سیصد دکان را برای رفع نیازمندیهای اهالی شهر دایر نگاه داشت. نی پیه درباره جمعیت شهر مشهد چنین می نویسد :

« منابع موثق گویند که شهر مشهد هفت هزار و پانصد باب خانه دارد که تمامی آنها مسکونی است. اگر هر خانواری را مرکب از چهار نفر بدانیم مشهد باید جمعیتی حدود سی هزار نفر داشته باشد و اگر عده ای را که همه ساله به زیارت به مشهد می آیند پنج یا شش هزار نفر حساب کنیم جمعیت آن شهر سی و پنج تا سی و شش هزار نفر و شاید اندکی کمتر از این شود. طبق آماری که خود ایرانیها فراهم آورده اند جمعیت مشهد به حدود شصت هزار نفر می رسد ؛ اما من می پندارم که چهل و پنج هزار باید رقم صحیحتری باشد. » (۱)

نی پیه در جای دیگری از سفرنامه اش همین رقم را تکرار می کند و از چهل و پنج هزار نفر جمعیت شهر فقط پانزده هزار نفر را افراد بالغ ذکور می داند . به طور قطع نمی دانیم که اساس محاسبه نی پیه چه بوده و وی رقم پانزده هزار نفر را از کجا آورده است ؛ اما میدانیم که بیست و پنج سال پیش از ورود وی به خراسان ، پانزده هزار نفر از مشهیدیان مسلح در مقام پشتیبانی از سالار ، فرزند آصف الدوله چندین ماه پایتخت خراسان را در برابر لشکریان حسام السلطنه حفظ کردند و پایداری ورزیدند . شاید نی پیه این رقم را ملاک قرار داده باشد ، اما در عین حال وی خاطر نشان می سازد که در عهد وی مسلماً عده ای از افراد ذکور و بالغ شهر بر اثر قحطی جان سپرده و جمعی دیگر از خراسان مهاجرت کرده بودند و وضع چنان بود که اگر واقعاً دفاع از شهر ضرورت پیدا می کرد و همگی خود را ملزم به انجام چنین وظیفه ای می دیدند شاید امکان داشت که در حدود ده هزار نفر مرد مسلح را به کار دفاع از شهر بگمارند .

ادانوان و خراسان

هم چنان که پیشتر گفتیم دوره ای که نی پیه و مگره کور از خراسان دیدن می کردند بواسطه پیشرفت روسیه در آسیای مرکزی انگلستان منافع خود را در خطر

می‌دید و محافل سیاسی لندن بیش از پیش جویای کسب اطلاع دربارهٔ مرزهای شمالی خراسان بودند. با آن که تسخیر قریب الوقوع مرو به شکل شایعهٔ مصیبت‌زائی بر سر زبانها افتاده بود؛ اما هیچ کس در انگلستان و هندوستان به طور قطع از ناحیه‌ای که بدست سپاهیان مهاجم روس تسخیر شده بود اطلاعی نداشت. روزنامه‌های لندن که ناگهان متوجه خطر پیشرفت روسیه به سوی مرو شده بودند تلاش می‌کردند تا مگر خبرهای صحیح و جالبی در این باره بدست آورند. یکی از پیشگامان خبرگیری در این دوره ادموند اودانوان^(۱) است که به سمت خبرنگار دیلی نیوز^(۲) داوطلب سفر به مرو گردید. اودانوان که پنج سال پس از نی‌پیه به عزم ایران حرکت کرد در اواخر سال ۱۲۹۷ هجری قمری خود را به مشهد رسانید. در آغاز کار وی خیال نداشت در مشهد درنگ کند؛ اما ظاهراً به دو علت مهم: یکی بیماری و دیگری کسب اجازه از والی خراسان خود را از ماندن در مشهد ناگزیر دید. اقامت سه ماههٔ اودانوان در مشهد به انجام نقشه‌هایش کمک فراوان کرد، زیرا به عقیدهٔ وی پیش از حرکت به سوی مرو لازم بود مسافر مظنونی چون خبرنگار دیلی نیوز لندن از نقشه‌های نظامی روسها آگاه باشد.

پیش از حرکت اودانوان از قوچان به سوی مشهد خبر رسیده بود که روسها گولک تپه را متصرف شده‌اند. طبعاً همه کس می‌دانست که پس از تصرف گولک تپه عبور سربازان روسی از کوهها و سرازیر شدنشان به سوی دشت مشهد کار آسانی بود. در این هنگام از گوشه و کنار خبر می‌رسید که فرمانده کل قوای روس ژنرال اسکوبلف^(۳) در ترکمان صحرا دست به عملیات زده است و برای فیصله دادن کار ترکمانان تکه درصدد است به سوی رود تجن حرکت کند و در آنجا اردو زند. طبق استدلال این خبرنگار تیزبین وجهان‌دیده نقشهٔ اسکوبلف بدون تجاوز به خاک ایران غیرممکن بود و چنان که بعداً دیده شد ژنرال روسی در واقع بخشی از ایپورد و دهکدهٔ کخه را نیز متصرف گردیده آن اراضی را به استناد اشغال نظامی جزو قلمرو روسیه تزاری اعلام نمود.^(۴)

ضمن حرکت از قوچان به مشهد، اودانوان کراراً در سفرنامهٔ خود به دشواری پیدا کردن نام صحیح دهها و غلط بودن نقشه‌های موجود اشاره می‌کند، و مدعی

۱ - Edmond O' Donovan ۲ - Daily News ۳ - Gen. Skobelev

است که در نقشه‌ای که وی همراه داشت عمداً یا سهواً نامها را به غلط نوشته و یا تحریف کرده بودند و یا دست کم نامهایی که ساکنان محل به نقاط مختلف می دادند با آن چه بر روی نقشه بود تفاوت فاحش داشت. خود وی کوشیده است که فواصل را به طور دقیق ضبط کند، از آن جمله می نویسد:

« نخستین ده پس از عزیمت از قوچان به فاصله تقریباً چهار فرسنگ، یا چهارده میل، جعفرآباد نام دارد. پس از طی شش فرسنگ مسافت به سیدان و از آن جا به فاصله سه فرسنگ ونیم دیگر به گناباد می رسیم. سپس چناران و پس از آن کاظم آباد واقع است که تنها آبادی بزرگ در طول این راه است و چندان فاصله ای با ویرانه های طوس ندارد..... جملگی بر آنند که راه مشهد راهی است بسیار خطرناک اما خطر از جانب غارتگران ناشی نمی شود بلکه از ناحیه دهاتیانی است که در کنار جاده سرگرم کشت اند و گاهی از طریق راهزنی بر در آمد مختصری که از کشاورزی دارند می افزایند.» (۳)

با تمام دقت و وسواسی که اودانوان نشان داده است از این شرح مختصر پیداست که یا در نوشتن خط سیر خود به هنگام سفر اشتباه کرده و یا بعداً در ترتیب این نامها بواسطه اتکائی که بر حافظه خود داشته است بخطا رفته زیرا درجاده کهنه قوچان آبادیهای مهم پس از جعفرآباد به ترتیب سیدآباد، چناران و سپس ده گناباد و بالاخره کاظم آباد قرار داشته است.

شهر مشهد و وضع و اوضاع

اودانوان مسافر خردمند و هوشیاری که اصولاً به ظواهر شهرهای مشرق زمین با نظری خالی از اعتماد می نگریسته است به گفته خودش چون برای نخستین بار چشمش به دورنمای شهر مشهد می افتد از تعجب و تحسین خودداری نمی کند، زیرا جز منظر شهر استانبول از میان بغاز بسفور، دورنمای هیچ یک از شهرهای مشرق زمین را به زیبایی مشهد ندیده است. در این باره وی با پاره ای از جهانگردان پیشین مانند فریزر و وامبری هم آواز گردیده و به خوبی دریافته است که دیدن سواد شهر مشهد می تواند چه اثری در اذهان زائرین فرسوده از سفر داشته باشد و هنگامی که مسافر پس از طی راههای پر گرد و خاک و خطرناک و یحتمل ماهها تن در دادن

به رنج سفر، از بالای کوهها گلدسته‌ها و گنبد زرین مشهد را مشاهده می‌کند چگونه دلش از شوق بتپد و دیدگانش از آن جلال و حشمت خیره گردد؛ اما همین مسافر در برابر این زیبایی، درون شهر و به ویژه کوی مستمندان و تهی‌دستان مشهد را بسیار زشت و شرم‌آور دیده است. سزاوار است که ساکنان امروزی همان بخش جنوبی مشهد کلمات اودانوان را بیاد آورند و از طالع فرخنده خویش شادمان باشند. به گفته اودانوان، صرف‌نظر از بالاخیابان و محوطه بازار و پیرامون آستانه:

«... مشهد عبارت از یک رشته زاغه‌های گلی است چنان درهم افتاده که اجتماع و سکونت این همه مردم در دل این ویرانه‌ها مسافر تازه وارد را به شگفت وامیدارد. این توده کلبه‌های گلی را راهروهای سرپوشیده باریکی از هم جدا می‌کند که سقف آنها را با کاه گل پوشانیده‌اند و از هیچ سورشناپی در آنها نفوذ نمی‌کند الا از انتهای این راهروها. این کوچه‌های زشت در و پنجره‌ای ندارد... و مالا مال از فضولات و زباله است. همه جا در میان زباله‌ها توله‌سگها جا گرفته‌اند و چون عابر به این دالانهای نیمه تاریک گام می‌نهد گاه و بیگاه این جانوران را لگدمال می‌کند. گاهی توده‌های زباله چندان بالا می‌رود که ناگهان سر بر سقف کوچه می‌ساید و در نتیجه بارانی از خاک و گل فرو می‌ریزد. هنگامی که عابر از میان این دالانها می‌گذرد اگر دو دستش را به طرفین دراز کند نوک انگشتانش از هر دوسوبه دیوارها می‌ساید.» (۴)

اودانوان بازار مشهد را از لحاظ لباسهای رنگارنگ و زبانها و قیافه‌های گوناگون جالبترین بازار ایران یافته است؛ اما مدعی است که در این دوره تجارت بکلی در اختیار بازرگانان روسی بود. تقریباً تمامی کالاهای مورد نیاز را از روسیه وارد میکردند، جز مقداری قند و شکر که از بندر ماری می‌آمد. مهمترین کالاهائی که در بازار عرضه می‌شد عبارت بود از پارچه‌های پنبه‌ای و پشمی، ظرفهای بلور و چینی، سینی، چراغ و سایر کالاهای مصرفی ساخت روسیه. قلم مهمی از واردات چای روسی بود که از هشرخان بتهران یا استرآباد (گرگان کنونی) و از آن جا به مشهد حمل می‌شد. هم چنین وفور سکه‌های قدیمی و گرانبها در بازار مشهد هر جهانگرد بیگانه‌ای را متعجب می‌ساخت. به قول اودانوان سکه‌های ایران و

یونان باستان در شهر فراوان بود ، و بهای اندکی زیادترا از ارزش طلایش خرید و فروش می شد و خبرنگار انگلیسی شک نداشت که پیدا کردن سکه های پربها و کمیاب برای سکه شناس دقیق و آگاهی آسان بود . اودانوان در این باره می نویسد : «یکی از دوستانم که مدت ها در ایران مقیم است به من گفت که یافتن سکه زرین عهد اسکندر در این شهر کار آسانی است و می توان چنین سکه ای را به بهای اندکی خرید . اخیراً یکی از این سکه های اسکندری در اروپا به مبلغ هزار و دویست لیره بفروش رفت . سکه زرین عهد اسکندر معمولاً به اندازه سکه نیم کراون (۱) انگلیسی است و چون دلان یهودی بغداد بطرز دقیقی از این سکه تقلید کرده و سکه های دغلی همانند آن ساخته اند تمیز اصل از دغل فقط کار اهل فن است .» (۵)

بازگشت اودانوان و مرگ سپهسالار

سفر نامه ادموند اودانوان حاوی اطلاعات جالبی درباره مرو است . وی در اوایل سال ۱۲۹۸ هـ مشهد راترك گفت و بررغم مخالفت های شدید مأموران روسی و اشکال تراشیه های خانهای محلی ، پس از تحمل سختی های فراوان خود را به مرو رسانید و چندین ماه در میان مردم مرو اقامت گزید و سرانجام به اصرار بزرگان شهر و از ترس آن که مبادا بچنگ کارگزاران روسی افتد در آخر ماه شعبان همان سال (۲۸ ژوئیه ۱۸۸۱ م .) دوباره به مشهد بازگشت . هنگام رسیدن وی به شهر مشهد میرزا حسین خان قزوینی سپهسالار (فرزند میرزا نبی خان قزوینی) به حکومت خراسان منصوب گردیده بود . اودانوان که سپهسالار را چندین بار دیده است شایستگی و کاردانی و روشنفکری وی را می ستاید و درباره مرگش چنین می نویسد : «سه روز پس از آن که از مشهد بیرون آمده بودم شنیدم که سپهسالار اعظم در گذشته است . وی پس از نوشیدن فتنجانی قهوه جان سپرده بود . همه می پنداشتند که سپهسالار را مسموم ساخته اند و اطرافیان شاه در این کار دست داشته اند . علت گماشتن سپهسالار به حکومت خراسان آن بود که درباریان می خواستند از دستش راحت شوند زیرا در پایتخت جنجالی براه انداخته بود .» (۶)

به گمان ما در این مورد نیز اودانوان فریب فراموشکاری خود را خورده است زیرا خودش می نویسد که در تاریخ سوم ماه سپتامبر سال ۱۸۸۱ م. (۸ شوال ۱۲۹۸ هـ) مشهد را ترك گفت (۷) و چون سپهسالار در ۲ ذی الحجه سال ۱۲۹۸ هـ در گذشت و آن روز برابر چهاردهم ماه نوامبر ۱۸۸۱ م. بوده است به این حساب اودانوان می بایست خبر فوت سپهسالار را هفتاد و یک روز پس از بیرون آمدن از مشهد شنیده باشد و نه سه روز بعد ، چنان که خودش نگاشته است . از طرف دیگر چون اودانوان در ۲۶ ماه نوامبر ، یعنی دوازده روز پس از مرگ سپهسالار به بغاز بسفور رسیده است لذا بعید نیست که شایعات مربوط به مسموم شدن والی خراسان را ضمن سفر در آذربایجان شنیده باشد . ناگفته نماند که پاره ای از نویسندگان بواسطه همانندی عنوان میان این سپهسالار و محمدخان سپهسالار شایعه مسموم شدن را گاهی به این و گاهی به آن نسبت داده اند . محمد خان سپهسالار که بیش از چهارده سال قبل از سفر اودانوان در هفدهم صفر ۱۲۸۴ هـ (۲۱ ژوئن ۱۸۶۷) در مشهد در گذشت پسر دوم امیرخان سردار دائی شاهزاده عباس میرزا بود . (۸) احتمال دارد که شایعه مربوط به دادن « قهوه قجری » به محمدخان صحیح نباشد ؛ اما دلایل فراوانی در دست است که سپهسالار دوم یعنی میرزا حسین خان قزوینی مشهور به مشیرالدوله را چنان که اودانوان شنیده بود ، مسموم کرده اند .

منافع روسیه و شمال شرقی خراسان

گفتیم که پیش از حرکت اودانوان از قوچان به مشهد شایع بود که گوک تپه بدست سربازان روس افتاده است . ظاهراً این شایعه بی اساس بود زیرا حدود ۹ ماه بعد در ۲۴ ژانویه ۱۸۸۱ (سوم ربیع الاول سال ۱۲۹۹ هـ) ناحیه مزبور به طور قطع بتصرف لشکریان روس درآمد و ترکمانان تکه پس از پایداری شگفت انگیزی تارومار گردیدند . باتسخیر قطعی گوک تپه ارتباط ترکمانان مزبور باتکیه گاه بزرگشان قطع شد و سرانجام همگی تکه ها در برابر عالیخانوف (۱) افسر مسلمان روسی که از اهالی داغستان بود سلاح بر زمین نهادند و سه سال بعد مرورسماً بخشی از امپراطوری روسیه تزاری گردید . به هر تقدیر با افتادن گوک تپه بدست روسها نقشه ای که زمامداران تیزهوش و واقع بین امپراطوری بزرگ تزاری از دیر باز در سر پخته بودند عملی گردید ،

و تقریباً دوازده سال پس از آن که کراس نوودسک^(۱) مبداء خط آهن آسیای مرکزی روس شده بود پیشتازان ارتش تزاری بررغم اعتراضهای شدید دولت ایران دهانه رود اترک را در اختیار داشتند.

در عرض این دوازده سال دولت روسیه برای انجام مقصد اصلی خویش که گشودن شاهراهی به سوی آسیای مرکزی بود از هیچ گونه کوششی دریغ نورزید. یکی از این کوششها فرستادن اشخاص آگاه و دانشمند به آسیای مرکزی برای کسب و گردآوری اطلاعات بود. پاره‌ای از این افراد مانند گلادی چف^(۲) و سوکولف^(۳) امینوف^(۴) و عالیخانوف بواسطه پژوهشهای جالب و گردآوری آمار و اطلاعات نادر و تهیه نقشه‌های دقیق جغرافیائی از محققان بزرگ جغرافیای آسیای مرکزی گردیدند. سر حلقه این مکتب ژنرال ونوکف^(۵) است که فنون نظام و اطلاعات جغرافیائی را در خود جمع داشت و درباره پیشرفت مصالح امپراطوری تزاری از علم جغرافیا مدد جست. دانش ونوکف درباره نژادها و اوضاع جغرافیائی شمال شرقی خراسان و آسیای مرکزی چندان دقیق و ژرف بود که انجمن شاهی جغرافیائی لندن نیز وی را بزرگترین حجت درباره این موضوع می‌دانست. انگیزه‌های سیاسی و علاقه شخصی ونوکف سبب گردید که جغرافیادان و زمین پیمای روسی بنام لسار^(۶) دو بار به خاک ایران قدم نهد و از گوشه شمال شرقی خراسان دقیقاً نقشه بردارد.

مأموریت لسار و خراسان

دومین مأموریت لسار که در بهار سال ۱۸۸۲ م. (اواسط سال ۱۲۹۹ هـ قمری) انجام گرفت به منظور تحقیق درباره امکان کشیدن خط آهنی میان عشق‌آباد و مشهد بود. راههائی که از کرانه دریای خزر در گرگان آغاز می‌شد و از مشهد گذشته به هرات می‌پیوست چون عموماً از میان زمینهای مسکونی و از کنار کشتزارهای پر برکت و چاهها یا رودها می‌گذشت بر دیگر راهها رجحان داشت؛ اما چون این راهها، همه از میان چندین رشته کوه بلند می‌گذشت ساختن جاده شوسه و مهمتر از آن کشیدن خط آهن از میان آن کوهستانها کار بسیار دشوار و پرهزینه‌ای بود. راههائی که در آن تاریخ عشق‌آباد را به شهر مشهد متصل می‌ساخت از نظر پستی

۱ - Krasnovodsk ۲ - Gladycheff ۳ - Sokoloff ۴ - Aminoff ۵ - Venukoff

۶ - P. M. Lessar

وبلندی بمراتب بدتر بود. برخی معتقد بودند که آسان‌ترین راه برای کشیدن خط آهن معبر گرماب میان گوک تپه و بجنورد بود. لساړ در پژوهشهای دقیق خویش به این نتیجه رسید که راه مزبور دشواریهای بسیار زیادی دارد و هزینه سنگین کشیدن چنین خط آهنی به هیچ رو طرف قیاس باسودی که از آن بدست می‌آید نخواهد بود. لساړ عقیده داشت که در امر کشیدن خط آهن باید جاده سرخس را انتخاب کرد، و طبق اندازه‌گیریهای وی چنین خط آهنی از عشق‌آباد به هرات ۵۸۵ ورست^(۱) روسی یعنی ۳۹۰ میل می‌شود. در طول چنین خطی در دو بیست میل ابتدائی و نود میل انتهائی هیچ گونه خاکبرداری و هموار کردن زمین ضرورت نداشت. و هزینه ساختمان صد میل دیگر زیادتر از هزینه ساختمان خط آهن در بخش اروپائی امپراطوری روسیه نبود.

لساړ حین عبور از خوف موفق بدیدن سرهنگ استوارت نماینده سیاسی دائمی انگلیس در خراسان نگردیده است. از نوشته‌های وی معلوم می‌شود که خوف در این تاریخ عبارت از چند قلعه بود که تمامی داد و ستد ناحیه در درون این قلعه‌ها صورت می‌گرفت. دکانهای درون بازار تقریباً تهی از کالا بود و پیرامون قلعه‌های مزبور همه سو درختان میوه، به‌ویژه تود و باغهای خرمی دیده می‌شد و کشت خشخاش رواج داشت. در دره میان خوف و تربت حیدری باغها و کشتزارها جو، گندم و خشخاش بشکل واحدهای سبز کوچکی در میان سرزمین خشک و بی‌آب و علفی خودنمایی می‌کرد. در این ناحیه علف به قدری کمیاب بود که فقط خوانین اسب نگاه می‌داشتند و دردهات پیرامون خوف هیچ چهارپائی جز الاغ دیده نمی‌شد. (۹) لساړ پس از درنگ کوتاهی در تربت حیدری که آن را «بزرگترین شهرهای این ناحیه از خراسان» خوانده متوجه مشهد شده است. در این راه بسیار دشواری همه جا از فراوانی آب، فقدان چراگاه و نایابی چوب و همیسه یاد می‌کند. سرانجام وی میان مشهد و تربت جام جاده‌ای را که از فریمان به تخت شمشیر، خرابه‌های خیرآباد و لنگر و بالاخره به تربت جام می‌رود برای ایجاد خط آهن سازگار می‌بیند. امروزه نیز اگر مسافر رد پای لساړ را بگیرد و از مشهد متوجه تربت جام شود خواهد دید که پس از بیرون آمدن از مشهد زمین ناهموار است و از فریمان به بعد راه هموار می‌شود.

۱ - ورست مساوی ۵۰۰ ساجین روسی و برابر با ۰/۶۶۲۹ میل

در آغاز سده بیستم میلادی در طول راه از فریمان به تربت جام پس از قرقنها تاخت و تاز و ناملایمات گوناگون هنوز آبادی فراوان بود؛ اما این جا و آن جا لسار به دهاتی خالی از سکنه و ویران برخورد و آثار شوم هجومهای پیاپی ترکمانان غارتگر را در حسین آباد ، خیر آباد ، حوض سفید و عباس آباد بچشم دیده بود. یکی از فواید تحقیقات لسار در این ناحیه ترسیم نقشه نسبتاً دقیقی از رودخانه ها و آبریزهای حوضه هریود بود. (۱۰) با انتشار نقشه های لسار بر محققان انگلیسی و کارمندان انجمن شاهی جغرافیائی لندن حتم گردید که اکثر خطوطی که بر روی نقشه های ترسیمی جهانگردان انگلیسی به عنوان رودخانه های فرعی هریود دیده می شد یا وجود خارجی نداشت و یا مسیر سیلابهای بهاری و زود گذر را نشان می داد . تحقیقات دقیق امروزی کارشناسان ما نشان می دهد که درپاره ای از دره های فرعی شمال غربی این ناحیه و از آن جمله در دره فریمان فقط آبهای باریکی وجود دارد که به کشاورزان محل کمک می کند و در شمال غربی جام رود رودخانه ای که آب دائمی داشته باشد وجود ندارد و در قسمت شمالی ، فقط رودخانه زور آباد است که هنگام بارندگی ، سیلابها را به هریود می رساند. (۱۱)

تاریخ کوچ و استقرار طایفه های مختلف در مرز خراسان

هنگامی که لسار در پایان مأموریت خویش متوجه سرخس می شد زمین های پیرامون زورآباد و نزدیکی مرز ایران و افغانستان ناگهان اهمیت زیادی پیدا کرده بود ، زیرا به گفته آن محقق روسی در آن اواخر دو هزار خانوار از ایل سالور به اجازه دولت مرکزی ایران در محل زورآباد اقامت گزیده بودند. برای آن که اهمیت این اقدام بر خوانندگان روشن گردد از بیان شرح کوتاهی درباره طایفه های مختلف ترکمان و غیر ترکمانی که سالیان دراز در حاشیه مرزهای شمال شرقی خراسان اقامت گزیده و یا سرزمین بین مرغاب و ترک را جولانگاه خود ساخته بودند ناگزیریم.

بدرستی معلوم نیست که ترکمانان تکه در چه تاریخی زادبوم خویش را در آسیای مرکزی رها کرده بودند ؛ اما می دانیم که این ترکمانان نزدیک به پایان دوره فرمانروائی پادشاهان صفوی خود را به ناحیه ای رسانیدند که بعدها به اتک یا دامن کوه یا سرزمین آخال مشهور گردید. تاریخ قطعی استقرار تکه ها در آخال

پس از کشته شدن نادر شاه و به اغلب احتمال در عهد سلطنت عادل شاه است. حرکت این ترکمانان به سوی خراسان تدریجی بود، به این معنی که آنها در آغاز، دور از مرزهای ایران می زیستند و هر قدر بر هرج و مرج اوضاع داخلی ایران افزوده می شد جری تر شده پائین تر می آمدند، دهکده ها را متصرف می شدند و ساکنان بینوای آن دهات را بیرون می راندند.

جسورترین این ترکمانان که در اواسط دوران پادشاهی فتحعلیشاه خود را به رود تجن رسانیدند و دست به غارت شهرهای خراسان دراز کردند سالورها بودند. لشکر کشیها و رشادتهای شگفت انگیز شاهزاده عباس میرزا سالورهای متجاوز را چندی بیمناک ساخت اما هربار که نایب السلطنه از خراسان دور می شد چپاول و غارتگری این ترکمانان رو به شدت می نهاد. سرانجام عباس میرزا که از شرارت این مهاجمان بیباک به تنگ آمده بود در صدد کندن این ریشه فساد برآمد. در ۱۲ جمادی الثانی سال ۱۲۴۸ ه که سرخس کهنه بدست لشکریان عباس میرزا افتاد به گفته مؤلف مطلع الشمس شاهزاده در صدد بود افراد طایفه سالور را بسختی تنبیه کند. (۱۲) آرثور کمبل بیت (به کسراول و سکون دوم، بروزن بیت) (۱) که تقریباً سه سال پس از لسا در خراسان سفر کرده است در سفر نامه اش می نویسد:

«سالورها را اعم از مرد وزن و بچه، اسیر کرده به مشهد آوردند و به فرمان عباس میرزا همگی آنها را در معرض فروش گذاشتند. طایفه ای از سالورها که در یولتان^(۲) و پنجه زنده گی می کردند نمایندگانی از طرف ایل نزد شاهزاده فرستادند و با دادن فدیهای برابر ده تومان برای هرنفر آزادی همگی اسیران را خواستار شدند.» (۱۳)

در نیمه دوم سده سیزدهم هجری عوامل چندی سبب گردید که گروه زیادی از ترکمانان تکه سرزمین آخال را پشت سر نهند و حدود یک فرسنگی شمال سرخس کهنه قلعه ای بنا کرده در اطرافش سکنی گزینند. بیشتر ترکمانانی که بدین سان در نزدیکی مرز خراسان مقیم شدند گله و ربه ای نداشتند و به همین سبب عامل مادی مهمی مانع از کوچ دائمی آنها گردید؛ اما راهزنی و چپاول کاروانها عادت دیرینه این ترکمانان بود. و به همین سبب نیز گاه با لشکریانی که از طرف حکومت

۱ - Arthur Campbell Yate ۲ - Yulatan

خراسان برای سرکوبی آنها فرستاده می‌شد به جنگ و گریز می‌پرداختند. در سال ۱۲۷۲ هـ قمری (۱۸۵۵ م.) که سلطان مراد میرزا حسام السلطنه به حکومت خراسان گماشته شد تکه‌ها صلاح کار خود را در کوچ به سوی مرو دیدند. در آن هنگام حول وحوش مرو در دست افراد ایل ساروق بود. ترکمانانی که از سرخس کهنه کوچ کرده بودند از خویشاوندان خود یعنی تکه‌های آخال کمک خواستند و در طی چندین رشته زدو خورد خونین ساروقها را از مرو به سوی یولتان و پنج ده رانده خود بجای ایشان بر سرزمینهای پیرامون مرو مسلط گردیدند.

بدین سان در پایان سال ۱۲۷۲ هـ وضع از این قرار بود که ترکمانان تکه در دو ناحیه علیحده یعنی مرو و آخال مستقر شده بودند و خویشاوندان بینواتر آنها یعنی سالورها در حدود یولتان و پنج ده خود را با سیل مهاجران ساروق مواجه می‌دیدند. در سالیان بعد کشمکش میان ساروقها و سالورها ادامه یافت و منجر به زدوخوردها و کوچهای گردید که تا چندین سال امنیت مرزهای شمالی خراسان را به خطر انداخت اما خطری که از ناحیه این دوایل ناشی می‌شد به هیچ وجه با خطر ایلغارها و چپاولهای تکه‌های مرو قیاس کردنی نبود، و چنان که پیشتر گفته‌ایم هیچ کاروانی و دهی یا شهری در برابر تجاوز و ستمگری این مهاجمان بیباک ایمنی نداشت. در سال ۱۲۷۴ هـ قمری (۱۸۵۷ م.) لشکریان ایرانی به نخستین هجوم پیروزمندانه خود بر تکه‌های مرو مبادرت جستند؛ اما بواسطه فقدان طرحی اصولی، گرفتاریهای بیپای حکومت خراسان و نادانی مسئولان امور از این لشکرکشی نتیجه‌ای قطعی بدست نیامد. در اواخر همان سال مجدداً ایلغار و چپاول ترکمانان تکه آغاز گردید. دومین لشکرکشی به مرو در ۱۲۷۶ هـ (۱۸۶۰ م.) زیر نظر والی خراسان شاهزاده حمزه میرزای حشمت‌الدوله صورت گرفت که از بخت بد انجام همه کارهای جنگی را بدست وزیر بی کفایتش قوام‌الدوله سپرده بود.

لشکرکشی به مرو و شست پاهیان ایران

دومین لشکرکشی به مرو از آغاز، کاری بی‌توفیق بود. حرکت سربازان از مشهد هنگامی صورت گرفت (ذیقعد سال ۱۲۷۶ هـ) که به عقیده محقق بیگانه‌ای غیر ممکن بود فصلی از آن بدتر برای لشکرکشی و عملیات نظامی انتخاب کنند. (۱۴)

در ماه ذیحجه لشکریان ایرانی از تعجّن گذشتند و در محرم سال ۱۲۷۷ هـ بود که خود را به مرغاب درحوالی مرو رساندند. در آن جا تا کتیک جنگ مستلزم نقشه‌ای دقیق و تمرکز آتش و سرعت عملیات بود و چون قوام‌الدوله از این فنون بهره‌ای نداشت محاصره مرو بدرازا کشید. ظاهراً یکی از علل معطل ماندن لشکریان ایرانی انتظار فرماندهان آنها برای رسیدن کمک سالورها بود. هنگام گذشتن سربازان ایرانی از رود تعجّن خبر رسیده بود که سالورها آماده کمک به لشکریان حشمت‌الدوله‌اند. این کمک درواقع نه بخاطر دوستی باحکومت ایران بلکه بیشتر بخاطر دشمنی دیرینه افراد طایفه سالور با ساروقها بود. خوار بار و علوفه‌ای که گروه کوچکی از سالورها به حوالی مرو رسانیدند برای لشکریان حشمت‌الدوله مغتنم شمرده می‌شد؛ اما هرگز نمی‌توانست سرنوشت جنگ را دگرگون سازد. سربازان ایرانی که مدتی دراز دست روی دست نهاده و پشت دیوارهای مرو درنگ کرده بودند روحیه نیرومندی نداشتند و ترکمانان تیزهوش تکه از این جریان بخوبی آگاه بودند. سرانجام تکه‌ها با جسارت فراوان خود را به قلب لشکریان ایرانی زدند و صفهای آنها را گسستند. در اندک مدتی میان مهاجمان هرج و مرج افتاد. گروهی پایداری کردند و گروهی دیگر پا به فرار نهادند.

تا آن موقع میان سربازان ایرانی و افراد ایل ساروق هیچ گونه دشمنی بروز نکرده بود؛ اما همین که سربازان هزیمت یافته حشمت‌الدوله به یولتان رسیدند بر اثر زد و خوردی میان دو تن از طرفین و کشته شدن آنها آتش جنگ بین سربازان دولتی و ساروقها زبانه کشید. حشمت‌الدوله به مجرد آگاهی از این جریان پا به فرار نهاد، و فرار وی موجب هرج و مرجی همگانی شد که ضمن آن تکه‌ها، ساروقها و سالورها به جان سربازان متواری افتادند؛ گروهی از آنان را اسیر و مقدار زیادی ازاموال سپاه را غارت کردند. مشهور است که جمعی از سربازان خود را به مرغاب رسانده و پس از گذشتن از رود، از راه بادغیس متوجه ایران گردیدند.

به گفته آرثور کمبل بیت در این هنگام وزیر مختار دولت انگلیس در تهران سرلوییس پلی (۱) که از راه هرات و قندهار عازم هندوستان بود در نزدیکی شهر هرات از خبر شکست سپاهیان حشمت‌الدوله آگاه گردید. وی به محض شنیدن این

۱ - Sir Lewis Pelly

خبر باشتاب تمام خود را به حوالی یولتان رسانید و نزد حشمت الدوله رفته پیشنهاد کرد که در صورت تمایل شاهزاده وی حاضر است با گروهی از سربازان زبده و قابل اعتماد لشکر خراسان فرماندهی عقبداران رابعهده گیرد و مانع از پیشرفت ترکمانان تکه شود. حشمت الدوله ظاهراً لوئیس پلی را نزد قوام الدوله وزیر فرستاد. هنگامی اتفاق ملاقات دست داد که قوام الدوله مشغول پوشیدن چکمه برای فرار به سوی مشهد بود. (۱۵) وی پیشنهادات دیپلمات انگلیسی را باخونسردی تمام شنید و بدون تأمل به پلی گفت که اکنون کار به جایی رسیده است که مردن یا نمردن چند تن چندان اهمیتی ندارد. موضوع مهم آن بود که وی یعنی قوام الدوله باید به هر قیمتی شده خود را به مشهد برساند تا نخستین گزارشی را که درباره جنگ مرو به تهران نزد ناصرالدین شاه فرستاده می شود به انشای وی باشد. تصور نمی رود که نوشته های آرثور کمبل بیت اغراق آمیز بوده باشد، زیرا بر اثر صحنه سازیهای قوام الدوله، آن وزیر بی تدبیر و بی کفایت بود که کاسه و کوزه به گردن مشی از مأموران دولتی خراسان شکسته شد و حتی به گفته مورخ نامدار عهد ناصری «حشمت الدوله و وزیرش قوام الدوله هر دو بواسطه سوء تدبیر مأموران خراسان معزول شدند، و مجدداً حسام السلطنه به حکومت خراسان منصوب گردید.» (۱۶)

مورخان ایرانی درباره میزان تلفات جنگ مرو رقم دقیقی بدست نمی دهند. اگر سخنان آرثور کمبل بیت اغراق آمیز نباشد، باید قبول کرد که از چهل هزار سربازی که در ماه ذیحجه سال ۱۲۷۶ ه از تجن گذشته بودند فقط هشت هزارتن در ربیع الثانی ۱۲۷۷ ه خود را به مشهد رسانیدند. (۱۷) به طور قطع نمی دانیم که آیا گروهی از سی و دو هزار تن دیگر در میان بیابانهای بی آب و علف یولتان و سرخس تلف گردیدند یا نه؛ اما حتم است که هزارها تن از آنها بدست نه فقط مردان جنگی بلکه زنان ترکمان اسیر شدند. گرفتن آن همه اسیر و افتادن آن همه غنیمت به جنگ ترکمانان تکه گنج بادآورده ای بود که روحیه آن مردان غیور را بیش از پیش تقویت کرد و ایشان را تا مدت ها از چپاول و کاروان زنی بی نیاز گردانید.

در میان اسیران جنگ عکاسی فرانسوی بلوکو ویل (۱) نام بود که ظاهراً به اشاره ناصرالدین شاه برای داشتن عکس و صورتگری از صحنه جنگ همراه لشکریان

ایرانی به مرو رفته بود. ترکمانان تکه، بلوکویل را به بهای ۹ تومان یاسه لیره و دوازده شلینگ که بهای ارزانی بود در بازار مرو بمعرض فروش نهادند. اما همین که جاسوسان آنها خبر آوردند که اسارت عکاس فرانسوی موجب تشویش خاطر ناصرالدین شاه و غوغای عجیبی در دربار حکومت خراسان گردیده است نرخ را به هشت هزار طلای بخارائی (برابر سه هزار لیره آن روزی) افزایش دادند. سرانجام از راه مالیاتی که حسام السلطنه بر مردم تیره روز خراسان بسته بود هشت هزار طلای بخارائی برسبیل فدیۀ عکاس سالخورده اسیر پرداخته شد؛ اما جالب آن که خود حسام السلطنه و جانشینانش تا چندین سال متمادی به همین بهانه از مردم مالیات می‌ستاندند، و مردم خراسان با صد گونه آه و فغان تاوان جسارت زنی ترکمان که عکاس فرانسوی را اسیر کرده بود می‌پرداختند. (۱۸)

کوچ ایل سالور

کمک سالورها به لشکریان ایرانی و سازش‌نهایی آنها با حکومت حسام - السلطنه تکه‌های مرو را خشک‌مین گردانیده بود. نخستین فرصتی که برای کشیدن انتقام روی نمود در سال ۱۲۸۸ هنگام بروز قحطی خراسان بود. بر اثر هجومهای برق آسا و غارتگریهای بیرحمانه تکه‌های مرو در عرض چند ماهی سالورها تمام گله و رسته خویش را از دست دادند و از کوچیدن به سوی مرو ناگزیر گردیدند اما این کوچ پنج هزار خانوار سالور سودی نداشت زیرا چون در اطراف مرو زمین یا چراگاههایی به آنها داده نشد ناچار بودند گله چران خویشاوندان روزه خویش و یا به سخن دیگر اسیر ترکمانان تکه باشند. نارضائی و درماندگی سالورها بیش از ده سال بدرازا کشید تا آن که سرانجام بخت مساعد روی نمود. پیشرفت برق آسای لشکریان روسیۀ تزاری در ترکمان صحرا ترس در دل تکه‌ها انداخت و شکست آنان در ۱۲۹۸ هـ به سالورها فرصت داد تا میهمان نوازی دولت ایران را مغتنم شمرند، و به قرارگاه پیشین در سرخس کهنه و پیرامون زورآباد بازگردند. به گفته لساار محقق روسی، در سال ۱۲۹۸ هـ قمری فقط در خود مرو چهار هزار خانوار از ایل سالور می‌زیستند و احتمال دارد که کوچ مجدد آنان به سوی ایران نزدیک به دو هزار خانوار دیگری از ایل را که در اطراف مرغاب و در پل سالار، نزدیکی هرات بودند به سوی سرخس کشانیده باشد.

مأموریت ژنرال لامسدن

کمتراز دو سال پس از مأموریت لسار در خراسان ، انگلستان که همواره از پیشرفت لشکریان روسیه تزاری به سوی مرزهای ایران و افغانستان ناراحت بود یکی از افسران ارشد خویش ژنرال پتر لامسدن (۱) را مأمور تعیین حدود متصرفات جدید روس در ناحیه دشت ترکمان و مرزهای افغانستان ساخت . وجود پانصد تن سربازانی که همراه این کمیسیون جدید تعیین مرزی متوجه سرخس گردیدند باعث نگرانی خاطر روسها و به ویژه دو تن از سرداران معروف آنها کلنل عالیخانوف و ژنرال کوماروف (۲) شد . حضور پانصد تن سرباز هندی و چند تن افسرانگلیسی خطری نبود که مستقیماً فرماندهان ورزیده و کارگشته ای چون عالیخانوف و کوماروف را بیمناک سازد. ترس روسها از آن بود که مبادا این جریان دوباره آتش فتنه را در میان ترکمانان سرکش شکست خورده شعله ورگرداند ، به ویژه که کمیسیون مزبور در حاشیه سرزمینهای ترکمان نشین و در میان چراگاههای سه ایل بزرگ جمشیدی ، هزاره و فیروزکوهی اردو زده بود .

خطر شورش ایل فیروزکوهی در نظر روسها کمتر از خطر شورش ترکمانان تکه نبود . افراد ایل فیروزکوهی که به عقیده پاره ای از جهانگردان مطلع ، دلیرترین جنگاوران شمال شرقی ایران شمرده می شدند در محدوده ای بیلاق و قشلاق می کردند که از شمال به تیربند ترکستان و از جنوب به هریود و سفید کوه ممتد می شد . در آغاز سده چهاردهم هجری قمری فیروزکوهیها بالغ بر ده هزار خانوار بودند که دو هزار پانصد خانوار از ایشان در کنار هریود و دست کم دو هزار خانوار دیگرشان در بالا مرغاب متمرکز بودند . پیشینه تاریخی این ایل برما معلوم نیست ؛ همین قدر می دانیم که زادگاه اصلی نیاگانشان کوههای کردستان بود و بعداً در خلال دگرگونیهای پیاپی ، پدرانشان ناحیه فیروزکوه را میهن دوم خود ساختند. در سال ۷۹۱ هـ پس از انقلاب خراسان به احتمال کلی ، تیمورکردان فیروزکوهی را به صفحات شمالی خراسان کوچانید تا از این دلیران بیباک سدی در برابر مهاجمان شمالی ایجاد کند . از عهد

1 - Gen. Peter Lumsden 2 - Gen. Komaroff

تیمور تا اواسط دوران پادشاهی نادر فیروزکوهیها در شمال خراسان می‌زیستند. نادر مصلحت در آن دید که مجدداً افراد ایل را به فیروزکوه برگرداند؛ اما کردان فیروزکوهی که بیش از سه قرن و نیم در حدود ماوراءالنهر زیسته و به آب‌وهوای سردتری خو گرفته بودند فیروزکوه را جای تنگ و نامناسبی دیدند و ضمن هرج و مرج‌هایی که بدنبال مرگ نادر روی داد دوباره فیروزکوه را ترک گفته به میهن جدیدشان بازگشتند.

ژنرال لاسدن برای انجام مأموریت خطیری که برعهده وی گذاشته شده بود در پانزدهم محرم سال ۱۳۰۲ هـ (۵ نوامبر ۱۸۸۴) خود را به مشهد رسانید (۱۹) و از آن جا عازم سرخس گردید؛ اما به گفته آرتور کمبل بیت که از دستیاران ژنرال مزبور بود کارمندان کمیسیون جدید تعیین مرز از نخستین لحظه‌ای که به سرخس گام نهادند خود را با مشکلی حل ناشدنی روبرو دیدید. روسیه حاضر به همکاری با انگلستان در تعیین مرزهای متصرفات جدید خویش نبود زیرا می‌دانست که انگلستان در مصر باقیام مهدی روبرو است و در اروپا با فرانسه و آلمان سرستیز دارد. هرچه مرافعه میان دو دولت بر سر مرزهای افغانستان بیشتر در بوته اجمال می‌ماند به سود روسیه تزاری تمام می‌شد و هر قدر لشکریان روسی بیشتر به سمت جنوب و مشرق می‌رفتند انگلستان بیشتر خود را در برابر عمل انجام یافته ای می‌دید. درست همان موقعی که درباره تزاری یادداشت‌های اعتراضی شدیدی به لندن می‌فرستاد ژنرال کوماروف مرو را پایگاه عملیات جنگی خود ساخته و در صدد گرفتن پنج ده و میمنه برآمده بود. سرانجام سیاست زیرکانه روسیه و تاکتیک‌های جالب کلنل عالیخانوف موثر افتاد و چون از طرف دولت انگلستان دستور صریح و قاطعی به ژنرال لاسدن نرسید اعضای کمیسیون تعیین مرزی و سربازان آنها از حدود پنج ده بیرون آمدند و دیری نگذشت که سربازان روسی تمام آن اراضی را گرفته و برخلاق نص صریح قراردادی که با انگلستان داشتند خود را به پل خاتون رسانیدند.

نفرت به توجان‌و شد

آرتور کمبل بیت کارمند کمیسیون تعیین مرز که چندی قبل از ورود ژنرال لاسدن به مشهد، از صفحات شرقی ایران خود را به سرخس رسانید،

در خلال ۱۸۸۴ و ۱۸۸۵ م . (۱۳۰۲ ه) بسیاری از مشاهدات خود را که ارتباط با رویدادهای مرزی داشت برای چاپ در روزنامه پایانی (۱) و روزنامه دیلی تلگراف (۲) به لندن فرستاد. این رشته مقالات که بعدها به شکل کتابی منتشر گردید یکی از موثق ترین اسناد آن عهد بشمار می رود . بیت که در اوایل سال ۱۳۰۲ ه از راه قوچان خود را به مشهد رسانیده است قوچان را آبادی پراکنده بزرگی می خواند و می نویسد که در ۱۲۹۹ ه ترکمانان چنان بلائی بر سردهات اطراف قوچان آورده بودند که هنگام سفر وی دیگر زندگی در آن صفحات امکان پذیر نبود . همه جا خانه ها ویران و بی صاحب ، دیوارها شکسته و فرو ریخته بود و تنها بنائی که جلب نظر می کرد دژ محکمی با دیوارهای بلند و خندق ژرف پرآبی بود . مدرسه ای که زمانی مایه فخر و مباهات مردم قوچان بود بویرانه ای با دیوارها و طاق نماهای شکسته مبدل شده بود . تنها منظری که غم از دل مسافر می زدود ردیف درختان تبریزی بود که تا یک فرسنگ در شمال و یک فرسنگ در جنوب قوچان بر لب هریرود دیده می شد . پیران سالخورده به مسافر انگلیسی گفته بودند که تا چند سال پیش از سفرش به قوچان در آن جنگل ببر فراوان دیده می شد ؛ اما سلاح آتشین دیگر جائی برای غرش ببران باقی نگذاشته بود .

بارانهای مداوم بهاری و سیلی بی سابقه جاده ها را ویران ساخته بود .
بیت در این باره می نویسد :

«رودخانه ها به طرز بی سابقه ای طغیان کرده و عبور از جاده ها بسیار دشوار شده بود چنان که تا زانوی انسان به گل فرو می رفت . در هژدهم ماه آوریل ۱۸۸۵ (۲ رجب سال ۱۳۰۲ ه) که از تیرپل بیرون آمدیم بین کافر قلعه و کاریز گه گاه به رودهای پهن خروشان بر می خوردیم . در فاصله میان این دو نقطه زمین بدل به باتلاقی بزرگ شده بود که اسبانمان در آن کراراً تا زانو در گل فرو می رفتند و بیرون کشیدنشان بی آن که پیاده شویم غیر ممکن بود . در کاریز ، پاسگاه مقدم لشکریان ایرانی ، همه مردم آبادی در یک کاروانسرای آجری شاه عباسی زندگی می کردند و مدعی بودند که خانه های جملگی ویران شده است . بر اثر بارندگیهای پایی و بی سابقه ای که از بیستم ماه مارس تا هشتم ماه آوریل

۱۸۸۵ (سوم جمادی الثانی تا ۲۱ جمادی الثانی سال ۱۳۰۲ هـ) دوام آورد شهرهای خراسان و آبادیهای پیرامون هرات به حدی خراب شده که تصورش غیرممکن بود. در خود شهر مشهد فروریختن دیوارخانه ها گذر کردن از میان کوچه ها را کاری بس خطرناک می ساخت. در باغها شکوفه های درختان زردآلو را سرمای شدیدی زده بود اما سایر درختان میوه که بعداً شکوفه کردند از چنین خطری برکنار ماندند. « (۲۰)

مشهد از دریچه چشم بیت

بیت که بگفته خودش از راه کاریز، تربت جام، خیرآباد و فریمان پس از پیمودن یکصد و شصت و هشت میل مسافت به مشهد رسیده است فقط بالاخیابان را وسیع دیده و از باغها، دکانها و ردیف درختان زیبای چنار و تلگرافخانه مشهد « که در آن خیابان قرار داشت » به خوشی یاد می کند و در واقع جز آستانه و بناهای حضرت رضا (ع) چیز جالبی ندیده است. از دریچه چشم وی، بقیه حکایت مثنی دیوارهای گلی و درختان پر شکوفه بوده که در وسط آنها گنبد طلایی آرامگاه چون آینه ای می درخشیده است. وی با اشتیاق تمام برای خوانندگانش بیان می کند که قسمت مهمی از شهر را « بست » می نامیدند که اگر بزهکاری مسلمان در آن ناحیه گام می نهاد دست نیرومند قانون از بازداشت وی عاجز میماند؛ و روزی که وی و یارانش به شهر مشهد گام نهاده بودند « شاید نخستین بار بود که شش نفر عیسوی در آن واحد » شهر مشهد را قرارگاه خود ساخته بودند. بیت پس از شکوه از کوچه های کثیف، باریک و ناهموار شهر می نگارد:

« اما بخشی از دیوار کهن سال شهر از لحاظ استحکام و استواری و پهنای زیادی که دارد نظر مسافر را جلب می کند. اکنون این دیوار تا حدودی فروریخته است؛ اما در دوره های گذشته، هنگامی که لبه آن هنوز هموار و به دست عناصر طبیعی سائیده نشده بود بر فرازش لوله آبی ساخته بودند که آب را به آرامگاه میبرد. در سمت مغرب شهر تا چشم یارای دیدن داشت باغهای خرمی گسترده شده؛ اما در سمت مشرق، این گونه باغها انگشت شمار بود یا ابداً از خرمی نشانی نداشت. منظر کوههای بلند پوشیده از برف در سمت شمال و جنوب مشهد بی اختیار نظر را جلب می کرد. « (۲۱)

دیدن منظر شهر مشهد از بالا و به ویژه بادگیرهای بلند که به طرز نمایانی بر فراز مشهد قد برافراشته بود به بیت فرصت داده است تا در باره این وسیله تهویه شرح مختصری بنگارد. وی در خانه زیبایی متعلق به یکی از اعیان مشهد که آنجا را برای پذیرائی فرمانده کل قوای ایران آماده می ساختند متوجه شده است که چگونه هوای آزاد از میان بادگیرها به زیر زمین خانه منتقل و از آن جا از میان پنجره های آهنینی که در ازاره هر اطاق یا راهروئی قرار داشت در سراسر ساختمان پخش می شد. وجود این بادگیرها که هیچ خانه نسبتاً بزرگ و اعیانی خالی از آنها نبود سبب می گردید که هنگام تابستان هوای گرم، بخشی از حرارت خود را از دست بدهد و بواسطه گذشتن از زیر زمین خنک شده از طریق پنجره های آهنین به تمام خانه راه یابد و اتاقها را خنک نگه دارد.

بیت بازار شهر مشهد را مرکز جالبی برای خرید کالاهای گوناگون و از آن جمله شمشیر، خنجر، چاقو، زره، کلاه خود، دیگ و ظروف سنگی، کتابهای دست نبشته کهن سال، پرند بخارائی و بهترین گلیم های ترکمانی و ساروق و قالیچه های مشهد و بیرجند و قاین دیده است.

از خلال نوشته های این مسافر بدگمانی نسبت به نقشه های تجاوز کارانه و خط مشی توسعه طلبانه دولت تزاری به خوبی آشکار می شود. به گفته بیت بر اثر دو دلی و تردید و غفلت سیاستمداران و زمامداران حکومت در لندن، جلوگیری از پیشرفت روسیه در آسیا تقریباً نا ممکن گردیده و حیثیت و نفوذ کلام انگلیس در آسیای مرکزی چندان لطمه دیده بود که هرگز کسی مانندش را در تاریخ بیاد نداشت. گستاخی روسها به حدی رسیده بود که قبلاً در سرخس، کلنل عالیخانوف می توانست با گروهی از قزاقهای روسی به تاخت از میان اردوی انگلیسیها بگذرد، و ژنرال کوماروف سرمست از قتل عام بی رحمانه دسته ضعیفی از افغانهای نیمه مسلح، پوتین های یکی از سرداران شکست خورده افغانی را به توسط یکی از پسران ساروق خان، ریش سفید ساروقهای یولتان، نزد یکی از فرماندهان انگلیسی بفرستد. (۲۲) در بهار سال ۱۳۰۲ ه، به عقیده بیت بی هیچ گونه تردیدی روسها در کمین نشسته بودند تا دست تجاوز به مزرهای شمالی ایران دراز کنند و قول همگی مردم هوشیار و آگاه مشهد بر آن بود که «چشم آزمند روسها به سوی کلات

نادری دوخته شده است. « تمامی سرچشمه‌های آب ناحیه اتک (*) در دست عشایر کرد و ترکمانی بود که در اراضی کوهستانی میان دره گز و کلات نادری سکنی داشتند و طبیعی بود که روسها برای تسلط بر این سرچشمه ها هیچ فرصتی را از دست ندهند. در قبال چنین خطری ، بیت والی خراسان عبدالوهاب خان آصف - الدوله را « صاحب نظری مساعد » با روسها یافته بود و مدعی است که در واقع چون خبر رویه غیر دوستانه وی نسبت به ژنرال لامسدن و کارمندان تعیین مرز به گوش ناصرالدین شاه رسیده بود مایه خشم شاه و مؤاخذه والی گردید . بیت در تأیید نظر خویش شرح مفصلی می‌نگارد و مدعی است که روسها برای اجرای سیاست توسعه طلبانه خویش از جمله نماینده‌ای دائمی به اسم میرزا کریم خان در مشهد استخدام کرده بودند که سالانه معادل هشتصد لیره به وی حقوق میدادند .

نظری بخراسان از سفر کُرزن تا عهد انالسون

با مطالعه نوشته‌های چهارتن دیگر از دانش پژوهان وجهانگردان انگلیسی - زبان که در عرض تقریباً پنجاه سال یعنی از آغاز سده چهاردهم هجری تا ۱۳۵۲ هـ (۱۳۱۲ خورشیدی) به فاصله‌های نامعین ، چندین بار از خراسان دیدن کرده‌اند کلیات جغرافیای تاریخی این استان کهنسال و اوضاع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آن در خلال سلطنت ناصرالدین شاه و رضا شاه بزرگ ، بنیادگذار دودمان پهلوی بخوبی روشن میشود . از این چهارتن نخستین کسی که تقریباً در آغاز سده چهاردهم از سراسر خراسان دیدن کرده جورج کُرزن (۱) نام دارد . وی ابتدا در خزان سال ۱۸۸۹ م . (۱۳۰۷ هـ) به سمت خبرنگار روزنامه تایمس لندن به ایران رفت و مجموع مشاهدات خود را در طی هفده نامه بالا بلند به لندن فرستاد که این نامه‌ها از نوامبر ۱۸۸۹ تا آوریل ۱۸۹۰ در روزنامه مزبور بچاپ رسید ، و استخوان بندی کتاب کُرزن را زیر عنوان ایران و مسئله ایران (۲) تشکیل داد .

* اتک به لهجه ترکی بمعنی دامن

قوچان از دیپچشم کرزن

مشاهدات کرزن در قوچان دلالت بر آن میکرد که شهر مزبور به آخرین درجه انحطاط رسیده بود. در ۱۳۰۷ هـ مطلعین و مسئولان امور، جمعیت قوچان را دوازده هزار تن تخمین میزدند که به عقیده کرزن اغراق آمیز بود. کرزن منظر عمومی شهر مزبور را چنین وصف کرده است :

« دیوارهای شهر و خندق آن که بدست پدر و نیای ایلخانی کنونی (امیر حسین خان شجاع الدوله) ساخته شد از دوران آتشباریهای توپخانه عباس میرزا که شهر را به محاصره درآورد تاکنون هرگز تعمیر نشده است. این ساختمانها همه بر اثر زلزله های پیاپی، بویژه زلزله سال ۱۸۷۲ ویران گردید. در ۱۸۷۵ این ویرانی بحدی رسیده بود که مگره گور توصیف شهر قوچان را کار بیهوده ای میدید. باره شهر اکنون در بسیاری جاها مبدل به توده های بیقواره ای از خاک گردیده است..... بیرون شهر نیز به فلات مرتفعی رسیدیم که به تخت شاه شهرت دارد. وجه تسمیه از آن است که چون فتحعلیشاه برای سرکوبی ایلخانی قوچان لشکر کشید در آنجا اردو زد. در حدود یک میل و نیمی دیوار شهر نادر تپه قرار دارد که در ژوئن سال ۱۷۴۷ م. نادر شاه در آنجا کشته شد.» (۲۳)

بخشی از نوشته های جالب کرزن ارتباط با ویژگیهای اخلاقی، مجالس باده گساری و افراط امیر حسین خان شجاع الدوله بنوشیدن شراب دارد. کرزن ایلخانی مزبور را همواره مست دیده بود و به گفته وی ژنرال گورده کف (۱) روسی که در سال ۱۸۸۰ م. بفرمان ژنرال اسکوبلف (۲) و با اطلاع شاه قاجار برای خرید خواربار و علوفه، بمنظور تجهیز قشون روس علیه ترکمانان تکه به خراسان آمده بود در باره میخوارگی امیر حسین خان نوشت :

« چون میدانستیم که امیر علاقه به می دارد چندین بطری شراب، لیکور و ودکا در برابرش نهادیم. در عرض اندک مدتی وی چندین گلاس از شرابه های مختلف را نوشید و سپس خنیاگران و رقاصان را فرا خواند.

همراهان وی ، از آن جمله پزشک و محارمش ولیخان و رمضان خان چندان میگساری کردند که سر از پا نمی شناختند. آنگاه مجلس بزم گرم شد . روز بعد من بدیدن شجاع الدوله رفتم و اسنادم را به حضورش ارائه دادم . بطریحا هنوز در برابرش نهاده شده بود و وی توضیح داد که تدریجاً از حال مستی بیرون میاید . ضمن گفتگوی وی مکرر شراب ، عرق ، حشیش^(۱) و تریاک میخورد و تا ظهر کاملاً مست شده بود . شب همانروز شجاع الدوله ما را به شامی اروپائی دعوت کرد و دو باره بر سر شام چندان خورد که کاملاً مست شد . «(۲۴)

جالب آنکه به اقرار خود روسها ، امیر حسین خان با آن عشقی که به میگساری داشت و افراطی که در نوشیدن شراب نشان میداد هرچه را قبلاً دیده یا شنیده بود بخاطر داشت و فریب روسها را نمیخورد .

کرزن و شهر مشهد

کرزن که به گفته خودش نخواستہ است صرفاً نوشته‌های جهانگردان نامداری چون آرتور کانالی ، فریه ، وامبری و اودانوان را تکرار کند با وسواس تمام به جزئیات میپردازد و منظر دقیقی از شهر مشهد را با دیوارهای نیمه مخرویش در برابر چشم خواننده مجسم میسازد . درازای خیابان عمده شهر را تقریباً یک میل و سه چهارم ؛ از شمال غربی به جنوب شرقی ممتد میداند . توصیف وی از کوچه و بازار مشهد با گروه انبوهی اوزبکان ، ترکان ، تاتارها ، تازیان ، تاجیکها و سوداگران هندی بازنمایی از نوشته‌های دقیق و شیرین آرمینیوس وامبری است . هنگام نخستین دیدار کرزن ، ظاهراً فرمان والی خراسان و ببرکت سخت کوشی مسئولان شهر ، بالا خیابان صاحب ردیفی از تیرهای چراغ شده بود که این تیرها را بفواصل پنجاه ذرع از یکدیگر نصب کرده بودند ؛ اما همینکه مسافر پا از بالا خیابان فراتر مینهاد خود را در میان کلاف درهم تنیده‌ای از کوچه‌های باریک میدید که ازدو طرف با دیوارهای خشتی محصور بود . در میان پیچ و خمهایی که پایان نداشت گاهی عابر بازارچه‌ای برمیخورد و گاهی خود را در وسط محوطه سرگشاده‌ای مملو از توده‌های زباله می‌یافت .

۱ - منظور نویسنده کشیدن حشیش است .

کرزن می نویسد :

« در میان چنین کلاف سر درگمی، خانه های ثروتمندان در پس دیوارهایی بلند از نظرها پنهان است و در ورودی زاغه های مستمندان شهر عموماً از آستانه های کوتاهی است که پائین سطح کوچه قرار دارد. در چنین گذرگاهی، ناگاه مسافر به محوطه فراخ و سرگشاده ای گام مینهد که کف آن از توده هایی بیقواره و تکه های سنگ پوشیده شده است. این یکی از گورستانهایی است که در آنجا هر مؤمنی خواهان گودال کوچکی باشد باید مبلغ کلانی برای آن سوراخ بپردازد. اینجا آرامگاه ابدی آن مردگانی است که جنازه آنها را از مسافت هایی بالغ بر هزاران میل دور از مشهد بردوش کشیده اند. » (۲۵)

با وجود کوچه های کثیف، توده های زباله و گورستانهای متعدد، کرزن وضع بهداشتی مشهد را به مراتب بهتر از اکثر شهرهای ایران میداند و به سخنان محقق روسی، خانیکف استناد جسته ایمنی بیشتر مردم این شهر را سرهون وضع جغرافیائی مشهد می شمرد؛ و تکرار میکند که چون مشهد در دامنه های شمالی رشته کوه های بلند قرار دارد، وجود آن کوهها بمنزله سپری است که مردم مشهد را از خطر بادهای مسموم و کشنده بیابانها ایمن نگاه میدارد.

آستان قدس و والی خراسان

در حدود دوسه پیش از سفر جورج کرزن به خراسان ظاهراً تمامی در آمد آستان قدس بالغ بر پانزده هزار تومان میشد و حال آن که در ۱۳۰۷ ه این رقم به شصت هزار تومان « باضافه هزار خروار گندم » میرسید. اگر این دو رقم را برابر هم نهیم و به نوسانهای پیاپی ارزش واقعی پول رایج توجه داشته باشیم به آسانی نتیجه میگیریم که در خلال دویست سال، با کاهش تدریجی نرخ تومان و افزایش منابع درآمد آستانه، بی گفتگو خزانه امام هشتم شیعیان تهی تر شده بود. اگر نیازی به توجیه این مشکل باشد میتوان گفت که قطع نظر از حیف و میل های همیشگی، عده خادمان، روضه خوانان، ملایان و جیره خواران حضرت در این عهد از دو هزار نفر تجاوز میکرد.

در مورد جمعیت شهر مشهد ، کرزن که جهانگرد و نویسنده‌ای بسیار محافظه‌کار و محتاط است از آرثور کانالی پیروی میکند و عده ساکنان را بیش از ۴۰۰ و پنج هزار تن نمیداند ؛ اما طبق نوشته وی عده زائرین در سال به صد هزار نفر میرسیده است چنان که در آغاز سده چهاردهم هجری قمری در هر فصلی پنج تا هشت هزار نفر زوار در درون شهر مشهد اقامت داشتند . در همان سالی که کرزن از مشهد دیدن میکرد شاه قاجار تولیت آستان قدس را برادرش محمد تقی میرزا رکن الدوله ، والی خراسان عطاء کرده بود ، و به عقیده جهانگرد انگلیسی این نخستین بار بود ، که شاه دو مقام حکومت و تولیت آستان قدس را بشخص واحدی واگذار میکرد . کرزن در باره رکن الدوله چنین مینویسد :

«وی آدمی بسیار فربه است ، قامتی کوتاه و قیافه‌ای دوست داشتنی دارد ، هر چند شباهتی بشاه ندارد ؛ اما ویژگیهای جسمانی قاجارها را بارش برده است . موهای سرش سیاه و موی ریشش سفید است . هنگامیکه وی را دیدم کلاهی پوستی بر سر ، ارخالقی بر تن ، شلواری بیا و دستکشهای سفیدی بر دست داشت و دستها را بر هم و بر روی شکمش نهاده بود .» (۲۶)

اقدامات روسیه در سرکوبی ترکمانان تکه تدریجاً ببازار مشهد آرامش و بیازرگنان خراسانی اطمینان و اعتماد بیشتری بخشیده بود . هنگام سفر کرزن دستمزد یک نفر درودگر روزانه سه قران ، بنا دو قران ، آهنگر یک قران و نیم و دستمزد روزانه کارگری که تخصصی نداشت یک قران بود . شهر مشهد بتنهایی ۱۴۴ نفر صراف داشت که جمع سرمایه آنها سر به نهصد و سی و یک هزار تومان میزد . پاره‌ای از این صرافان چنان ثروتمند بودند که جمع کل سرمایه دو تن از آنها به صد هزار تومان میرسید . نمودار دیگری از این آرامش و رونق بازار دادوستد ، افزایش درآمد های عمومی و عواید خراسان بود . این عواید که در دوران زمام‌داری فتحعلیشاه از دویست هزار تومان و پنجاه هزار خروار غله تجاوز نمیکرد در ۱۳۰۷ هـ ، یعنی تقریباً پنجاه سال بعد پانصد و سی و نه هزار تومان و چهل و سه هزار خروار غله بود که از این ارقام ۸۷,۲۰۰ تومان پول نقد و معادل ۹,۲۰۰ تومان غله بخزانة شاه میرفت و بقیه صرف هزینه‌های گوناگون نگهداری ارتش ، مستمری والی ، حقوق کارمندان حکومت و امثال آن میشد (۲۷) . عده افراد

لشکری خراسان از پیاده ، سوار و توپخانه بر رویهم یازده هزار و دویست و هفتاد و پنج نفر بود و صنف توپخانه خراسان ۳۸ عراده توپ داشت .

بازرگانی خارجی خراسان

در حالیکه با پیشرفت تدریجی روسیه در آسیای مرکزی و ایجاد خط آهن میان کراسنودسک و مرو ، بازرگانی ایران و روسیه رو به افزایش نهاده بود استقرار امنیت در مرزهای شرقی ایران و گشایش مجدد راه بازرگانی بندر عباس باردیگر مشهد را مهمترین بازار دادوستد بر سر خطوط بازرگانی انگلیس و هندوستان نمود . بر اثر این تحول عملاً دیده شد که تشویقهای جهانگردانی مانند والن تاین بیکر و اودانوان و وامبری بیمورد بوده است . کرزن در باره افزایش روز افزون کالاهای ساخت روسیه در خراسان چنین می نویسد :

«چون مسافریبازارهای مهم خراسان و از آن جمله مشهد، شاهرود، سبزوار نیشابور، بجنورد، شیروان و قوچان گام نهد آثار نفوذ روسیه را به عیان خواهددید . ظاهراً تمامی دکانها از پارچه های پنبه ای و کتان ، چلوار و چیت ، قند روسی ، ظرفهای چینی ، سفالین و فلزی و بالاخره تمامی لوازم کم بهاتر زندگی انسانی متمدن مملو است . مسافر خواه از راه بندرگز، استرآباد و شاهرود ، و خواه از طریق عشق آباد و قوچان به خراسان وارد شود ، از یک سوی ایالت تاسوی دیگر همه جا خود را با موجی بزرگ از این کالاهای روسی مواجه میبیند و به آسانی در مییابد که این موج هرگونه رقابت خارجی را در بازارهای محلی غرقه میسازد . قند فرانسه که سابقاً از طریق ماریی وارد میشد دیگر از بمبئی به ایران حمل نمیشود و اکنون تجارت قند و شکر در انحصار روسهاست . هم چنین نفت روسی که از باکو وارد میشود در بازار مشهد بدون رقیب است . در سال ۸۹-۱۸۸۸ سی و شش هزار پوط نفت روسی وارد مشهد میشد .» (۲۸)

با این همه به گواهی خود کرزن که نوشته هایش در این مورد مبتنی بر اطلاعات کارگزار بازرگانی انگلیس و آمار سایرین است ، در عین حال که بازرگانی روسها از لحاظ حجم و کمیت نظرگیر بود میزان بازرگانی انگلیس در

خراسان از نظر قیمت برتری داشت. به سخن دیگر جمع کل میزان دادوستد بازرگانان خراسانی با بمبئی بمراتب از قیمت تمام کالاهائی که روسها وارد خراسان میکردند زیادتر بود. نمودار دیگر این گرایش از روی عواید گمرکخانه مشهد معلوم میشود. در سال ۱۳۰۷ ه عواید حاصله از گمرک را در مقابل ۵۰ هزار تومان اجاره کرده بودند که طبق تخمین کرزن دست کم سی هزار تومان از این حقوق گمرکی از واردات بندر عباس و بیست هزار تومانش از محل واردات روسیه و دیگر کالاهای وارداتی تأمین میشد.

ادعای کرزن در این زمینه کاملاً صحیح است زیرا از روی نخستین گزارشی که یکسال پس از دیدار وی از خراسان منتشر گردیده است میتوان به رقابت تجارتي این دو حریف پی برد. گزارش مزبور که بسال ۱۸۹۰ میلادی از طرف ژنرال کنسولگری نوبنیاد انگلیس در مشهد و به همت ژنرال مک لین (۱) منتشر گردید نشان میدهد که در خلال ۱۸۸۹ و ۱۸۹۰ میلادی (رجب سال ۱۳۰۶ تا اول شعبان ۱۳۰۷ ه. ق.) مجموع کالاهای وارداتی از هندوستان به خراسان ۸۴,۳۰۰ لیره و جمع کل کالاهای وارداتی از روسیه ۱۱۰,۴۰۰ لیره بود. تفاوت این دو رقم بیست و شش هزار لیره است و این مسلماً بمراتب کمتر از مبالغ زیادی است که از راه فروش چای سیاه چینی عاید بازرگانان انگلیسی میشد. بازرگانان انگلیسی معمولاً اینگونه چای را مستقیماً از چین خریده ابتداء به بمبئی حمل میکردند، و سپس کالای مزبور را در بازارهای مشهد و ترکستان میفروختند. بهر تقدیر از آماری که کرزن در سفرنامه اش ضبط کرده است چنین استنباط میشود که سه سال پس از ساختمان راه آهن ورای خزر روسیه (۲) میزان واردات روسیه به خراسان سه برابر و میزان صادرات خراسان بروسیه دو برابر شده بود. بر اثر این تحول خراسان دو باره مرکز مهمی برای صدور کالا به افغانستان گردید چنان که در سال ۱۳۰۷ ه واردات ایران از افغانستان به ۱۷,۳۰۰ لیره رسید و جمع کل صادرات خراسان به افغانستان از ۱۸,۳۰۰ لیره کمتر نبود.

دامنه نفوذ روسیه در خراسان

از خلال نوشته‌های جورج کرزن میتوان باسانی دریافت که آن دیپلمات ورزیده، آگاه، و ژرفکاو تا چه حد از هجوم روسیه بر خاک خراسان متوحش بوده است. به عقیده وی نفوذ روسیه باندازه‌ای زیاد بود که میتوانست بی چون و چرا موجبات عزل و یا نصب حاکم خراسان را فراهم آورد. اندکی پس از نخستین سفر کرزن، رکن الدوله «به علت آنکه هواخواه روس نبود» از کار برکنار و فتح‌الله خان صاحب دیوان که چندی زیر نظر ظل‌السلطان حاکم فارس خدمت میکرد به جایش منصوب گردید. در حالی که نویسندگان روس گرایشهای توسعه طلبانه دولت تزاری را اتهامی بی‌اساس میدانستند جهانگردی آگاه و با تجربه چون کرزن هرگز نمیتوانست باور کند که روسها پس از تصرف سرزمینهای پهناور آسیای مرکزی و نزدیک شدن به اترك چشم طمع بسوی خراسان ندوخته باشند. وی در این زمینه مینویسد:

«روسیه به آدمیزاده‌ای شباهت دارد که دریابانی شنی و غیر مسکون چادر زده و پرچینی میان وی و چراگاه بزرگی حایل باشد. هنگامی که چنین موجودی در آن سوی پرچین همه‌گونه خوراک برای خودش و علوفه برای چهارپایانش و آسایشگاه برای همه موجود میبیند، چسان میتواند از دام آن وسوسه بزرگ بجهد، پا را از پرچین فرا تر نهد و به سوی آن موهبت‌های بزرگ دست درازی نکند.» (۲۹)

کرزن با صمیمیت تمام ادعا میکند که انگلستان، بر عکس روسیه، امیال توسعه طلبانه نداشت بلکه میخواست وضع موجود را حفظ کند. بی‌گفتگو نظری به اسناد سیاسی محرمانه این عهد پژوهنده را مجاب میسازد که انگلستان صلاح کار خود را در حفظ منافع افغانستان، قدرت حکومت مرکزی ایران برای جلوگیری از تجاوز روسها بر مرزهای افغان و بالاخره سد کردن راه هندوستان میدید. طبیعی است که ایجاد خط آهن شرقی کمک به آباد شدن شهرهای خراسان میکرد و شکستن تفوق سیاسی و اقتصادی روس ببرکت رفاه افراد و توسعه بازرگانی و تمکن اقتصادی ممکن و میسر بود؛ اما نمیدانیم کرزن این معجزات را از کدام دولت یا ملت توقع

داشت ؟ و یا چگونه ممکن بود ناصرالدین شاه صرفاً به اتکای سخنان کرزن و یا دیپلماتهای انگلیسی مقیم تهران جلو نفوذ روس را بگیرد ؟ در حقیقت مسئله ای که این جهانگرد و نویسنده انگلیسی مطرح میکرد آن بود که در صورت هجوم روسیه بر خراسان در آغاز سده چهاردهم هجری قمری چه گونه واکنشی از طرف انگلستان و حکومت مرکزی ایران امکان داشت . شاید کرزن بخوبی میدانست که واکنش دولت ایران در چنین موقعی جز فریاد چیزی بیش نیست ؛ شاید وی آگاه بود که آلودگی انگلستان در اروپا و افریقا هرگز به آن دولت مجال جنگیدن با روسیه و یا فرصت مداخله در آسیای مرکزی و خراسان را نخواهد داد . شاید به همین سبب وی معتقد شده است که در آغاز سده چهاردهم هجری روسها نمیتوانستند بدون خالی کردن یک تیر و ریختن یک قطره خون سراسر خاک خراسان را متصرف گردند .

یکی از مهمترین علل بیعلاقگی مردم کشوری به استقلال و گردن نهادن بزیر زنجیر تسلط بیگانگان ، نفرت از بیدادگران داخلی است . چندتن از جهانگردان بیگانه ای که در دوران زمامداری پادشاهان قاجار از خراسان عبور کرده اند از نفرت شدید مردم نسبت به آنان سخن گفته اند . در سال ۱۲۳۸ هجری (۱۸۲۱ م .) بازرگان جهاندیده و ژرفکاو انگلیسی جیمس بیلی فریزر نوشت که در طول سفر از تهران تا مشهد آنچه بیش از هر مسئله در خاطرش اثر گذاشت نفرت شدیدی بود که افراد تمامی قشرهای اجتماعی ایران نسبت به خاندان قاجار در دل داشتند . فریزر در همه جا نام قاجار را با ستمگری ، سنگدلی و حق کشی قرین دیده بود ؛ و چنان که ژنرال مگره گور ۴۰ سال پس از سفر فریزر تأیید نمود وی مکرر از اطراف و اکناف خراسان بگوش خویش شنیده بود که قاجارها را دشنام میدادند . (۳۰) . شصت و هفت سال پس از سفر فریزر به گفته جورج کرزن مرور زمان و حکومت خشن ناصرالدین شاه آن گونه نفرتها را از بین برده بود و مردم خراسان مانند ساکنان دیگر نواحی ایران در عین حال که تسلیم محض بودند نسبت به پادشاه قاجار هیچگونه علاقه نشان نمیدادند . کرزن در این باره مینویسد :

« در صورت هجوم لشکریان روس بر خاک ایران ، به همان سان که احتمال نمی رود مردم علیه روسها قیام کنند جانفشانی آنان در راه حفظ تاج و تخت

قاجار نیز غیر محتمل است. فساد محض دستگاه حکومت که سالیان دراز مستمندان را از نعمت دادخواهی بی نصیب گردانیده ضمناً به مردم تعلیم داده است که اگر تغییر و تحولی در جامعه متضمن رهایی آنان از ورطهٔ مذلت باشد باید با سلسله جنابان آن تغییر و تحول دمساز گردند.» (۳۱)

بازپسین شاه‌های انحطاط

در حدود بیست سال پس از نخستین سفر جورج کرزن به خراسان هنگامیکه گذار دو مسافر دیگر علاقمند و جهان‌دیده : سرپرسی سایکس (۱) و ویلیامز جاکسون (۲) به همان صفحات اقتاد اوضاع سیاسی جهان بطور کلی ، و روسیه بویژه ، دستخوش تحول گردیده بود ؛ اما دخالت روسیه در ایران هنوز بمیزانی که جورج کرزن را متوحش ساخته بود وجود داشت. پرسپی سایکس که بعدها بواسطهٔ تألیف یک‌دوره تاریخ ایران شهرت بسزائی حاصل کرد ابتدا به سال ۱۹۰۵ میلادی (۱۳۲۳ هـ.) پا بخاک خراسان نهاد . یادداشت‌های مسافرتی‌های عدیدهٔ سایکس به خراسان اگر از لحاظ چندی پپای نوشته‌های جاکسون نمیرسد بی‌گفتگو از لحاظ چونی با پژوهشهای آن دانشمند امریکائی برابری میکند. جاکسون ، استاد ادبیات هند و اروپائی دانشگاه کلمبیا که دوسال پس از سفر سایکس ، در خلال سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ هـ بقصد پژوهشهای علمی به ایران سفر کرد مشهد را شهر جالبی نیافته است . وی مانند وامبری ، مگره‌گور ، کرزن و سایرین منظر عمومی شهر را از بالای بام خانه‌ها یکنواخت ، غم‌انگیز و زشت دیده است ؛ اما فراموش نمیکند که دیدن مشهد و زیارت تربت امام هشتم نهایت آرزوی هر شیعهٔ مؤمنی است . جاکسون هنگام سفر به مشهد بازپسین منزل کاروان را این سان وصف میکند :

« پس از آنکه حسن آباد را پشت سر نهادیم وارد راه پیچ اندر پیچی شدیم که از میان دره‌ها و از فراز کوههای بلندی میگذشت . پیش از آنکه به آبادی فخر داود برسیم در نقطه‌ای هوا سنج ما ارتفاع بیش از پنج هزار پا را نشان میداد . سرانجام به قریهٔ شلوغ شریف آباد رسیدیم . راه ورود باین دهکده از میان خرمنهایی از گل خشخاش میگذشت . از کنار نهرهای آب

۱ - Sir Percy Sykes ۲ - Williams Jackson

و از پهلوی گورستان بزرگی عبور کردیم. اینجا بازپسین توقفگاه مسافران پیش از رسیدن به نوک کوه بلندی است که زائران آن را تپه سلام مینامند و این کوه است که مشهد را از دیدگان بیکرارمؤمن از سفر فرسوده مستور میدارد.» (۳۲)

جاکسون جمعیت مشهد را شصت هزار نفر ضبط کرده و جز حرم حضرت رضا و بناهای پیرامون آستانه در سراسر مشهد حتی «یک عمارت» ندیده است که بگفته وی وصف آن ارزشی داشته باشد. نوشته‌های این دانشمند امریکائی که به هیچ وجه آلوده به غرض نیست داستان نابسامانی و بدبختی مردم تیره روز خراسان را تکمیل میکند. از این نظر مقایسه میان نوشته‌های جاکسون و دکتر دانالدسون که تقریباً بیست و پنج سال پس از جاکسون در خراسان اقامت داشته مغتنم است.

آغاز ترقی مشهد و نیمه سده چهاردهم

دکتر دوايت دانالدسون امریکائی (۱) به تفصیل داستان آخرین ویرانی شدیدی را که بر اثر گلوله باری توپخانه روس سال ۱۳۲۹ هـ بر آستان قدس رضوی وارد آمده بود بیان میکند. فراموش نکنیم که در این سال مداخله و کارشکنی روسیه برای متزلزل ساختن و از بین بردن اساس مشروطیت ایران بحدی رسیده بود که محمد علی میرزای مخلوع را وارد استرآباد کرده بودند و برادر وی سالارالدوله به تحریک روسها در مغرب ایران سرگرم برپا ساختن آتش فتنه بود. به گفته دانالدسون فتنه در خراسان بدین سان بروز کرد که گروهی غارتگر صحن مقدس حضرت رضا را در مشهد گرفته آنجا را قرارگاه خود ساختند و پس از تاراج دکانهای شهر با انتشار شب‌نامه‌هایی خود را از مخالفان مشروطیت خواندند. آتش فتنه و خطر غارتگری چنان مسئولان امور را پریشان خاطر ساخت که حاکم ناگزیر از روسها کمک خواست. دانالدسون در این باره مینویسد:

«ظاهراً به روسها اجازه داده شد تا در اعاده نظم کمک نمایند و آنها نیز از محل مناسبی در بیرون شهر، صحن و پیرامون حرم حضرت را بگلوله بستند. شدت آتشباری چندان بود که در خلال چند دقیقه‌ای خرابی زیادی برگنبد و بناهای

آستانه وارد آمد. تخمین زده‌اند که در حدود یکصد تن کشته شدند و بیشتر غارت گران پا بفرار نهادند. اغلب افرادی که بضرب گلوله از پا درآمدند هیچگونه تعلقی بگروه شورشی نداشتند. « (۳۳)

به شهادت دانالدسون مؤمنین در سراسر ایران شدیداً این بی‌حرمتی رانکوهیده شمردند و تا چند سال مرتباً سالگرد چنین رویداد شومی را با طعن و لعن برگزار میکردند و حتی گروهی معتقد بودند که هر بلائی پس از سال ۱۹۱۱ م. (۱۳۲۹ هـ) بر روسیه وارد آمد نتیجهٔ بی‌حرمتی و گستاخی سربازان نادانی بود که نه فقط به سوی گنبد حضرت رضا تیر انداختند بلکه چند روزی با چکمه‌های نجس خود صحن حرم حضرت را ملوث ساختند. (۳۴)

نوشته‌های دوايت دانالدسون در بارهٔ مشهد سال ۱۳۵۲ هـ (۱۳۱۲ خورشیدی) نموداری از آغاز ترقی مجدد شهر مشهد و رونق بازرگانی خراسان در نخستین سالهای تأسیس سلسلهٔ پهلوی است. به گفتهٔ این نویسنده از ۱۳۱۰ خورشیدی بواسطهٔ کوتاه شدن دست عناصر آزمند و مفتخور و ایجاد سازمانی اصولی عواید آستانه تدریجاً رو به افزایش نهاد. از سیاههٔ دقیقی درآمدها و هزینه‌های بازپسین سالهای زمامداری قاجاریه اطلاعی نداریم ؛ اما کاهش تدریجی درآمد ها را از روی دو رقمی که دانالدسون ضبط کرده است بخوبی میتوان استنباط کرد . طبق تحقیق این مسافر امریکائی که مبنی بر نوشتهٔ روزنامهٔ چمن چاپ مشهد مورخ سال ۱۹۲۳ م. بود در سال ۱۸۷۸ (۱۲۹۵ هـ) جمع کل درآمد آستان قدس از ۲۵۰٫۰۰۰ دلار تجاوز میکرد و حال آن که ۲۲ سال بعد در ۱۹۰۰ میلادی (۱۳۱۸ هـ) جمع کل عواید آستان قدس بموجب آمار دقیق رسمی فقط ۲۳۵۰٫۰۰۰ دلار بود .

در سال ۱۳۱۲ خورشیدی هنگامیکه دانالدسون از مشهد دیدن میکرد سرگرم مرمت و تجدید بنای مدرسهٔ میرزا جعفر بودند. خیال داشتند عمارت جدید را به کتابخانه و موزهٔ آستانه اختصاص دهند تا از آن پس مسافرانی که مسلمان نبودند و به مشهد میرفتند فرصت دیدن یکی از بزرگترین گنجینه‌های مشرق زمین را داشته باشند . قرار بود قالیها و قالیچه‌های نفیس کهنسال و جواهرات بیمانند ، قرآنهای خطی و تعداد زیادی از نسخه‌های نادر دست نبشته که تا آن هنگام در

خود صحن حرم حراست میشد طبق اصول صحیحی مرتب شود و در مد نظر قرار گیرد به علاوه فکر ایجاد کتابخانه عمومی بزرگی که مشتمل بر موضوعهای عمومی باشد تدریجاً قوت میگرفت.

این تجدید و تجدد با افزایش میزان داد و ستد و رونق بازار مشهد همگام بود ؛ و به گفته داندسون مشهد با صد وسی هزار نفر جمعیت ، بر اثر احداث راههای وسیع و هموار ، ساختمان خیابانهای عریض ، رواج وسائط نقلیه جدید میان مشهد و دیگر نقاط ایران ، روسیه ، افغانستان و هندوستان ؛ ایجاد بیمارستانها ، مدارس ، سینماها ، باغهای عمومی ، کتابخانه ها ، رستورانها ، منابع آب ، خطوط اتوبوسرانی ، موزه و بالاخره تأثیری بزرگ ، از همه لحاظ مقام چهارمین شهر ایران را احراز کرده بود . (۳۵)

کلید منابع و توضیحات فصل پنجم

- ۱ - ن. ک. به مجموعه یادداشتها و گزارشهای کاپیتان نیپیه ص ۲۰۴
- ۲ - » » کتاب واحه سرو - ادموند اودانوان ج ۲ ص ۸۳
- ۳ - » » » ج اول ص ۴۷۴
- ۴ - » » » » ص ۴۸۰ و ۴۸۱
- ۵ - » » » » ص ۴۸۴
- ۶ - » » » » ص ۴۶۶ و ۴۶۷
- ۷ - » » » » ص ۴۶۷
- ۸ - » » سلسله مقالات حسین سعادت نوری زیر عنوان سپهسالارها که از شماره مسلسل ۲۱۲ مجله یغما (اسفند ۱۳۴۴ ، تهران) ببعده منتشر شده است.
- ۹ - » » دومین سفر در ترکمان صحرا - لسار. مجله انجمن شاهی جغرافیائی ج ۵ - لندن ۱۸۸۳.
- ۱۰ - سوادى از این نقشه برای نخستین بار در مجلد پنجم جریان مذاکرات انجمن شاهی جغرافیائی لندن در ۱۸۸۳ میلادی به چاپ رسید .
- ۱۱ - ن. ک. به مبحث هریود در کتاب عمران منطقه خراسان . از نشریات دفتر فنی سازمان برنامه به ویژه از ص ۱۲ ببعده.
- ۱۲ - » » مطلع الشمس ج - ص ۳۶۰
- ۱۳ - » » کتاب «مقابله انگلیس و روس در آسیا» ص ۲۹۱ و ۳۰۱
- ۱۴ - » » » » » ص ۲۹۳
- ۱۵ - » » » » » ص ۲۹۴
- ۱۶ - » » مطلع الشمس ج ۲ ص ۳۷۲
- ۱۷ - » » مقابله انگلیس و روس ص ۲۹۴
- ۱۸ - برای آگاهی به جزئیات این ماجرا ن. ک. به کتاب بلوکوویل زیرعنوان سفر بدور دنیا چاپ پاریس
- ۱۹ - ن. ک. به مطلع الشمس ج ۲ ص ۳۸۳

- » - ۲۰ » مقابله انگلیس و روس ص ۳۶۲
- » - ۲۱ » » ص ۳۶۵
- » - ۲۲ » » ص ۳۶۷
- » - ۲۳ » ایران و مسئله ایران ج اول ص ۱۰۹
- » - ۲۴ » متن روسی ژنرال گورده کف زیر عنوان جنگ در خاک ترکمانان
ج ۴ فصل ۱۷ به نقل از کرزن در ج اول ص ۱۰۲
- » - ۲۵ » ایران و مسئله ایران ج ۱ ص ۱۵۳
- » - ۲۶ » » » ص ۱۶۹
- » - ۲۷ » » » ص ۱۸۱
- » - ۲۸ » » » ص ۲۰۸
- » - ۲۹ » » » ص ۲۱۷
- » - ۳۰ » کتاب سفر در خراسان ج ۱ ص ۲۵۳ همچنین ن. ك. به کتاب
سفرنامه فریزر فصل ۲۲
- » - ۳۱ » ایران و مسئله ایران ج اول ص ۲۱۹
- » - ۳۲ » از قسطنطنیه تا زادبوم خیام ص ۲۶۲
- » - ۳۳ » کتاب مذهب شیعه ، دانالدسون ص ۱۷۷
- » - ۳۴ » » » همان ص
- » - ۳۵ » » » ص ۱۸۷

فصل ششم
از بسط نام تانیشابور

فصل ششم

از بسطام تا نیشابور

اگر از جنوب غرب شهر کنونی گرگان خطی به سمت جنوب کشیده و آنرا تا ناحیه بسطام و شاهرود امتداد دهید تقریباً حدود غربی ناحیه کرد نشینی را بر روی نقشه معین کرده‌اید که تماسی آن ناحیه در دوران زمامداری فتحعلیشاه قاجار به کردستان شمال شرقی اشتهاار داشت. (۱) راهی که از گرگان آغاز و به شاهرود منتهی میشد از لحاظ سوق‌الجیشی نیز حائز اهمیت فراوان بود. جورج کرزن پس از مطالعات دقیق در جغرافیای ایران مدعی بود که اگر ارتشی بر این راه مسلط شود بی‌گفتگو خواهد توانست ارتباط خراسان را از دیگر نواحی ایران بکلی قطع کند (۲) از دوره‌های باستانی‌آسانترین راه دست یافتن بر این ناحیه از گرگان تا اردکان و از آنجا تا نیشابور گذشتن از سمنان و دامغان بود که در دوره ساسانی و پس از تسلط تازیان بر ایران دو مرکز مهم حکومت ناحیه کومس (یا قومس تازی زبانها) را تشکیل میداد. در دوران فرمانروائی خلفای عباسی ایالت کومس هم چنان روزه و آباد ماند چنان که حکمران این ناحیه همه ساله مبلغ یک میلیون و صد و پنجاه هزار درهم مالیات میداد. (۳)

در باره ریشه نام این ایالت بتوضیح درست و معقولی بر نمیخوریم. بعضی پنداشته‌اند که کومس در آغاز کوه مس بوده و این نام را بواسطه فراوانی کانهای مس برگزیده بودند (۴) و حال آنکه برخی از محققان پنداشته‌اند که مس باید به معنای مه و مهتر باشد و غرض از کومس کوه بلند تر و بزرگتر بوده است. (۵) بهر تقدیر ایالت کومس که تمامی دامغان، سمنان، شاهرود و بسطام را در بر میگرفته ظاهراً در حدود هشتاد فرسنگ درازا و شصت فرسنگ پهنا داشته است. از شهرهائی که بر سر راه سمنان و نیشابور قرار گرفته است پاره‌ای نسبتاً نوین یاد و

برخی دیگر مانند دامغان از لحاظ پیشینه تاریخی کم نظیر است. اینک با توجه به پیشینه تاریخی هر یک از این شهرها به نکات مهمی که در خلال صد و پنجاه سال گذشته از کلک پاره‌ای از جهانگردان بیگانه تراوش کرده است اشاره میکنیم و این کتاب را با شمه‌ای در باره جغرافیای تاریخی نیشابور چهارمین شهر خراسان باستانی پایان میرسانیم.

سمنان

سمنان یکی از کهنسال‌ترین شهرهای کومس بوده که پس از تسلط تازیان بر ایران همچنان شهرت و اعتبار خود را حفظ کرده است. در هجوم مغول و درایلغار تیمور خرابیهای وارده بر آن شهر نسبتاً زیاد نبود و اگر هم آسیبی دیده بود در دوران زمامداری فرزندان تیمور آن خرابیها جبران شد زیرا پاره‌ای از بزرگان و وزیران درباری از سمنان برخاستند. در دوره پادشاهی زمامداران صفوی و در عهد نادر نیز سمنان از رونق و آبادی نیفتاد. قلعه شهر که تا اواخر دوره قاجاریه جلب نظر میکرد از بناهای دوره نادری بود. در حدود یکصد و پنجاه سال پیش که جهانگرد و سوداگر انگلیسی جیمس بیلی فریزر از راه سمنان عازم نیشابور بود شصت و شش برج قلعه نادری را کاملاً سالم دیده بود. در آن هنگام (۱۲۳۸ هـ) ذوالفقارخان نامی از معتمدان فتحعلیشاه که به گفته مردم محل «مردی بغایت ستمگر و بی بند و بار» بود در نهایت کامرانی بر سمنان حکومت میکرد زیرا در حدود صد هزار تومان از مردم مالیات میستاند و سالانه فقط هفت هزار تومان تحویل خزانه شاه میداد.

در سمنان بناهای گوناگون عجیبی بچشم فریزر خورده است که بعضی از آنها را بسیار بزرگ و با شکوه و جالب دیده است. از آن جمله مسجد جامع شهر که در ۸۲۸ هـ در عهد شاهرخ فرزند امیر تیمور گورکانی بنیاد نهاده شده و گرمابه‌ای که پس از آن تاریخ بفرمان ابوالقاسم بابرخان ساخته شده است. فریزر بدو فرمان عهد صفوی که بر دو لوح سنگی در مسجد جامع نقش شده اشاره کرده است. میدانیم که یکی از این دو بتاریخ ۱۰۳۹ هـ در عهد سلطنت شاه صفی و دیگری در ۱۱۰۶ هـ در دوران زمامداری شاه سلطان حسین صفوی بر دیوار مسجد نصب گردیده که بموجب فرمان نخستین پاره‌ای از مالیاتها بر مردم بخشیده شده بود و بحکم دومی روسپی خانه، قمار خانه، چرس فروشی و شراب فروشی در سمنان ممنوع گردیده است.

در آغاز دوران زمامداری فتحعلیشاه هنگامیکه مسافر پا از دروازه‌های سمنان بیرون مینهاد و متوجه آهوان^(۱) میشد، زندگی پر دغدغهٔ مردمانی که در آن نواحی میزیستند و نا امنی جاده‌ها را وحشتناک میدید. فریزر در این باره مینویسد:

« در گذشته هر قدر این بخش از کشور ایران روزبه و آباد بوده است اکنون مسلماً از آن روزبهی و آبادانی نشانی نمییمنیم. از ظواهر شهر سمنان آثار تنگدستی پیدا نیست اما آنچه در ذهن مسافر اثر میگذارد نبودن ایمنی است. همه چیز بر زندگی پر دغدغه‌ای که ساکنان این ناحیه میگذرانند گواهی میدهد. هر قصبه یا قریه‌ای برای حفاظت ساکنانش دیوار دارد و همه جا مردم برای ایمنی متقابل گرد هم می‌آیند. کشاورزی نیز محدود به زمینهایست که پیرامون این اجتماعهای بدورهم تنیده قرار دارد. » (۶)

در خلال ده سالهٔ ۱۲۷۹ و ۱۲۸۸ ه. سه تن دیگر از جهانگردان انگلیسی یعنی ایست ویک، کاپیتن مارش و دکتر هنری بلیو نیز از سمنان گذشته و هر کدام شرح مختصری در بارهٔ مشاهدات خود بر جا نهاده‌اند؛ اما در میان نوشته‌های این سه تن نیز مطلب جالبی نمییمنیم. قدر مسلم این است که دورهٔ سلطنت محمد شاه و ناصرالدین شاه سمنان همچنان آباد بود و ارگ شهر بهمت بهمن میرزای بهاءالدوله یکی از پسران فتحعلیشاه ساخته شد. این ساختمان که دور آن به ۷۰۰ ذرع میرسید و چندین بنای با شکوه و دوازده برج داشت (۷) نمودار عهدی بود که مسلماً جمعیت شهر سمنان از بیست هزار تجاوز میکرد، و حال آن که در ۱۳۰۷ ه. کرزن باور نکرده است که سمنان صاحب شانزده هزار نفر جمعیت باشد. (۸)

دامغان

هنوز باستان شناسی چنانکه شاید و باید موفق برون کردن پیشینهٔ تاریک و کهن سال شهر دامغان نشده است؛ و اما میتوان ادعا کرد که در سراسر ایران کمتر شهری است که از لحاظ پیشینهٔ تاریخی با دامغان کوس برابری کوید. هوتوم شیندلر^(۲) افسر ورزیده و محقق علاقه‌مندی که سالها در خدمت ارتش ایران

۱ - دهی از شهرستان نیشابور

انجام وظیفه میکرد و همچنین چند تن دیگر از پژوهندگان به پیروی از وی ،
ویرانه‌های نزدیکی دامغان را همان شهر باستانی کومس دانسته‌اند که نزد جغرافی
نویسان یونانی به هکاتم پیلِس (۱) یا شهر صد دروازه اشتها داشته است . (۹)
جاکسون محقق امریکائی که در سال ۱۳۲۵ هـ برای نخستین بار از دامغان عبور
کرده است در باره ویرانه‌های دامغان باستانی چنین مینویسد :

«نخستین آثار آن شهر بزرگ باستانی را من بفاصله اندکی در جنوب دامغان
مشاهده کردم..... مردم محل این ویرانه‌ها را بخشی از شهر قدیمی
کومس میدانند. آنچه اکنون بچشم میخورد توده‌ای از دیوارهای خشتی
فروریخته است که گاهی چند پا زیر خاک فرو رفته و گاهی وزش باد توده‌هایی
از ریگ را در کنار آنها انبار ساخته است . هرچه گشتم نتوانستم اثری از
دیواری واقعی یا نوعی ساختمان سنگی در این ناحیه بیابم زیرا ظاهراً تمامی
ساختمانها از خشت بوده است..... مشهور است که در اطراف این
ویرانه‌ها آجرهای گبری فراوان پیدا شده و در زیر زمین کلاً به مجاری آب
و کاریزها برخورداند و این همه هتوم شیندلر را مجاب ساخته است که
این جا باید ویرانه‌های شهر باستانی کومس و شهر صد دروازه باشد.» (۱۰)

صنیع الدوله محل اصلی شهر باستانی کومس را در شش فرسنگی دامغان
در نزدیکی دهکده قوشه ضبط کرده است. در سال ۱۳۰۳ هـ. که وی از این ناحیه
عبور میکرد است آثار خرابه و تپه و دیوار و پاره آجر و شیشه و کاسه و کوزه‌های
سفالین فراوان دیده بود و ادعا میکند که به عقیده مردم ناحیه آنچه از دل زمین
بیرون می‌آمد تعلق به دوره‌های باستانی کومس داشت. (۱۱)

مسلماً دامغان در اوایل تأسیس سلسله قاجاریه ، و به ویژه در دوران
سلطنت فتحعلیشاه آسیب فراوان دید . آنچه جهانگردان بیگانه در سفرنامه‌های
خود نوشته‌اند مؤید این حقیقت بارز است. در بیست و ششمین سال پادشاهی فتحعلیشاه
قاجار که بازرگان انگلیسی جیمس بیلی فریزر از دامغان میگذشت شهر مزبور را
این سان وصف میکرد :

«دامغان اصولاً شهری بوده است به مراتب مهمتر از سمنان ؛ اما چون بیشتر
آماج ستمگریهای حاکم شده طبعاً انحطاط و ویرایش شدیدتر بوده است.

اکنون اگر مسافر بدقت براین شهر بنگرد جز ویرانه‌های متروک چیزی نمی‌بیند؛ گه گاه جان‌داری از میان این ویرانه‌ها بحرکت در می‌آید. بازار دامغان عبارت از چند دکان خشتی و گلی در زیر معبری سر پوشیده است. مشهور است که اکنون دامغان دو هزار نفر جمعیت دارد؛ اما به نظر من هرگز عده ساکنان این شهر به دو هزار نفر نمی‌رسد. در این جا به هر کس برخوردیم فریادش از دست ستمگری و اخاذی حاکم محل، ذوالفقارخان و پسرش مطلب خان به آسمان بلند بود.» (۱۲)

در حدود ۹ سال پس از دیدار جیمس بیلی فریزر لشکریان عباس میرزا که عازم هرات بودند از بخت بد ناگزیر شدند مدتی در این شهر درنگ کنند. ماندن چندین هزار تن سرباز بی جیره و موجب مسلماً لطمه جبران ناپذیری به اقتصاد شهر کوچکی چون دامغان وارد آورد و چنانکه جورج کرزن در قالب عباراتی عریان نوشته است آن سان که لشکریان عباس میرزا دامغان را ویران کردند هیچ آفت ملخی نمیتوانست به شهر مزبور خرابی و خسران وارد سازد. (۱۳) شایان توجه است که یکی از نویسندگان دانشمند دوره ناصری بی آنکه اعتنائی باین حقیقت تلخ داشته باشد، پس از وصف عظمت و آبادی دورانهای گذشته دامغان، تلویحاً علت انحطاط و خرابی شهر را وزیدن بادهای سخت میدانند، و عقیده دارند که وجود بادهای مردم را از ماندن در دامغان روگردان ساخت. فراموش نکنیم که با وجود همین بادهای سخت نزدیک به پایان دوره سلطنت ناصرالدین شاه دامغان مجدداً به آن درجه از رونق و آبادی رسیده بود که بداشتن جمعیتی در حدود ۱۳۰۰۰ نفر بر خود می‌بالید.

از بناهای تاریخی دامغان فریزر دو تا را به تفصیل شرح می‌دهد. از این دو یکی مسجد کاملاً ویرانی بوده که ظاهراً مدتی دراز پس از سفر فریزر به دست میرزا محمدخان سپهسالار اعظم مرمت گردیده و به مسجد جامع جدید دامغان معروف شده است. دیگری مسجد تاریخانه بوده است که در عهد فریزر هنوز خراب نشده بود، وجهانگرد انگلیسی‌چهل ستون، ایوان و مناری را که در کنار مسجد قرار داشته است دقیقاً وصف میکند. سایر جهان گردان این عهد نیز هر کدام در باره «گنبدی که شباهت به میل رادکان» داشته است مختصری نوشته‌اند.

این بنا چنانکه بعداً صنیع‌الدوله شرح داده است تعلق به سده چهاردهم هجری داشته است و جغرافی نویس مشهور عهد ناصری در باره آن مینویسد :

«این بنا در قسمت غربی بقعه امامزاده جعفر در میان باغی واقع ، ارتفاع آن پانزده ذرع با وجود قدمت زیاد بحال خود باقی است گویند صورت قبری مرتفع در میان آن هست و درون آن ساده است و زینتی ندارد ، بعضی از عوام بغلط اینجا را چهل دختران گویند.» (۱۴)

تاگ ، قرارگاه اسکندر مقدونی

جاکسون محقق ارجمند امریکائی خاطر نشان میسازد که قریه تاگ واقع در شش میلی شمال شرقی دامغان باید همان تاگه (۱) عهد اسکندر مقدونی باشد که مورخان یونانی مکرر از آن یاد کرده‌اند. به عقیده هوتوم شیندلر انتخاب چنین ناسی برای دهکده مزبور بواسطه وجود درختان تاگ فراوانی بوده که ظاهراً در این بخش از ناحیه کومس باستانی می‌روئیده است ؛ اما بنظر جاکسون که قول ابن فقیه همدانی را حجت می‌شمرد این نام ارتباط با طاق یا تونلی داشته که در زیر کوههای شمال شرقی دامغان احداث کرده بودند . (۱۵) در دوره‌های باستانی هنگامیکه مسافر از کومس به سمت شاهرود فعلی حرکت میکرد در فاصله شش میلی شمال شرقی به نخستین منزل یا توقفگاه طبیعی که تاگ بود میرسید . تصور می‌رود که در تابستان بسیار گرم سال ۳۳ ق. م . هنگامیکه اسکندر شهر صد دروازه را ترک گفت چندی در تاگ درنگ کرد. از نوشته‌های مورخ یونانی آریان چنین استنباط میشود که اسکندر لشکریان خویش را به سه بخش نمود . بخشی با بار و بنه از این راه که آسانترین راه به زادراکا تا (۲) (استرآباد یا گرگان عهد جدید) بود متوجه شمال شرقی ایران گردیدند . بخش دیگری از لشکریان اسکندر به فرماندهی کراتروس (۳) از سمنان ابتدا متوجه سوادکوه و سپس مشرق شدند تا سربازان مزدور یونانی را که در خدمت داریوش بودند تنبیه کنند . سومین و آخرین بخش ، مرکب از زبده‌ترین سواران سبک اسلحه ، بفرماندهی خود اسکندر ، از تاگ گذشته پس از طی کوتاهترین و ضمناً دشوارترین راهها رو به هیرکانیا یا مازندران نهادند تا نبرزان (۴) یکی از قاتلین داریوش را دستگیر سازند .

1 - Tagae 2 - Zadracata 3 - Craterus 4 - Nabarzanes

شاهرود و بسطام

این دوشهر بر کنار رود شاهرود قرار دارد که از کوه طالش و شاهکوه سرچشمه میگیرد. شاهرود شهر نسبتاً جدیدی است که در نوشته‌های جغرافیا نویسان نخستین سده‌های اسلامی از آن نامی برده نمیشود؛ اما شهر بسطام که تقریباً شش کیلومتری بالاتر از شاهرود، در میان دشت حاصلخیزی قرار گرفته است پیشینه کهن‌سالتری دارد. پاره‌ای از محققان، واز آزن جمله مارکوارت آلمانی (°) بنیاد شهر بسطام را مسبق به نخستین سده هجری میدانند. (۱۶) مسلماً این شهر در سده چهارم هجری در عهد اصطخری و مقدسی، دو تن از مشهورترین جغرافیا نویسان جهان اسلامی، شهر کوچک آبادی بوده است.

شاهرود در عهد صفویه دهکده‌ای بود که هیچگونه اهمیتی نداشت. نخستین بنای معتبری که در آنجا احداث گردید دژی بود که به هنگام هجوم افغانها و پس از آن تا سالیان دراز پناهگاه امنی از برای ساکنان شاهرود در برابر مهاجمان غارتگر شد. بنیاد گذار این دژ سرکرده یکی از قبیله‌های کرد امید علیخان بود که در شاهرود درگذشت و همانجا بخاکش سپردند. با هرج و مرج دوره نادری و جنگ‌هایی که در آغاز تأسیس سلسله قاجاریه در گرفت دهکده مزبور بکلی از رونق و اهمیت افتاد. از آنجا که شاهرود موقعیت سوق‌الجیشی مهمی داشت در عهد سلطنت فتحعلیشاه دو باره رو به ترقی نهاد. محمد صالح خان عرب حاکم بسطام و شاهرود دیواری به دور شهر کشید که درازای آن به هزار و ششصد ذرع بالغ گردید. در سال ۱۲۳۸ هجری اندکی پس از این نخستین کوششهای محمد صالح خان عرب، جهانگرد و بازرگان انگلیسی جیمس بیلی فریزر که گام بدرون این شهر نو بنیاد نهاد شاهرود را شهر نوپائی روزبه و آباد دیده است. فریزر مینویسد:

« بازار شاهرود..... از همه جهت ضروریات زندگی را تأمین میکند و همه گونه کالا در این شهر یافت میشود. شاهرود باغهای پر میوه و کشتزارهای بارور خرمی دارد. پیرامون این شهر دهات پر جمعیتی قرار گرفته است. عده ساکنان این شهر را چهار تا پنج هزار نفر دانسته‌اند. از این رقم دوهزار نفرشان تفنگچی‌اند که معمولاً برای پاسداری شهر در درون دژ شهر اقامت دارند.» (۱۷)

طبق پژوهشهای فریزر جمع کل مالیات شاهرود و توابع آن دو هزار و پانصد تومان نقد و دو هزار و ششصد خروار گندم بود و چون هر هشت من گندم یک ریال ارزش داشت بهای این گندم در حدود چهار هزار تومان و بدین سان جمع کل مالیات شاهرود شش هزار و پانصد تومان میشد. از این محل محمد صالح خان تمامی هزینه زندگی و نگهداری دو هزار تنگچی را که هزار نفرشان از قبیله‌های عرب بودند میپرداخت و بقیه را خرج رفاه مردم و آبادانی شاهرود میکرد. به گواهی فریزر مردم شاهرود همگی از مهربانی، دادگستری، میانه روی و مردم نوازی محمد صالح خان تمجید میکردند.

نوشته‌های فریزر در باره شاهرود از آن لحاظ برای پژوهنده و دانشجوی تاریخ جالب است که سرپوش از روی مهمترین تضادی که در جامعه ایرانی عهد قاجار وجود داشت بر میدارد. شاهرود شهر نو بنیادی بود که پادشاه قاجار علاقه به آبادانی آن نشان میداد و حکومت آنرا در دست مردی نهاده بود که انگیزه‌اش در اداره امور شهر سود جوئی و آزار رسانی نبود. نتیجه آن که هر رنجبری میتوانست ضروریات زندگی را بهای ارزانی تأمین کند. ارزانی بهای کالاها را باید از آنجا قیاس گرفت که بگفته فریزر اگر برای اداره یک عائله چهار نفری بمقدار کافی گوشت، برنج، روغن، شیر، تخم مرغ، نان و هیزم برای افروختن آتش خریده میشد بهای همه این اقلام از یک ریال (یا هجده پنس انگلیسی) کمتر بود. نکته جالب آنکه فریزر از زمستان سخن میگوید، یعنی هنگامیکه خواربار ارزان تمام نمیشد و ناظر خرج آن سوداگر جهان‌دیده «نه صرفه جوئی میکرد و نه آدمی زیاده از حد امین بود». (۱۸)

هنگامیکه فریزر بدین سان از آبادی شاهرود و رفاه ساکنانش سخن میگفت در بسطام کهنسال جز توده‌های ویرانه و کشتزارهای کوچک چیز دیگری بچشم نمیخورد. جمعیت بسطام به گواهی جهانگرد انگلیسی از سیصد تا چهار صد نفر بود و به همین سبب بسطام را کوچکتر و بی اهمیت‌تر از دهکده‌های مجاور می‌شمردند (۱۹). بسطام از لحاظ بناهای تاریخی به ویژه مزار عارف بزرگ شیخ ابویزید (مشهور به بایزید) بسطامی در نظر فریزر جالب بوده است. وی خاطر نشان می‌سازد که اکثر بناهای شهر از سده هشتم هجری یعنی خلال سالهای ۶۹۹ و

۷۰۲ هـ. است (۲۰). در آن تاریخ در مقبره و روی گنبد مجاور ترکهای دیده میشد که راهنمای فریزر آنها را از زمانهای پیشین دانسته بود. در سفرنامه این سوداگر دقیق و علاقه‌مند شرح مفصلي درباره این بناها و همچنین مزار محمد بن جعفر صادق آمده است. در باره مناره معروف بسطام فریزر چنین مینویسد:

« وصل به مسجد مناره‌ای است که آن را بایزید نامند زیرا معتقدند که چون شخص بر نوک آن مناره بایستد و بنام شیخ بایزید مناره را به جنبیدن دستور دهد تمامی بنا بیدرنگ می‌جنبد. علت جنبیدن آن است که مناره را از آجرهای بسیار نازکی ساخته‌اند تمامی آن بین چهل تا پنجاه پا ارتفاع دارد با آن که یک سو متمایل است هنوز بی آنکه به استحکام بنا لطمه‌ای وارد آمده باشد بر جا مانده است و از لحاظ تزیینات شباهت به مناره‌های دامغان و سمنان دارد. (۲۱)

سخنانی که جاکسون، محقق امریکائی نزدیک به صد سال پس از سفر فریزر هنگام دیدن بناهای تاریخی بسطام گفته است ما را به اهمیت وارج هنری این ساختمان‌ها واقفتر میسازد؛ چه به عقیده جاکسون با تمام تفاوت‌هایی که در بناهای مختلف بسطام وجود دارد معماران و هنرمندان ایرانی توازن و تناسبی را مراعات کرده‌اند که تمامی اجزاء را هم آهنگ کرده و مجموع آنها را از لحاظ هنری جالب ساخته است. (۲۲) شایان توجه است که صدسال پس از فریزر انگلیسی ویلیام جاکسون مناره جنبان بسطام را همان سان دلپذیر، باشکوه و بی عیب دیده است و چند سالی پس از جاکسون، فردریک زاره باستان‌شناس آلمانی منار مزبور را « عالی‌ترین نمونه هنرمعماری اسلامی در سده ششم هجری » خوانده است. (۲۳)

اسطاط تدیجی بسطام و ترقی ناگهانی شاهرود

چنانکه گفته شد ترقی شاهرود از هنگامی آغاز گردید که مشاوران فتحعلیشاه به اهمیت سوق العیسی آن منطقه پی بردند. این امر نیز طبعاً بزبان بسطام تمام شد. شاهرود بر سر شاهراهی قرار داشت که نه تنها نواحی غرب ایران را بخراسان متصل میکرد بلکه قرارگاهی طبیعی برای گذشتن از گردنه‌های بلند و آسان شاهکوه

و رسیدن به گرگان و کرانه‌های جنوب شرقی دریای خزر بود. آرثور کانالی افسر نامدار انگلیسی که در زندان امیر بخارا درگذشت هنگام درنگ در شاهرود بسال ۱۲۴۶ هـ. (ژوئن سال ۱۸۳۰ م.) از آبادی روز افزون و رونق تدریجی بازار تجارت شاهرود سخن میگوید. به گفته کانالی تا آن سال شاهرود صاحب هزار و دویست خانه، چندین کاروانسرا و سیصد دکان شده بود. تمامی ناحیه شاهرود و بسطام چهار هزار سرباز پیاده در ارتش شاه قاجار داشت که مقرری سالانه هر کدام از آنان هشت تا ده تومان بود و آنها را بهترین سربازان ارتش قاجار میدانستند. البته یکی از منابع درآمد تهیه خواربار و علوفه برای کاروانها و تأمین نیازمندیهای زائران مشهد حضرت رضا (ع) بود که هشت ماه سال از آغاز فصل بهار به بعد مرتباً از شاهرود میگذشتند و همه ساله عده آنها به شصت هزار نفر میرسید. (۲۴)

کاپیتان نی‌پیه که بسال ۱۲۹۱ هـ. یعنی چهل و پنج سال پس از کانالی ضمن سفر از نیشابور به تهران، شاهرود را در اوج قدرت ناصرالدین شاه دیده است رونق بازار شهر و رفاه مردم را میستاید. در آن هنگام شاهرود هشتصد خانه و سیصد دکان، چهار کاروانسرای معتبر و دو گرمابه عمومی داشت و با آن که سه سالی بیش از قحطی وحشتناک عهد ناصری نمی‌گذشت هنوز جمعیت شهر مزبور به چهار هزار نفر میرسیده است. نی‌پیه درین باره مینویسد:

«از بسطام که رو به جنوب نهم راه از میان تپه‌های کوتاه سنگی گذشته به شاهرود منتهی میشود. شاهرود در دامان تپه‌ها قرار گرفته است و دور تا دورش باغها و تاکستانهای وسیع بچشم میخورد. این شهر در حدود هشتصد خانه دارد. دیوار شهر آنقدرها ضخیم نیست و برجی برای دیده بانی ندارد. با وجودی که قحطی به همه جا لطمه زده است شاهرود و دهات اطرافش را آباد و مردمان این ناحیه را بغایت روزبه دیدیم. مردم پوشاکهای نسبتاً خوبی بر تن داشتند و ظواهرشان حکایت از تندرستی میکرد. یقین دارم اگر خشکسالی بروز نکند و مردم این نواحی همچنان از هجوم ترکمانان ایمن مانند در آینده از رفاه بیشتری برخوردار خواهند بود.» (۲۵)

نوشته‌های جهانگردان دوره‌های بعد و از آن جمله کرزن، جاکسون و پرسی سایکس مؤید ملاحظات کاپیتان نی‌پیه است. کرزن در حدود شانزده سال

پس از نی‌پیه شرح مفصلی در باره ترقی و اهمیت سوق الجیشی شاهرود بیان کرده و جمعیت شهر مزبور را پنج هزار نفر دانسته است (۲۶) و خوشحال است از آن که مانند اودانوان در این شهر نویناد از نیش شب‌گز یا غریب‌گز مستأصل نشده‌است. شانزده سال پس از سفر کرزن نیز ظاهراً حال به همین منوال بود زیرا پرسی سایکس که در سال ۱۳۲۳ ه. از شاهرود میگذشت آبادی، رونق بازار و اهمیت روزافزون شهر مزبور را میستاید. گرچه مرکز فعالیت بازرگانان به کوی نوینادی در خارج دروازه مشهد منتقل گردیده بود و کویهای قدیمی شهر ویرانه به نظر میرسید، شاهرود مقام واقعی خود را بر سیل انبار پنبه خراسان و مرکز مهم صادراتی شرق و غرب ایران حفظ میکرد.

سبزوار

پاره‌ای از جهانگردان بیگانه و از آن جمله جیمس بیلی فریزر هنگام دیدن منار خسروگرد و ویرانه‌های آن، چنین پنداشته‌اند که در حدود سده هفتم هجری خسروگرد و سبزوار وصل یکدیگر بوده و شهر واحدی را تشکیل میداده است (۲۷). نوشته جغرافیا نویسان مشهور اسلامی به ویژه مقدسی و اصطخری نه تنها مؤید این مطلب نیست بلکه نشان میدهد که حداکثر دو و حداقل یک فرسنگ میان خسروگرد و سبزوار فاصله بوده است. به احتمال کلی خسروگرد که مهمترین ناحیه ایالت بیهقی بود در آغاز مورد هجوم ترکان غز قرار گرفت و آنچه از زیر شمشیر و سم اسبان آن مهاجمان سنگدل و درنده خو سالم بر جا ماند بدست سپاهیان سلطان محمد خوارزمشاه از بین رفت.

در باره پیشینه تاریخی خسروگرد و سبزوار اطلاع دقیقی نداریم. با آن که اولی را منسوب به عهد خسرو نخست مشهور به انوشیروان عادل (۵۳۱ م- ۵۷۹) و تاریخ بنیاد دومی را حدود سیصد میلادی یا آغاز تشکیل سلسله ساسانی دانسته‌اند بدبختانه در میان باقیمانده نوشته‌ها و آثار ساسانی خبری نیست که دلالت بر چنین موضوعی کند. در واقع اطلاعات ما در باره رونق و آبادی شهر سبزوار از پایان دوره زمامداری سلجوقیان و آغاز قدرت دودمان سربداران شیعی مذهب است که مدت چهل و پنج سال شهر سبزوار را پایتخت خود ساخته بودند و سرانجام قلمرو آنان بچنگ تیمورگورگانی افتاد (۷۸۳ ه و ۱۳۸۱ م). از جمله

یادگارهای عهد سربداران مسجد جامع و قلعه شهر سبزوار از بناهای امیروجیه‌الدین مسعود سربداری بود که کمابیش از هجوم سپاهیان تیمورگزندی ندید. اما خود مردم سبزوار در برابر شمشیر مهاجمان تیموری از ایمنی همانندی برخوردار نشدند. رفاه و آسایش سبزواریان در عهد صفویه زودگذر بود چه با هجوم افغانها، سبزوار، آن دژ کهنسال تشیع لطمه فراوان دید، و بسیاری از مردمانش کشته شدند. با آن که نادر شاه به آسانی سبزوار را از چنگ افغان‌های بیرون آورد؛ اما لطمه‌های وارده چنان جانکاه و بنیاد برافکن بود که دیگر سبزوار نتوانست تا عهد فتحعلیشاه قاجار کمر راست کند. فریزر که در ۱۳۳۸ هـ از سبزوار گذر کرده است چنین مینویسد:

«از دوره صفویه تا چند سال پیش که اللهیار خان مزیانی شهر کنونی سبزوار را بنیاد نهاد ظاهراً هیچکس در این ناحیه زندگی نمیکرد. اللهیار خان به تعمیر قلعه و باره و برجهای شهر مبادرت جست و مردم را تشویق کرد که به سبزوار رو آورند و برای خود خانه بسازند (۲۸). اگر سخنان کلاتر این محل اعتماد کردنی باشد باید سبزوار امروزی هزار خانه مسکونی داشته باشد؛ اما بنظر من پانصد خانه در این شهر بیشتر یافت نمیشود زیرا ساکنان شهر از دو هزار نفر تجاوز نمیکند.» (۲۹)

فریزر بیش از بیست یا سی دکان در سبزوار ندیده بود که اکثر آنها خواربار، کفش و کلاه و پوشاک میفروختند و رویهمرفته بهای کالاهای مصرفی در آن شهر فوق‌العاده ارزان بود. هنگامیکه فریزر از سبزوار میگذشت شهر مزبور دو حاکم داشت. یکی پیرمرد محترمی موسوم به «محمد خان حاجی‌لر» که سیصد تومان در سال حقوق میگرفت و معمولاً دویست نفر تفنگدار در اختیار داشت. دیگری «محمد تکه خان قاجار» که فریزر وی را مانند بسیاری از خوانین ایل مزبور مرد ابله، سبک سر و مغروری دیده بود. طبق نوشته جهانگرد و سوداگر انگلیسی از تمامی ناحیه سبزوار سی هزار تومان مالیات نقدی و جنسی میگرفتند؛ اما مشهور بود که خان قاجار صرفنظر از مالیات دولتی مبلغی زیادتر از سی هزار تومان برای هزینه‌های شخصی خودش از مردم میگرفت.

سبزوار، آن کانون تعصب شیعی که در واقع به همت اللهیار خان قلیچی مشهور به اللهیار خان یاغی از نو بصورت شهر درآمد و چند سالی پس از آباد شدن مجددش طبق نوشته فریزر صاحب دو هزار نفر جمعیت بود، چنان بسرعت ترقی کرد که پس از پنجاه سال در حدود سی هزار نفر سکنه داشت و از شهرهای پر جمعیت خراسان شمرده میشد. سبزوار در قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ ه. لطمه و زیان فراوان دید چنان که جمعیت شهر به یک سوم یا ده هزار تن کاهش یافت (۳۰). بیست سال پس از آن قحطی وحشتناک، هنگامی که سبزوار یکی از مراکز مهم ترویج افکار و عقاید بایان گردیده بود (۳۱) بگواهی جورج کرزن جمعیت آن شهر به هجده هزار نفر بالغ میشد. در آن عهد یعنی شش یا هفت سال پیش از کشته شدن ناصرالدین شاه موافق نوشته هوتوم شیندلر سبزوار یازده محله، چهار دروازه، نه گرمابه بزرگ، هفت کاروانسرا و در حدود پانصد دکان داشت. جالب آن که بیست سال بعد (۱۳۲۵ ه.) جاکسون امریکائی جمعیت سبزوار را کمتر از ده هزار نفر نمیدانست و از رونق بازار تجارت و اهمیت روز افزون شهر مزبور سخن میگفت. محقق امریکائی مزبور سبزوار را این سان وصف کرده است:

«سبزوار بشکل مربع مستطیل و برگرد آن دیواری از خشت خام است که در زیر آن خندقی قرار دارد. درازای دیوار به یک میل و پهنای آن به نیم میل میرسد. در سمت شمال شهر ساختمان ارك جلب نظر میکند که عمداً شالوده آنرا در جای بلندی ریخته اند و بنائی که قبلاً در آنجا بوده مسلماً قدمت فراوان داشته است.» (۳۲)

جاکسون هنگام ورود به سبزوار باغهای پیرامون شهر را بسیار خرم و دلپذیر اما خود شهر را خشک و پرگرد و خاک دیده است. ظاهراً اندکی پیش از ورود وی به سبزوار کارخانه ای برای پنبه ریزی دایر شده بود و انتظار میرفت که این صنعت در بالا بردن پایه زندگی گروهی از مردم شهر مؤثر باشد. این جهانگرد امریکائی مانند بسیاری از مسافران نامداری که قبل از وی به خاک سبزوار قدم نهاده بودند دو مسجد بزرگ و دو تا از مدارس شهر را تنها ساختمان های جالب سبزوار دانسته است.

جاکسون مسجد جامع سبزوار، از بناهای عهد زمامداری سرداران را یکی از زیباترین بناهای این شهر شمرده و مضمون فرمانهائی را که بر لوحه های

سنگی در این مسجد کنده شده است توضیح می‌دهد. ازدو فرمان عهد صفوی، نخستین آنها بخط نستعلیق از دوران پادشاهی طهماسب اول است که بموجب آن گورکنان و مرده‌شویان از گرفتن دستمزد معاف گردیده‌اند و دومی بتاریخ ۱۱۳۶ هـ. از طرف طهماسب میرزا یا طهماسب دوم جانشین شاه سلطان حسین است که بموجب آن مقرر میدارد تا حکام سبزوار و بلوک تابع آن به عذر «پیشکش ورود و تلافی» حتی یک دینار و یک من بار از مردم نستانند و به سبزواریان مزاحمت نرسانند. ناگفته نگذاریم که این گشاده دستی در واقع تاوان خسارتهائی بود که دو سال پیش از آن تاریخ، یعنی در خلال ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ هـ. از جانب افغانها و اوزبکان بر شهر سبزوار و مردم بی‌پناه آن وارد آمده بود.

بیرون شهر سبزوار بفاصله یک فرسنگی یا در حدود چهار میلی مغرب شهر کنونی جاکسون و قبل از وی کرزن، هر دو میل یا منار خسروگرد را ساختمان بسیار جالبی دیده‌اند. منار خسروگرد که ظاهراً تعلق به دوره سلجوقی دارد و به سال ۵۰۰ هجری در عهد امارت سنجر بنا شده است بعضی از مسافران و جهانگردان بیگانه را دچار اشتباه ساخته است چنانکه پاره‌ای از آنها از روی بی‌اطلاعی منار مزبور را متعلق به عهد خسرو اول دانسته‌اند. (۳۳) این منار به بلندی بیست و نه ذرع با سکویی به عرض، طول و ارتفاع تقریباً پنج ذرع در یک کیلومتری جنوب قریه خسروگرد قرار دارد. فریزر در سال ۱۲۳۸ هـ. و صنیع‌الدوله در ۱۳۰۳ هـ. شرح مفصل و دقیقی از خرابه‌های خسروگرد برجا نهاده‌اند. از مقایسه نوشته‌های این دو محقق بخوبی میتوان دریافت که در عرض ۶۵ سال در ویرانه‌های مزبور هیچ تغییری روی نداده بود. صنیع‌الدوله در این باره مینویسد:

«در دوست قدمی قریه خسروگرد قلعه خرابه مدور چهار برجی دیده میشود. قطر قلعه یعنی طول فضای آن صد قدم در صد قدم است. محققاً این قلعه ارك شهر خسروگرد و سه طبقه بوده است. این قلعه در شمال منار مزبور و قریه خسروگرد در شمال قلعه میباشد، و در طرف شمال قریه تپه بزرگی است که خرده آجر و سفال روی آن ریخته‌اند. میگویند این جاقاره خانه بوده است.» (۳۴)

چهار منزل وحشتناک: از میان دشت نافرمان

از هنگامیکه اساس سلطنت صفویه متزلزل گردید بازرگانان و زائران که از جنوب و مغرب ایران از راه شاهرود متوجه خراسان بودند بیش از پیش سفر به مشهد را کاری خطرناک دیدند. فریزر، ژنرال فریه و اودانوان مکرر از خطر هجوم ترکمانان و سایر راهزنانی که میان شاهرود و مزینان فعال بودند سخن میگویند؛ اما جورج کرزن نخستین جهانگرد بیگانه‌ای است که منازل چهارگانه بین شاهرود و مزینان را «چهار منزل وحشتناک» نامیده است. این چهار منزل حین سفر از شاهرود به سوی نیشابور بترتیب عبارت از میان دشت، الهاک، عباس‌آباد، صدرآباد بود و فاصله مزینان تا میان دشت از یازده فرسنگ تجاوز نمیکرد. در طول راه همیشه روز و شب، در هر پیچ و خمی و در پشت هر صخره‌ای خطری در کمین کاروانیان نشسته بود و همیشه امکان داشت که در یک چشم برهم زدن دزدان ترکمان از کوه سرازیر شده مال کاروانیان بیگانه را چپاول کنند و خود آنها را باسارت دستگیر سازند. این خطر تا اواخر دوران سلطنت ناصرالدین شاه وجود داشت و چنان که جورج کرزن نوشته است تا سال ۱۳۰۷ ه. و به احتمال قوی در طول بیست و پنج سال اول سده چهاردهم هجری «هرماه دو بار گروهی از سربازان پیاده مجهز به شمشال و دسته‌ای از سربازان سوار که یک عراده توپ قدیمی را با خود میکشیدند» در طول راه میان شاهرود و مزینان بگشت و پاسداری مشغول بودند. (۳۵) چنانکه بیشتر جهانگردان بیگانه اشاره کرده‌اند عاملی که در این راه پر خطر از رنج سفر کاروانیان میکاست وجود کاروانسراهای بزرگ و مجهزی بود که بعضی از آنها مانند کاروانسرای با شکوه میان دشت گنجایش صدها نفر مسافر را داشت. بگفته مسافر جهان‌دیده‌ای این کاروانسراها، برای مسافران در هر فصلی از سال به ویژه در زمستان بقدری مفید بود که هرچه از مزایایش میگفتند اغراق نبود. (۳۶) در پنج فرسنگی میان دشت دهکده یا قلعه عباس‌آباد قرار داشت که برای نخستین بار بفرمان شاه عباس بزرگ بنیاد نهاده شد و در عهد پادشاهی وی قرارگاه گروهی از مهاجران گرجی گردید. دشواریهای زندگی در اقلیمی نا مساعد، سرزمینی دور افتاده، بی آب و علف و خطرناک بامزاج این نو خراسانیهای غیور سازگار نبود

و بطوریکه فریزر شرح میدهد در سالهای اول زمامداری فتحعلیشاه باقیمانده گرجیان عباس آباد بسختی و تنگدستی روزگار میگذراندند و بیاد سالهایی که پدرانشان در سرزمین گرجستان در عین رفاه و شادمانی میزیستند حسرت میخوردند. از عده ساکنان دهکده عباس آباد اطلاع دقیقی نداریم. پاره‌ای از محققان عده مهاجران اصلی را چهل خانوار ضبط کرده‌اند. (۳۷)

هنگام سفر از میان دشت به عباس آباد چشمان مسافر کراراً بر توده‌های بزرگی از تقاله سنگ مس میافتاد که بگواهی فریزر یادگار دوران استفاده از کانهای مس این ناحیه بود. ظاهراً استخراج مس از کانهای این ناحیه تا پایان عهد زمامداری افشاریه رواج داشته است و این نکته را پرسی سایکس نیز تأیید میکند. (۳۸) دو فرسنگ پس از عباس آباد مسافر به قلعه صدرآباد میرسید که از بناهای میرزا آقاخان نوری بود و پس از طی سه فرسنگ و نیم قریه مزینان قرار داشت. قلعه قدیمی مزینان به همت اللهیار خان قلیچی مشهور به اللهیارخان‌یاغی ساخته شده بود و هنگامی که فریزر برای نخستین بار از این ناحیه عبور میکرد آنجا را آباد و صاحب برج و باروهائی محکم میدید. ده سال بعد که بنیادگذار شهر جدید سبزوار بواسطه مخالفت با خط مشی فتحعلیشاه سربشورش برداشت تمامی آبادیهای مزینان بضرر گلوله توپهای عباس میرزا با خاک یکسان گردید و اندکی پس از آن تاریخ سیل بزرگی نیز آثار خرابیهای وارده را از نظر پنهان ساخت. ناگفته نماند که چون در هجوم لشکریان عباس میرزا سیل بندهای مزینان شکسته شده بود از آن پس دیگر هیچ دژی در ده مزبور دوام نیاورد، چنان که قلعه نوبنیاد سال ۱۲۸۹ هـ. را آب برد و بنائی که بعداً در آغاز سده چهاردهم هجری ساخته شده بود بهمان سرنوشت دچار گردید.

رُباط زعفرانیه

هنگامیکه مسافر از سبزوار قدم بیرون نهاده متوجه نیشابور میشد ابتدا از نزول آباد با صفاترین دهکده بیهق باستانی میگذشت و در سه فرسنگی قریه سنکابدر که در مرز میان سبزوار و نیشابور قرار داشت به زعفرانیه یا رباط زعفرانی میرسید. نخستین کاروانسرای زعفرانی ظاهراً تعلق به عهد صفویه داشته است.

در باره بنیادگذار این ساختمان اطلاع درستی در دست نیست. آن چه در دوران نادری و آغاز سلسله قاجار برسر زبانها بوده و در نوشته های فریزر و خانیکف منعکس گردیده (۳۹) و بعدها کرزن نیز آنرا تکرار کرده است جنبه افسانه دارد. خلاصه داستان آن است که کاروانی از شتران با بار زعفران عازم مشهد بود که ناگهان در این محل شتری به گل و لای فرو رفت و بارش سرنگون شد. بنیادگذار کاروانسرا که یکی از بازرگانان مشهور و خیر خواه خراسان بود تمام بارها را خرید و دستور داد تا زعفرانها را با مصالح ساختمانی درهم آمیختند و در بنای کاروانسرای بزرگی بکار بردند. به پاداش این بلند نظری خداوند نیز خاک اطراف آن رباط را زر کرد و سالیان دراز آن سوداگر و بازماندگانش در عین روزبهی و کامرانی روزگار میگذراندند. جیمس بیلی فریزر، سوداگر انگلیسی نخستین مسافر بیگانه است که شرح دقیق و جامعی از این کاروانسرای کهن سال بجا نهاده است. در آغاز تشکیل سلسله قاجار رباط زعفرانی نه تنها از لحاظ بزرگی و وسعت بنا مشهورترین کاروانسرای ایران بود بلکه بواسطه نزدیکی با خط سیر راهزنان و تر کمانان غارتگریکی از وحشتناکترین منازل بین راه تهران و مشهد محسوب میشد. این بنای بزرگ و دهشتناک، یکه و تنها در میان دشت پهناوری قرار داشت. فریزر در باره آن چنین مینویسد :

« رباط زعفرانی تنها بنائی است که در جلگه مزبور قرار دارد و به همین سبب نیز از همه سو بفاصله بسیار زیادی بچشم میخورد. به هنگام سفر با آن که سوار پیوسته به آن کاروانسرای کهن سال نزدیک میشود اما چنین مینداند که هرگز بمقصد نخواهد رسید و چون سرانجام سفر به پایان میاید مسافر گوئی به ویرانه بسیار بزرگی از دوران اساطیری رسیده است و چنین مینداند که آنجا قرارگاه جاودانی ارواح پلید بوده است نه جای زیستن آدمیان. نزدیکی کاروانسرا کشتزارها و درختانی به چشم نمیخورد فقط ده کوچکی واقع است که ساکنانش به صدوپنجاه نفر میرسند. این ده بامر دولت آباد شده است تا حداقل ضروریات زندگی را در دسترس مسافران بگذارد. » (۴۰)

در عهد فریزر ظاهراً بخشی از این کاروانسرای بزرگ ویران گردیده و بخش دیگر قابل استفاده بود؛ اما بطوریکه فریزر و خانیکف هر دو خاطرنشان

ساخته‌اند بیشتر کاروانیان رباط زعفرانی را پناهگاه و میعادگاه راهزنان میدانستند و تا آنجا که امکان داشت از اقامت در آنجا خودداری می‌ورزیدند. به گفته فریزر مسافر در زعفرانیه هرگز احساس ایمنی نمی‌کرد زیرا هر آن خبر می‌رسید که ترکانان در کمین‌اند و یا گروهی راهزن خود را در بناهای ویران و یا سوراخها و گودالهای اطراف رباط پنهان ساخته‌اند. به همین سبب کاروانها و قافله‌هایی که در اثنای شب به زعفرانیه می‌رسیدند بدون درنگ خود را به درون قلعه می‌رسانیدند تا از این گونه خطرهای ایمن باشند و دست کم خواب راحتی بکنند. فریزر و خانیکف، که سی و شش سال پس از سفر سوداگر انگلیسی ویرانه‌های رباط زعفرانی را دیده است، هیچکدام از طرح اصلی بنا و ساختمانهای مختلف این کاروانسرای بزرگ سخن نمی‌گویند. در سال ۱۲۳۸ ه. هنگامی که فریزر در این محل بود رباط مزبور را چندان ویران یافته بود که توصیف بخشهای گوناگون آن را دشوار میدید. ظاهراً در آغاز، این بنا بشکل مربع مستطیلی به درازای ۱۰۰ قدم و پهنای ۹۰ قدم ساخته شده بود که در هر گوشه آن برجی قرار داشت و بدین سان در هر ضلعی از این مربع مستطیل دو برج دیده‌بانی بچشم می‌خورد. فریزر در باره جزئیات داخلی بنا عاجزانه بچند کلمه بسنده کرده است و مینویسد:

«میگویند روزگاری که این کاروانسرا آباد بود هزار و هفتصد حجره، گرمابه‌ها، اصطبلها، و هم چنین دکانهای متعدد داشت. هیچکس نمیداند که این گفته‌ها تا چه اندازه مقرون به حقیقت است. (۴۱)

پنج‌هشت سال بعد باقیمانده ویرانه‌های رباط زعفرانی بکلی با خاک یکسان گردیده بود و دیگر از آنچه فریزر و خانیکف نوشته بودند اثری دیده نمیشد اما به جای ویرانه‌های قدیمی کاروانسرای جدیدی احداث شده بود. یوان اسمیت افسر انگلیسی و کارمند کمیسیون تعیین مرز که در سال ۱۲۸۸ ه. از این ناحیه عبور کرده است در سفرنامه‌اش چنین می‌نویسد:

«پس از آن که آب انبار زعفرانی را پشت سر نهادیم و پنج میل مسافت را طی کردیم به کاروانسرای مشهور زعفرانی رسیدیم. از کاروانسرای قدیمی اکنون اثری بر جا نمانده است. و کاروانسرای فعلی را میرزا آقاخان نوری صدرا عظم، در دوران سلطنت شاه فعلی (۱) با وجوهی که یکی از

۱ - منظور ناصرالدین‌شاه قاجار است.

ثروتمندان مملکت ، خسروخان قاجار برای این منظور اختصاص داده بود
در محل ویرانه‌های کاروانسرای قدیمی زعفرانی پی افکند.» (۴۲)

از نوشته‌های صنیع‌الدوله چنین برمیاید که کاروانسرای جدید زعفرانی را
در حدود ۱۲۸۰ ه. تکمیل کردند (۴۳) و باین حساب هنگامی که یوان اسمیت
عازم تهران بود هشت سال از تاریخ ساختمان آن کاروانسرا میگذشت. نکته جالب
دیگری که همین مسافر بیگانه در باره کاروانسرا سازی در همین ناحیه از ایران
دارد مربوط به شورآب است که در دو فرسنگ و نیمی نیشابور قرار داشته است.
یوان اسمیت مینویسد :

« در شورآب ، ده کوچکی نه میلی زمان آباد که دست غارتگر قحطی آنجارا
ویران ساخته و از هفتاد خانه فقط سی خانه برجا نهاده بود بزیر بنای کاروانسرای
باشکوهی برخورداریم که آنرا وزیر و پیشکار خراسان مستشارالملک آغاز کرده بود .
با آن که این عمارت بواسطه عزل وزیر مزبور نیمه کاره مانده است مستشارالملک
امیدوار است که سرانجام آنرا پایان رساند . زمانی حسام‌السلطنه این مرد ثروتمند
را پرداخت صدو پنجاه هزار تومان جریمه مجبور ساخت و وزیر خراسان آن مبلغ را
بتمام و کمال پرداخت . از اینرو میتوان به ثروت سرشارش پی برد . » (۴۴)

دو سالی پس از سفر یوان اسمیت دهکده شورآب به همت میرزا رضا
مؤتمن السلطنه مشهور به مستشارالملک صاحب یکی از بهترین کاروانسرا های
ایران شده بود . این کاروانسرای هشت گوش که در سمت شرقی و غربی و شمال ،
سه ایوان دو اشکوبه و چندین اصطبل بزرگ مشتمل بر نشیمنهای زمستانی داشت
تا نزدیک به انقراض سلسله قاجاریه بر پا بود و مورد استفاده قرار میگرفت .

کلید منابع و توضیحات فصل ششم

- ۱ - ن. ک. به سفرنامه فریزر ص ۲۴۹
- ۲ - » » کتاب ایران و مسئله ایران ج ۱ ص ۱۸۹
- ۳ - » » تمدن ساسانی - سعید نفیسی ج ۱ ص ۳۱۵
- ۴ - » » مطلع الشمس ج ۳ ص ۲۵۶
- ۵ - » » تمدن ساسانی ج ۱ ص ۳۱۵
- ۶ - » » سفرنامه فریزر ص ۳۰۴
- ۷ - » » مطلع الشمس ج ۳ ص ۳۱۳
- ۸ - » » کتاب ایران و مسئله ایران ج ۱ ص ۲۹۱
- ۹ - » » یادداشت‌هایی در باره پاره‌ای از آثار تاریخی نزدیک دامغان .
مجله انجمن شاهی آسیائی لندن - ۱۸۷۶ ص ۴۲۷ .
- ۱۰ - » » کتاب از قسطنطنیه تا زادبوم خیام ص ۱۸۰
- ۱۱ - » » مطلع الشمس ج ۳ ص ۳۰۸
- ۱۲ - » » سفرنامه فریزر ص ۳۱۳
- ۱۳ - » » کتاب ایران و مسئله ایران ج ۱ ص ۲۸۸
- ۱۴ - » » مطلع الشمس ج ۳ ص ۲۷۸ و ۲۷۹
- ۱۵ - » » کتاب از قسطنطنیه ص ۱۸۶
- ۱۶ - » » ایرانشهر مارکوارت. برلن ۱۹۰۱ ص ۷۱ .
- ۱۷ - » » سفرنامه فریزر ص ۳۴۳
- ۱۸ - » » همان کتاب ص ۳۴۳
- ۱۹ - » » » » ۳۳۶

- ۲۰ - » » کتاب خاطرات آسیای مرکزی خانیکف. ص ۷۹
- ۲۱ - ن. لک. به سفرنامه فریزر ص ۳۳۷
- ۲۲ - ن. لک. به از قسطنطنیه تا زادبوم خیام ص ۱۹۶ و ۱۹۷
- ۲۳ - » » آثار تاریخی ایران. زاره. برلن ۱۹۰۱ ج ۱ ص ۱۱۷
- ۲۴ - » » کتاب ارثور کانالی ج اول ص ۱۸۷ و ۱۸۸
- ۲۵ - » » مجموعه یادداشت‌ها و گزارشهای نی‌پیه ص ۲۰ و ۲۱
- ۲۶ - » » کتاب ایران مسئله ایران ج ۱ ص ۲۸۲
- و مقایسه کنید بانوشته صنیع الدوله (مطلع الشمس ج ۳. ص ۲۵۱) که در سال ۱۳۰۳ هـ یعنی چهار سال پیش از سفر کرزن جمعیت شاهرود را ۶ تا ۷ هزار نفر دانسته است.
- ۲۷ - » » سفرنامه فریزر ص ۳۸۱
- ۲۸ - مقایسه کنید بانوشته‌های ژنرال فریه (سفرنامه ص ۱۰۱) و یادداشت‌های کلنل بیت (ص ۳۶۷)
- ۲۹ - » » سفرنامه فریزر ص ۳۸۲
- ۳۰ - » » فصل یازدهم کتاب دکتر بلیو و ص ۸۹ از کتاب کاپیتان مارش و هم چنین ص ۲۶۸ جلد اول کتاب کرزن.
- ۳۱ - برای آگاهی بیشتری درباره این مسئله ن. لک. به کتاب سرزمین امامان نوشته باست. ص ۲۱۳ و ۲۱۴.
- ۳۲ - ن. لک. به از قسطنطنیه تا زادبوم خیام ص ۲۲۱
- ۳۳ - » » کتاب ابرهائی برفراز مشرق ص ۱۶۶
- ۳۴ - » » مطلع الشمس ج ۳ ص ۲۲۳
- ۳۵ - » » ایران مسئله ایران ج ۱ ص ۲۷۶
- ۳۶ - » » یادداشت‌های تاریخی سرپرسی سایکس ص ۱۵۱
- ۳۷ - » » مطلع الشمس ج ۳ ص ۲۳۵
- ۳۸ - » » یادداشت‌های تاریخی سایکس ص ۱۵۱

- ۳۹ - « » سفرنامه فریزر ص ۳۸۳ تا ۳۸۷ و همچنین کتاب خاطرات آسیای
مرکزی خانیکیف ص ۸۸ و ۸۹
- ۴۰ - ن. ک. به سفرنامه فریزر ص ۳۸۳
- ۴۱ - « » « » « » « »
- ۴۲ - « » نوشته‌های یوان اسمیت در کتاب ایران شرقی ج اول ص ۳۷۱
- ۴۳ - « » مطلع الشمس ج ۳ ص ۱۸۹
- ۴۴ - « » نوشته‌های یوان اسمیت در کتاب ایران شرقی. ج اول ص ۳۷۱

فصل، نهم

نیشابور مهد دانش و سخنوری

فصل هفتم:

نیشابور مددانش و سخنوری

نیشابور بزرگترین مرکز دانش دنیای اسلامی و مهد ارجمندترین شاعران ، سخنوران و دانشمندان ایران بعد از بلخ ، مرو و هرات چهارمین شهر خراسان باستانی محسوب میشد. پاره‌ای از محققان چنین پنداشته‌اند که نیشابور مشتق از کلمه نوشاپور یا شهر زیبای شاپور است. بگفته چند تن از جغرافیایان نویسان مشهور اسلامی ، نیشابور در دوران زمامداری یزدگرد دوم (۴۳۸ تا ۴۵۷ م.) از لحاظ اهمیت در عداد شهرهائی چون مرو و سمرقند دوره‌های بعدی بوده است. در فهرست پهلوی شهرهای ایران چنین نوشته‌اند که شاپور اول فرزند اردشیر این شهر را در نقطه‌ای بنا کرد که حریف تورانی خود پالزهاک را بخاک هلاک انداخت (۱). خواه این سخن درست باشد یا نه پیداشدن سکه‌های ساسانی در ویرانه‌های مختلف نیشابور دلیل بر آن است که این شهر در دوره ساسانی یکی از مهمترین شهرهای ایران بوده است. (۲) در میان نوشته‌های مورخان ارمنی نیز به مطالب جالبی دست می‌یابیم که از اهمیت شهر نیشابور حکایت میکند. (۳)

نیشابور یا بگفته مورخان تازی ابرشهر (۱) در عهد عمر یابه روایتی در دوران خلافت عثمان بسال ۳۱ هـ. مسخر شد و مهاجمان مسلمان با ساختن مسجدی در آن شهر طومار آئین زرتشتی را برچیدند. با آن که ظاهراً شش سال بعد در دوران خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) پاره‌ای از ایرانیان زرتشتی بواسطه نارضائی از فرمانروایان نامذهب بادیه نشین ، علم شورش در نیشابور برافراشتند این مخالفت زود گذر و ناپایدار بود.

از این تاریخ تا سی ساله اول سده سوم هجری که طاهریان نیشابور را پایتخت خود ساختند مرو بزرگترین شهر خراسان محسوب میشد و نیشابور چندان اهمیتی نداشت.

عبداله پسر طاهر نخستین کسی بود که به آبادی و توسعه نیشابور توجه کرد. اقدامات این مرد دانش پرور و داد گستر که یکی از محققان جدید به پیروی از یعقوبی، مورخ تازی، او را «بیمانندترین حکمرانان» خوانده است (ع) نیشابور را نه فقط بصورت شهر روزبه و آبادی درآورد بلکه آنجا را یکی از مهمترین مراکز علم و دانش دنیای اسلامی در سده سوم هجری مبدل ساخت. یعقوب و عمرولیث صفاری پس از برجیدن بساط حکمرانی طاهریان نیشابور را پایتخت خود ساختند و در دوران زمامداری سامانیان با آن که نیشابور پایتخت نبود شهر مزبور بگواهی جغرافیا نویسانی چون اصطخری و مقدسی هم چنان اهمیت خود را حفظ کرد. شرحی که از کلک این نویسندگان بزرگ تراوش کرده است شهری را در نظر ما مجسم میسازد بدرازا و پهنای یک فرسنگ که در میان دشت قرار داشت و از یک سوبه کوه بلندی منتهی میشد. برگرد شهر باره ای ساخته بودند و خندق میان شهر و ارباب نیشابور حائل بود. ظاهراً در اواخر سده سوم هجری و به ویژه از هنگامیکه نیشابور بدست سامانیان افتاد (۲۸۷ هـ.) بر اثر رونق بازار تجارت آبادیهای واقع در بیرون دیوار شهر یا آنچه جغرافیایانویسان تازی «ربض» گفته اند رو به توسعه نهاد. بدین سان تصور میرود که صد سال پس از فرمانروائی عبدالله پسر طاهر در حالیکه هسته اصلی نیشابور چندان تغییری نکرده بود آبادیهای پیرامون آن بقدری توسعه یافته بود که بیرون چهار دروازه نیشابور دست کم پنجاه دروازه دیگر، «نیشابور بزرگ» را از سایر نواحی خراسان جدا میکرد. پاره ای از جغرافیا نویسان اسلامی مانند یعقوبی، اصطخری و مقدسی هر کدام بتفصیل در باره ساختمانهای گوناگون و بازارهای شهر بزرگ نیشابور سخن رانده اند. دو چهار سوق بزرگ و کوچک، مسجد جامع شهر که پاره ای از بخشهای آن یادگار عهد ابومسلم خراسانی بود، میدانها و دکانها و کاروانسراها و بازارهای سر پوشیده نیشابور را رشک زیباترین شهرهای عالم میساخت. زمین مساعد، آب فراوان، موقعیت جغرافیائی بی مانند، وجود فرمانروائی رعیت پرور و دلسوز همه دست بدست هم داده موجبات توسعه و ترقی نیشابور را فراهم ساخته بود. توسعه کشاورزی و ترقی صنعت های دستی مانند پارچه های نخی و ابریشمی

از یکطرف و توجه بازرگانان شرق و غرب و جنوب از سوی دیگر به آبادانی نیشابور و بالا بردن پایه زندگی ساکنانش کمک کرد. نیشابور توقفگاه کاروانهائی گردید که از یزد و کرمان و فارس و هندوستان کالاهای خود را به گرگان و سرزمین های آن سوی آمو دریا و سیر دریا می رساندند و سپس کالاهای چینی و خوارزمی را از همین راه به ری و نواحی غربی ایران می فرستادند. اندك اندك پای هنرمندان و صنعتگران ساینقاط ایران به نیشابور باز شد و کان شناسان به بهره برداری از آهن و مس و فیروزه ای که در دل کوههای بینالود خفته بود مشغول گردیدند.

دردوران فرمانروائی پادشاهان غزنوی به گواهی اسنادی که در دست داریم با آن که نیشابور پایتخت نبود هرگز از اهمیت نیفتاد. در سال ۴۲۹ ه. طغرل نخستین پادشاه سلسله سلجوقی نیشابور را پایتخت ساخت و هشت سال بعد (۴۳۷ ه.) که ناصر خسرو علوی از این ناحیه میگذشت نیشابور را در اوج شهرت و اعتبار میدید. رونق بازرگانی نیشابور بحدی بود که بگفته ناصر خسرو در سرزمین عربستان تمامی دادوستدهای بازرگانی با سکه های طلای نیشابوری صورت میگرفت. یازده سال بعد نزدیک به پایان سلطنت سلطان سنجر (۵۴۸ ه.) نخستین ضربت جانکاه بر پیکر این شهر با شکوه وارد آمد. طایفه های غز بر سلطان سنجر شوریده چون سیل بنیان کنی بسوی نیشابور سرازیر شدند. از جمله خرابیهای جبران نا پذیری که در این هجوم بر نیشابور وارد آمد غارت کردن کتابهای هفت کتابخانه، سوزانیدن پنج کتابخانه بزرگ و معروف شهر، ویران ساختن بیست و پنج دارالعلم و از همه مهمتر مسجد معروف به عقلا بود که به گفته پاره ای از مورخان پنج هزار جلد کتاب داشت. در باره خرابیهای وارده مبالغه فراوان شده است و برخی پنداشته اند که خاقانی آن شاعر نغزگوی سخن سنج در ساختن قصیده معروف خود، به ویژه ابیاتی چون:

آن مصر معرفت که تو دیدی خراب شد

و ان نیل مکرمت که شنیدی بر آب شد

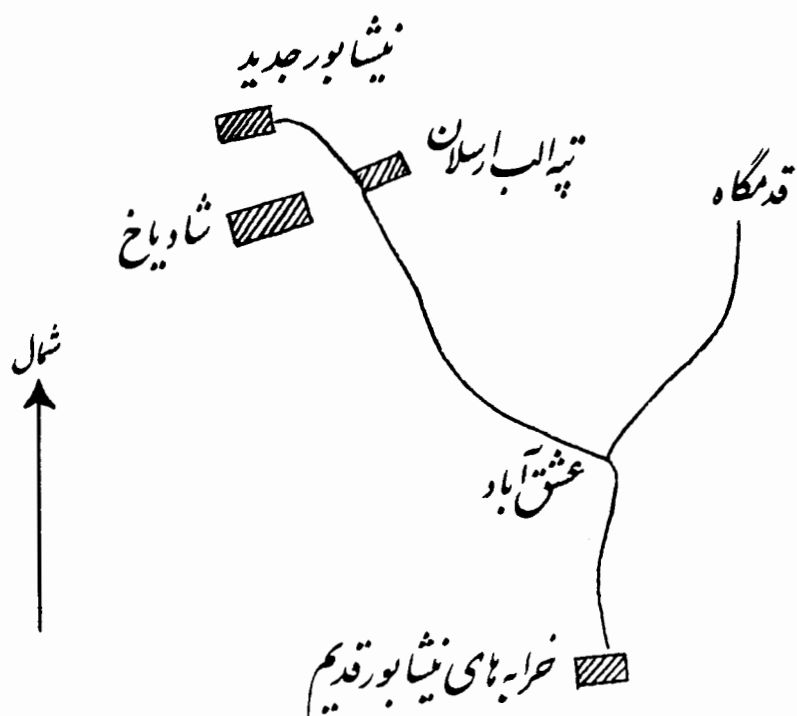
آن کعبه وفا که خراسانش نام بسود

اکنون بیای پیل حوادث خراب شسد

راه اغراق پیموده است. امکان دارد که خاقانی بحکم ضرورت شعری درگزینش واژه‌های خود به مبالغه گرائیده باشد اما نمیتوان انکار کرد که اشعار آبدار وی ترجمان سوز دل و حسرت مردمان زیان دیده و بی خانمان شهری است که در اندک زمانی شکوه و ثروت چندین ساله‌اش بر باد رفت .

هنگامیکه سیل ایلغاربنیان کن غز فروکش کرد و ساکنان متواری نیشابور باز آمدند تدریجاً شهر جدیدی در پیرامون کوی شادیاخ واقع در سمت غربی شهر کهنسال نیشابور پدید آمد. کوی شادیاخ اصلاً از آبادیهای عبدالله پسر طاهر بود. پس از هجوم غزان این ناحیه از نیشابور سرعت ترقی کرد چنان که پانزده سال بعد از ویرانی نیشابور در حدود سال ۵۶۴ هـ. (۱۱۶۸ م.) که یهودی اسپانیائی بنیامین اهل تولدلا از ایران میگذشت بوجود گروه زیادی از یهودیان نیشابور اشاره نمود. پنجاه سال پس از بنیامین تولدائی جغرافیا نویس تازی یاقوت حموی که چندی در شادیاخ درنگ کرده است از مزایا و زیباییهای این شهر به تفصیل تمام سخن میگوید و مدعی است که از لحاظ ثروت، جمعیت و ساختمانهای بلند و با شکوه، هیچ شهری از شهرهای عالم بیای نیشابور نمی رسیده است. (۵) یاقوت آب آن ناحیه را شیرین نیافته است. بگفته همین جهانگرد و جغرافیا نگار در پیرامون شادیاخ ریواسی میروئیده که وزن هر دانه آن یک من و گاهی فزون از یک من عراقی بوده است.

از نوشته‌های یاقوت حموی بخوبی استنباط میشود که در خلال پنجاه و شش سال یعنی در فاصله هجوم غزان بر نیشابور قدیم و هجوم تولیخان فرزند چنگیز بر نیشابور جدید، همان عواملی که پایتخت طاهریان را به اوج ترقی و روزبهی رسانیده بود موجبات آبادی و رونق شادیاخ را فراهم کرد. در ۶۱۷ هـ. پیش‌تازان ارتش چنگیز بفرماندهی تغاجارنویان داماد آن جهانگشای مغولی بیرحم نیشابور را محاصره کردند و تغاجار بیرون دیوار شهر نیشابور بضرب تیری از پا درآمد. در دهم صفر ۶۱۸ هـ. تولیخان به انتقام خون شوهر خواهر خویش وارد شهر شده تیغ در میان ساکنان نیشابور نهاد. مشهور است که همگی نیشابوریان جز چهارتن از صنعتگران زبردست کشته شدند و برای جلب رضایت خاطر دختر چنگیز ساختمانها



موقعیت نسبی نیشابور جدید و قدیم
نقل نقشه سربرسی ساجیس مجله انجمن شاهي آسیائی - لندن ۱۹۱۰-۱۵۳

را از بیخ و بن خراب و با خاک یکسان کردند. پاره‌ای از مورخان عدد کشتگان نیشابور را در این قتل عام بی سابقه یک میلیون و هفتصد و پنجاه هزار نفر نوشته‌اند (۶)

پس از هجوم تولیخان و باخاک یکسان شدن شادیاخ، شهر جدید نیشابور در شمال شادیاخ و به اغلب احتمال در روی ویرانه‌های نیشابور قدیمی پی افکنده شد و شهری که مجدداً پنجاه سال بعد (۶۶۹ هـ.) در عهد حکمرانی جانشینان چنگیز ویران گردید در همین محل بود. ظاهراً پس از این هجوم پایداری و شکیبائی شگفت‌انگیز ساکنان نیشابور جراحات‌های وارده را در اندک مدتی التیام بخشید؛ اما آنچه زلزله سال ۶۷۹ هـ. در دوران حکومت اباق‌خان پسر هلاکو بر سر نیشابور آورد از خرابیهای لشکریان چنگیزی کمتر نبود. سرانجام در ۶۹۵ هـ. با ورود غازان خان بخاک خراسان فصل نوینی در تاریخ این شهر زجر دیده آغاز گردید. این بار باز در همان محل یا پیرامون ویرانه‌های نیشابور باستانی شهر جدیدی بنیاد نهاده شد که میتوان آنرا نیشابور عهد جدید نام نهاد.

پرسی سایکس تنها محقق خارجی است که پس از پژوهشهای فراوان در تاریخ ایران و کاوش در تمامی ناحیه نیشابور کمایش محل قدیمی و جدید نیشابور را معین کرده است. وی مینویسد:

«دشوار است اطمینان حاصل کرد که پس از هجوم مغولان شهر جدید نیشابور را در کدام محل بنا کردند و شهری که جهانگرد مغربی ابن بطوطه در سده هشتم هجری وصف کرده در کجا قرار داشته است. از آنجا که در ناحیه شادیاخ هیچگونه ویرانه‌ای بچشم نمیخورد احتمال دارد که نیشابور جدید را در محل شهر قدیمی‌تر نیشابور ساخته باشند. آنچه این فرض را محتمل میسازد بقایای بازار قدیمی است که به فاصله کمی در سمت غربی تپه البارسلان قرار دارد. زلزله نیشابور قدیم را چنان ویران کرده است که اکنون جز چند تل خاک چیز دیگری از آن شهر پدیدار نیست. محل جدید شهر نیشابور سه یا چهار میلی شمال و شمال غربی شادیاخ واقع است. بفاصله بیست و چهار میلی جنوب شرقی شهر جدید نیشابور آثاری بر جا مانده است که تصور میکنم از آن نیشابور عهد ساسانی باشد. میان این ویرانه‌ها

و شهر کنونی نیشابور، در چهار میلی سمت جنوب و جنوب شرقی خرابه‌های
نیشابور معروف سده‌های میانه بچشم می‌خورد. « (۷)

شاید کاوشهای آتی باستان شناسان بتواند گره از این مشکل بگشاید و بطور
قطع محل احداث نخستین شهر نیشابور و شهرهای بعدی معلوم شود. اگر باستان
شناسان به چنین توفیقی دست یابند مسلماً یکی از دشوارترین معماهای تاریخی را
حل کرده‌اند چه زلزله‌های پیاپی و کاوشهای مردم گنج‌طلب و زرجوب‌حدی ویرانه‌های
مختلف ناحیه نیشابور را زیر و رو کرده است که کاوشی طبق اصول علمی دشوار
مینماید. صنیع‌الدوله در کتابش به نمونه‌ای از خرابیهای مردم آزمندی که در
نیشابور بدنبال گنج میگشته‌اند اشاره میکند :

«تا مدتها مردم اطراف به خرابه‌های نیشابور میرفتند و حین کاوش مال
فراوانی پیدا میکردند چنانکه در زمان سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه آن شهر را
سالانه به سی هزار دینار که معادل پنجاه و چهار هزار تومان حالیه باشد اجاره و
مقاطعه دادند و گویند گاه میشد که مستأجرین در عرض یک روز معادل مال الاجاره
یکساله از آنجا اموال بدست می‌آوردند. « (۸)

در سال ۷۳۵ ه. که ابن بطوطه جهانگرد نامدار مغربی^(۱) از نیشابور غازان
خانی گذر کرده است آنجا را دمشق کوچک میخواند و وفور میوه، باغها و آب‌های
نیشابور و بازارهای وسیع و پر کالای آن شهر را میستاید. (۹) در ۷۴۰ ه. هنگامیکه
نیشابور زیر فرمان سلسله سربداران سبزواری اداره میشد جغرافیانویس بزرگ ایرانی
حمداله مستوفی مدتی را در خراسان و بویژه نیشابور گذرانید. در عهد مستوفی هنوز
نیشابور از شهرهای مهم و آباد ایران بشمار میرفت. کشاورزی پاره‌ای از توابع
این ناحیه که بعدها به بلوک ریوند مشهور شد چندان رونق داشت که مثلاً در کنار
رود میرآباد (یا بگفته حمداله مستوفی بر کنار آب بوستان) چهل عدد آسیاساخته
بودند که تمامی آنها بدون وقفه کار میکرد. سرعت عمل و گنجایش این آسیاها
را از آنجا میتوان قیاس گرفت که تا کشاورزان از دوختن سر یک جوال فارغ میشدند
یک خروار غله آرد شده بود.

۱ - غرض مراکشی است

در ایلغار تیموری خوشبختانه نیشابور آسیبی ندید زیرا حکام دو ناحیه سبزوار و نیشابور خواجه علی مؤید سربداری و علی بیگ جانی قربانی سر اطاعت در برابر تیمور فرود آوردند. فرستاده ویژه هانری سوم شاه کاستیل و لئون (اسپانیا) روی گونزالس دی کلاویخو^(۱) که در ماه ژوئیه سال ۱۴۰۴ میلادی (تابستان ۸۰۷ هـ.) از نیشابور عبور کرده است شهر مزبور را بدین سان وصف میکند:

«شهر نیشابور در میان دشتی قرار گرفته و بدورش باغها و خانه‌های زیبایی دیده میشود..... شهر بسیار بزرگی است که در آن همه گونه نعمت بحد وفور میتوان یافت. نیشابور بزرگترین شهر خراسان است. در اینجا فیروزه بدست میاورند و هر چند این سنگ پر بها در دیگر نقاط نیز وجود دارد فیروزه نیشابور مشهورترین انواع است..... پیرامون نیشابور زمین بسیار حاصلخیز و جمعیت فراوان است.» (۱۰)

اما مقدر بود که نیشابور پس از ایمنی در برابر دست اندازیهای لشکریان تیموری لطمه‌ها و خرابیهای زلزله بزرگ دیگری را تحمل کند. یکسال پس از نشستن شاهرخ فرزند امیر تیمور بر سریر فرمانروائی (۸۰۸ هـ.) زلزله شدیدی که چندین شبانه‌روز ادامه داشت نیشابور را زیر و رو کرد. با آن که در دوران پادشاهی شاهرخ و یا سایر پادشاهان گورکانان ایران نیشابور دو باره سربلند کرد و پاره‌ای از رونق و شهرت از دست رفته خود را بچنگ آورد؛ اما اهمیت روزافزون هرات در عهد گورکانان ایران و انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان در دوره صفویه مانع از آن گردید که نیشابور برونق و آبادی پیشین بازگردد.

دوران انحطاط و سیر تفرالی نیشابور

با ترقی روزافزون مشهد از لحاظ مهمترین شهر زیارتی شیعیان در دوران پادشاهی صفویان نه فقط نیشابور کمتر مورد توجه بود بلکه مثل هرات و مشهد در معرض خطر هجوم ازبکان و ترکمانان و بالاخره مهاجمان افغانی قرار گرفت. نخستین هجوم افغانها در پایان دوره سلطنت شاه سلطان حسین باعث خرابی استحکامات و پاره‌ای از ساختمانهای بیماند نیشابور گردید. اما این خرابیها بهیچوجه طرف‌قیاس

1 - Ruy Gonzales De Clavijo

با دومین هجوم افغان نبود. در ۱۱۶۰ هـ. بدنبال کشته شدن نادر شاه یکی از سرداران وی موسوم به احمد خان ابدالی که بعدها به احمد شاه درانی مشهور گردید نیشابور را محاصره کرد؛ اما در آن سال موفق بتصرف شهر نشد. سال بعد احمدخان مجدداً با لشکر نیرومندتری به پشت دیوار نیشابور آمد و پس از مبارزه‌ای خونین سرانجام شهر را گشود و تیغ در میان مردم بی‌پناه نهاد. جیمس ییلی فریزر ضمن تشریح خرابیهای وارده از دومین هجوم افغانها بر نیشابور چنین مینویسد:

« به شهادت کسانی که آن رویداد را دیده‌اند و هنوز زنده‌اند بلاهایی که از هجوم افغانها بر سر ساکنان نیشابور آمد دست کم از مصیبت‌های ناشی از ایلغار مهاجمان تاتار نداشت. بگفته یکی از سالخورده ترین ساکنان نیشابور هجوم احمد خان شهر را چنان ویران ساخت که در درون دیوار نیشابور یک خانه مسکونی نماند و مدت‌ها این نا بسامانی و دربدری ادامه داشت. » (۱۱)

خوشبختانه بلای وحشتناک چپاول و خرابی احمد خان ابدالی با رفتن وی سپری شد و موجباتی فراهم نیامد که دامنه ستمگری مهاجمان بسوی جنوب کشیده شود. عباسقلی خان بیات گماشته احمد خان در نیشابور با دلسوزی و رعیت نوازی بی سابقه‌ای گروهی از رنجبران و کشاورزان متواری شهر را تشویق بپازگشت کرد و به ساختن دیوار شهر و مرمت پاره‌ای از خرابیها همت گماشت. اندک‌اندک مردمی که دارائی خود را رها کرده و به بیغوله‌ها گریخته بودند از گوشه و کنار باز آمدند و هنگامیکه نیشابور به دست آقا محمد خان قاجار افتاد شهری بوجود آمده بود که یک دهم جمعیت و رونق پیشین را نداشت. فریزر که در ۱۲۳۸ هـ. از نیشابور عبور کرده است در باره وسعت، و عدد ساکنان آن شهر چنین مینویسد:

« اکنون درازای دیوار شهر از چهار هزار گام بیشتر نیست. اگر چنین پنداریم که سراسر محوطه درون شهر مسکونی باشد تازه جمعیت نیشابور از سی یا چهل هزار نفر تجاوز نمیکند؛ اما بخش بزرگی از بناهای شهر ویران است. طبق اطلاعی که از خان و دیگران کسب کردم اکنون نیشابور بیش از دو هزار خانه مسکونی ندارد و حداکثر جمعیت آن ده هزار نفر

است ؛ اما اگر ملاك داروی مشاهدات خود من باشد تصور نمیکنم که عدد ساکنان نیشابور از پنج هزار نفر تجاوز کند. با آن که بازار نیشابور تا حدودی بر بازار سبزوار مزیت دارد ؛ اما ظاهراً چندان دادوستدی در این جا بچشم نمیخورد و درد کانه فقط کالاهائی عرضه میشود که نیازمندیهای روزمره ساکنان شهر را مرتفع میسازد. « (۱۲)

بگفته فریزر حاکم آن ناحیه از خراسان حسن علی میرزا تمامی درآمد نیشابور یا بلوک ریوند را به یکی از پسرانش «که ده یا دوازده سال داشت» بخشیده بود و نائب شاهزاده علی خان نامی نیشابور را اداره میکرد. درآمد تمامی بلوک از نقدی و جنسی سالانه به صد هزار تومان میرسید و علی خان دست کم دو برابر این مبلغ را برای مستمری و هزینه های گوناگون مأموران و خدمتگزاران دولت بزور از مردم میستاند. معتمدین محل به جهانگرد انگلیسی گفته بودند که بلوک ریوند مشتمل بر چهارده آبادی بود که بوسیله دوازده هزار کاریز و هجده نهر مشروب میشد. این ارقام هر چند اغراق آمیز بود حکایت از آبادی و شرایط مساعد جغرافیائی ناحیه نیشابور میکرد و بگفته فریزر با وجود زلزله ها و هجوم های بیابانی اقوامی سنگدل و ستمگر هنوز دشت نیشابور از لحاظ باروری زمین و خوبی محصول از هر نقطه دیگر خراسان و مسلماً از هر ناحیه ای که زیر نظر دولت اداره میشد پر ثمر تر و آبادتر بود. نکته جالب در میان نوشته های فریزر در باره وجود ماهیهای نسبتاً بزرگ است که در بسیاری از قنوات آباد نیشابور دیده میشد. برای جهانگرد انگلیسی درک این مسئله دشوار بوده است که در آبهای قنوات شهر که هیچ رابطه ای با ذخائر بزرگ آب زیر زمینی نداشت پرورش ماهی چگونه صورت میگرفت.

از سفر فریزر تا قحطی ۱۲۸۸ هجری

از سفر جیمس بیلی فریزر تا قحطی سال ۱۲۸۸ ه. یعنی مدت پنجاه سال شهر نیشابور بکندی ترقی کرد. آرثور کانالی که هشت سال پس از فریزر نیشابور را دیده است ادعا میکند که نیشابور مشتمل بر دوازده بخش بود. هر بخشی دست کم صد دهکده داشت و تعداد خانه ها از ده تا صد میرسید و جمعیت نیشابور

رویه‌مرفته سر به هشت هزار نفر میزد. درآمد تمامی بلوک تقریباً همان رقمی است که فریزر ضبط کرده بود باین معنی که حاکم مستقیماً شصت هزار تومان عراقی مالیات میگرفت. علاوه بر این کشاورزان همه ساله معادل ده هزار خروار غله یا بیست هزار تومان میپرداختند و درآمد حاکم از محل اجاره معادن فیروزه سالانه هزار تومان و از محل کانه‌های نمک سیصد تومان عراقی در سال بود. (۱۳)

ژنرال فریه فرانسوی که در خلال سالهای ۶۲/۱۲۶۱ ه. به نیشابور رسیده است مانند فریزر زمین نیشابور را از لحاظ باروری و خرمی بی‌نظیر میدانند و پس از اشاره به دوازده هزار کاریز شهر که اکثراً ویران و خشک بوده‌است میوه، ابریشم و فراوانی غله بلوک ریوند را میستایند. فریه جمعیت نیشابور را هشت هزار نفر حساب کرده، باروی شهر را خراب و خندق آنرا بی‌آب دیده، بازار، کاروان‌سراها و گرمابه‌های شهر را چندان جالب نیافته است. (۱۴) سیزده سال بعد (۱۲۷۴ ه.) محقق روسی خانیکف همین مطالب را تایید میکند و بر ویرانی ارگ و باروی شهر تأسف میخورد. از نوشته‌های وی و سایر جهانگردان این دوره استنباط میشود که دیوار شهر پنجاه و شش برج دیده بانی داشت که فاصله هر برجی با برج دیگر به پنجاه گز میرسید و اکثراً در حال فروریختن بود. خندقی که به پهنای هشت گز بدور شهر قرار داشت و سالها خشک افتاده بود در بعضی نقاط تدریجاً پر میشد و شهر رویه‌مرفته جائی نبود که آبش را بگل‌آب و خاکش را به عبیرتشبیه کنند. (۱۵)

نیشابور در سال قحطی و سالهای پس از آن

ادوارد ایست ویک کاردار سفارت انگلیس که در سال ۱۲۷۹ ه. مدت درازی را در خراسان گذرانیده است جمعیت نیشابور را سیزده هزار نفر ضبط کرده است. دشوار است تصور کرد که با انحطاط تدریجی اوضاع ایران در فاصله سفر ژنرال فریه و ایست ویک یعنی در خلال هفده سال جمعیت نیشابور از هشت هزار به سیزده هزار نفر افزایش یافته باشد. نظری به سفرنامه ناصرالدین شاه محقق را در پذیرش رقم سیزده هزار نفر مردد میسازد زیرا همراهان چاپلوس شاه قاجار فقط یکسال بعد هنگام عبور «قبله عالم» از نیشابور گزارش داده بودند که جمعیت شهر از دوازده هزار نفر تجاوز نمیکند. (۱۶)

در سال قحطی که یوان اسمیت و دکتر بلیو از نیشابور عبور کرده‌اند طبق برآورد دقیق آندو جمعیت شهر حتی به چهارده هزار و پانصد نفر هم نرسیده‌است. بلیو عده ساکنان شهر را پیش از ۱۲۸۸ ه. در حدود نه هزار تن دانسته و بطور کلی در باره وضع شهر نیشابور چنین مینویسد :

«شهری را که سابقاً یکی از پر جمعیت‌ترین و حاصلخیزترین شهرهای جهان می‌شمردند در سال قحطی بی‌تردید یکی از آبادترین شهرهای ایران دیدیم. در عین آبادانی نیمی از جمعیت دهات از بین رفته و بسیاری از کاریزها خشک شده بود.» (۱۷)

یوان اسمیت یکی از کارمندان کمیسیون تعیین مرز که همراه دکتر بلیو از نیشابور عازم تهران بوده است به تفصیل تمام شرح میدهد که چگونه قحطی وحشتناک سال ۱۲۸۸ ه. جمعیت شهر مزبور را درو کرد. از ششصد باب دکانی که سه سال پیش از بروز قحطی تمامی دادوستد شهر را در دست داشتند فقط یک صد و پنجاه باب دایر بود که صاحبان آنها بامارت تمام از راه فروش نیازمندیهای عادی زندگی گذران میکردند. نیشابور که معمولاً هر ساله چهل هزار تومان به خزانه شاه و بیست هزار تومان بحاکم مالیات میداد در سال قحطی مشمول عنایات شهریاری شده و بدعیش به چهل و هشت هزار تومان تخفیف یافته بود. آنچه یوان اسمیت در باره نیشابور مینویسد دنباله داستان مرگ و میر و بدبختیهای مردم بی‌پناهی است که بلیو و سایرین نیز در بیشتر نقاط ایران شنیده و یا بچشم دیده بودند :

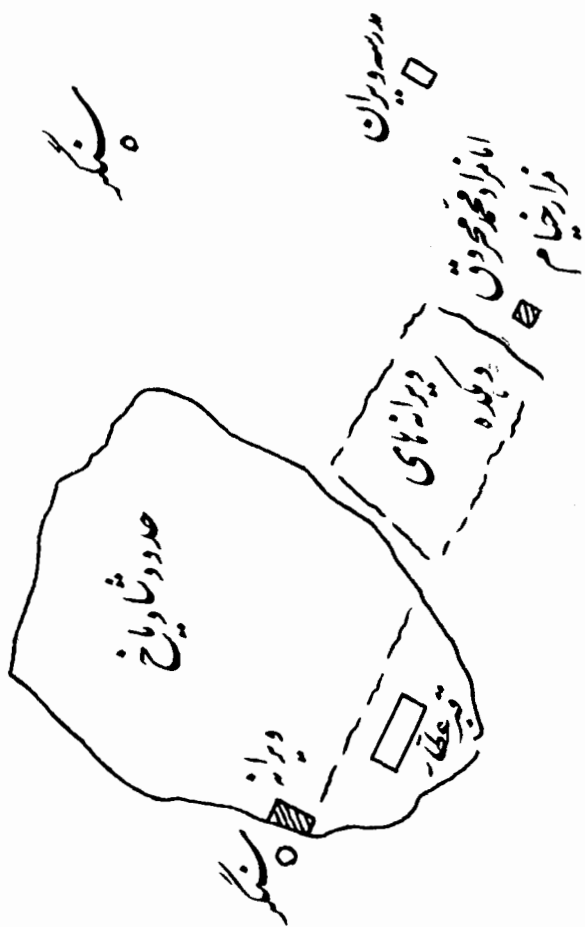
«از دامنه‌های جنوبی کوهها وارد دشت شده و پس از طی بیست و سه میل مسافت سرانجام به شهر نیشابور رسیدیم. ظواهر این دشت با دهها رباغها و نهرهای آبی که از هر گوشه و کناری، از دامان تپه‌ها جاری است باروری فوق‌العاده و حاصلخیزی شگفت‌آوری را که فریه و سایر نویسندگان به نیشابور نسبت داده‌اند تأیید میکند؛ اما قحطی ساکنان نیمی از ده‌های این ناحیه را بهلاکت رسانده بود و چون نزدیکتر رفتیم دیدیم که همه جا این ده‌ها بشکل بیغوله‌هایی اندوهناک و خالی از هرگونه جاننداری افتاده بود.... آنچه ده‌نشینان از میزان مرگ و میر ساکنان این نواحی گفتند دهشتناک بود؛ اما هرگز امکان نداشت آمار دقیقی درباره قربانیان قحطی بدست آورد.» (۱۸)

در خلال سالهای ۱۲۸۹ و ۱۲۹۲ هـ. چندین تن از افسران دانشمند و جهان‌اندیده انگلیسی ضمن سفر در خراسان نیشابور را شهری دیده‌اند که باتلاش فراوان تدریجاً از زیر بار مصیبت‌ها و زیانهای سال قحطی کمر راست میکرده است. والن تاین بیکر^(۱) مانند همگی جهانگردان پیشین از فراوانی منابع آب نیشابور و باروری زمین در شگفت شده و چون امکانات نظامی این ناحیه را از مد نظر دور نیداشته دشت نیشابور را جای مناسبی برای گردآوری سپاهیان دانسته است. بگفته بیکر امکان داشت که صد هزار تن سرباز را در دشت نیشابور گرد آورد و با اندکی کوشش نیازمندیهای همگی آنان را بر طرف ساخت. یکسال پس از بیکر کاپیتان نی‌پیه که بگفته خودش رد پای جغرافیای‌نویسانی چون اصطخری و ایزو دور خارا کسی را گرفته بود، استفاده صحیح از آبهای موجود را رکن اساسی هرگونه نقشه آبادانی برای نیشابور میدید. وی متوجه گردیده بود که نیشابور باستانی روزبهی و ترقی شگفت انگیز خود را مرهون موقع جغرافیائی و وجود آبهای فراوان میدانست و عاقلانه استدلال میکرد که فقط با مراقبت و توجه از تمامی رودهایی که بدشت نیشابور میریخت بازگشت بدوره پر شکوه و درخشان دوره‌های باستانی میسر بود. نی‌پیه سه سال پس از قحطی بزرگ هنوز بیشتر ده‌های نیشابور را خالی از جمعیت و یانیمه مسکون میدید. پاره‌ای از مسافران قبلی دهات نیشابور را هزار و دویست پارچه ضبط کرده بودند؛ اما وی در رفع این اشتباه مؤکداً مینویسد که شماره آنها از هفتصد یا هشتصد بیشتر نیست. (۱۹)

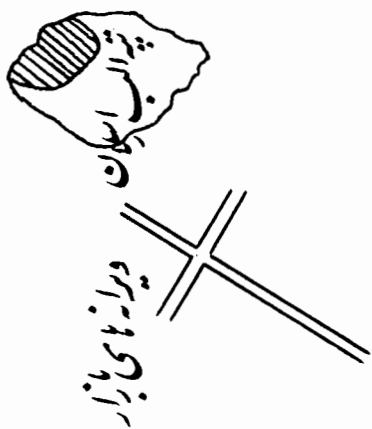
یکسال پس از سفر نی‌پیه مگره‌گور که مدتی در نیشابور درنگ کرده است از شکوه و آبادانی برباد رفته این شهر تاریخی اظهار تأسف میکند. در ۱۲۹۲ هـ. هنوز نیشابور آنقدر از آثار دراز مدت قحطی کمر راست نکرده بود که بتواند غله بدیگر نقاط صادر کند. گندم و جو فقط کفاف نیازمندیهای همان ناحیه را میداد؛ اما نیشابور مانند بیشتر نواحی ایران از لحاظ یونجه و هیمة برای گرم کردن خانه‌ها در مضیقه بود. افراد سپاهی این ناحیه همگی مزدور بودند و عده آنها از پنج هزار تجاوز نمیکرد. مگره‌گور جمعیت تمامی ایالت نیشابور را صد و بیست هزار نفر نوشته است. از قرائن چنین استنباط میشود که این رقم و سایر ارقامی که وی در

1 - V. Baker

حد و سبزی نشان بوز قديم و جديد



نشان بوز جديد



باره بلوك تابعه نيشابور بدست ميدهد اعتماد كردني نيست. مثلاً وی برای طاغان کوه، سبزوار و جوين هشت هزار نفر، برای عشق آباد نیز هشت هزار نفر، برای ريوند دوازده هزار، برای درب قاضي بيست و چهار هزار، برای بلوك زيرخان هشت هزار و بالاخره برای اردوغيشي واقع در جنوب نيشابور هشت هزار جمعيت قائل شده است و حال آن که پاره‌ای از منابع موثق داخلی برای بعضی از این بلوك حتی نصف این ارقام را هم بدست نمی‌دهند. (۲۰)

كانهای سیرزه نیشابور

نیشابور زادگاه گروهی از دانشوران و مردان نامدار تاریخ ایران از دوره‌های بسیار کهن بداشتن كانهای گوناگون بویژه مس و فیروزه مشهور بوده است. بدرستی نمیدانیم که پیش از زمامداری پادشاهان صفوی تا چه حدودی از كانهای فیروزه نیشابور استفاده میکرده‌اند؛ اما احتمال می‌رود که در اوج شهرت و آبادانی نیشابور بوجود فیروزه و طرز استخراج آن آشنا بوده‌اند. كانهای فیروزه در دامنه جنوبی کوهی بهمین نام بر روی دوتپه جداگانه قرار دارد که رویهمرفته از سده نهم هجری یک آبادی را تشکیل میداده است. ظاهراً در آن سده این منطقه را فیشان مینامیدند و پیش از سده نهم احتمال دارد که نام تمامی آبادی معدن پاشان یا فاشان بوده است. در پاره‌ای از فرمانهای عهد شاه طهماسب از فیشان سخنی میان نمی‌آید و منطقه‌ای که دو تپه یاد شده را دربرمیگیرد فقط بنام معدن خوانده شده است. (۲۱)

ژان باپتیست تاورنیه^(۱) جواهر ساز و جهانگرد مشهور فرانسوی که در حدود سال ۱۰۴۶ ه. برای نخستین بار به ایران سفر کرده و علاوه بر دوران سلطنت شاه صفی در عهد شاه عباس دوم و شاه سلیمان نیز در ایران میزیسته است یکی از نخستین جهانگردان بیگانه است که درباره استخراج فیروزه و نیشابور و دشواری تمیز بین فیروزه اصل و بدل بتفصیل سخن میگوید. تاورنیه در سفرنامه‌اش مینویسد:

«در قدیم جواهرسازان شهر مشهد تعدادی از سنگهای فیروزه اصل را بخارجه صادر میکردند؛ اما در عرض پانزده ساله گذشته هیچ فیروزه اصل پیدا نشده

است. آخرین بار که من در ایران بودم فقط سه قطعه فیروزه یدم که تا حدودی گرانبها بود.

فیروزه‌هایی که این اواخر از صخره جدیدی کنده‌اند هیچ ارزش ندارد زیرا رنگ این گونه فیروزه‌ها ثابت نمی‌ماند و در اندک زمانی سبز قام می‌شود. (۲۲)

از آغاز بهره برداری کانهای فیروزه نیشابور بدو منطقه معدن بالائی و معدن پائینی مشخص بوده است. این کانها را نیز بدو دسته کوهی و خاکی بخش کرده‌اند. در آغاز، بهره برداری طبق اسلوب صحیحی انجام می‌گرفته است باین معنی که پس از تعیین حدود یک کان کوهی، طبق اصول و قواعد درستی تبق می‌زده‌اند و بتدریج جلو می‌رفته‌اند و ظاهراً این روش تعلق بدروه‌ای داشته است که بهره برداری از کانهای سنگ فیروزه زیر نظر دولت انجام می‌گرفته است. محققان و جهانگردانی که ویرانه‌ها غار زاقی بالائی و پائینی را بچشم دیده‌اند این نظریه را تأیید می‌کنند.

کانهای کوهی نیشابور موافق آخرین بازدید دقیقی که در عهد سلطنت ناصرالدین شاه صورت گرفته بود در شش دره قرار داشت که نخستین و دومین دره هر یک چهار غار، دره سوم و چهارم هریک دو غار، دره پنجم سه غار و بالاخره ششمی فقط یک غار داشت. مهمترین و مشهورترین این کانها غار بواسحق باثرفای چهل و هشت گز بود که بهترین و گرانبهاترین فیروزه‌ها را از آن غار استخراج می‌کردند. صرف نظر از کانهای واقع در نخستین و دومین دره، دیگر کانهای فیروزه نیشابور نموداری از زوال و انحطاط قدرت حکومت مرکزی و خرابی اوضاع اجتماعی ایران است زیرا از ویرانه‌های آنها میتوان استنباط کرد که چگونه پادشاهان و دولتهای بی فکر مردم آزمند را در امر بهره برداری از این منبع بزرگ و بی‌مانند شریک ساخته‌اند و چسان مستأجرین کیسه فراخ بدون رعایت اصولی صحیح به کمک باروت تپه‌ها را سوراخ سوراخ کرده‌اند.

در ۱۳۳۸ ه. که فریزر از نیشابور می‌گذشت فاصله میان نیشابور و ده معدن را سی و شش تا چهل میل جمعیت تمامی این منطقه اعم از معدن بالائی و پائینی را در حدود هشتصد تا هزار نفر تخمین می‌زد که از این عده در حدود دویست نفرشان در عنفوان جوانی بودند. (۲۳) دوازده سال بعد در نیمه سده سیزدهم هجری جمعیت ده معدن و فعالیت بهره برداران بمراتب زیاد تر از این شده بود.

با این همه درآمد دولت از کانهای فیروزه فقط هزار تومان و مال الاجاره کانهای نمک نیشابور سیصد تومان در سال بود. (۲۴) کاهش درآمد دولت از آزمندی اجاره‌داران و گماشتن اشخاص بی اطلاع بر سرکانها ناشی میشد. کسانی که کانها را اجاره کرده بودند به سود آنی بیش از اعتبار و نیکنامی فیروزه نیشابور توجه داشتند. مثلاً در یکی از کانهای دره چهارم مشهور به غار علی میرزائی رگ فیروزه‌ای پیدا کردند که اصل نبود و پس از جدا ساختن فیروزه از سنگ رنگش میپیرید. دلالت سودجو که همیشه برای پرکردن کیسه خود بیدرنگ راهی برای فریفتن مردم بیگناه پیدا میکنند متوجه شدند که اگر فیروزه غار مزبور را در آب بگذارند موقتاً رنگ فیروزه اصل را پیدا میکند. بجای آنکه در غار علی میرزائی بسته و بهره برداری از آن رگ فیروزه موقوف شود سنگهای بدلی بی‌بازار فرستاده شد و جواهرسازان مشهد بفریفتن خریداران داخلی و خارجی تشویق گردیدند.

ژنرال فریه که در سال ۱۲۶۱ ه. از نیشابور گذر کرده است دلالت و فروشندگان فیروزه ده معدن را مردمان نادرستی دیده که بگفته وی در دنیا بیمانند بوده‌اند و مینویسد که هر کس در هر شرایطی با این گونه فروشندگان معامله کند غیر ممکن است مغبون نشود. فریه این نادرستی و عدم امانت را معلول کار کردن در زیر زمین میدانند، و معتقد است که اگر انسان محکوم به کار در کانها شود، نه فقط به سلامتیش لطمه وارد میاید بلکه اخلاقتش بکلی فاسد میشود! وی ضمن سفر به ده معدن در پشت تپه‌های ریگ به آثار نمک برخورد و مدعی است که در آن ناحیه دوکان بزرگ نمک وجود داشته است؛ اولی موسوم به کان دولت علی واقع در یک فرسنگ و نیمی ده معدن و دومی مشهور به نمک‌زار که نیم ساعت با کان نمک اولی فاصله داشت. فریه هنگام دیدن مهمترین کان فیروزه یعنی غار بواسحق (که درین عهد به غار عبدالرزاقی مشهور بود) اشاره به گروهی از کارگران بدخشانی میکند و می‌نویسد که چون این کارگران در زادگاهشان به استخراج لعل و دیگر سنگهای گرانبها مشغول بوده‌اند و در این فن تخصص دارند ایرانیان آنها را بر متخصصان فرنگی ترجیح داده‌اند. (۲۵)

میزان اجاره کانهای فیروزه و جمعیت ده معدن تقریباً با هم ارتباط مستقیم داشته است. در باره اولی از منابع داخلی و نوشته‌های وقایع نگاران درباره قاجار

چندان کمکی نمیتوان گرفت و اطلاع ما در باره جمعیت ده معدن در طول یکصد و پنجاه سال اخیر ناقص است. هنگام سفر آرثور کانالی تمامی ناحیه معدن فیروزه فقط به هزار تومان در سال اجاره داده شده بود و این نصف مبلغی است که فریزر هشت سال پیش از سفر کانالی در سفرنامه اش به آن اشاره میکرد. در واقع فریزر میزان اجاره را بمراتب زیاد تر از این نوشته است زیرا مدعی است که در ۱۳۲۸ هـ. غار عبدالرزاقی یا بواسحتی را سالانه به هزار و سیصد تومان و دیگرکانها را رویهمرفته به دو هزار تومان خراسانی اجاره داده بودند. سال قحطی، هنگامی که کارمندان کمیسیون تعیین مرزهای سیستان از نیشابور میگذشتند تمامی کانهای ده معدن به هشت هزار تومان در سال اجاره داده شده بود و حال آن که سه سال بعد (۱۳۹۱ هـ.) شاید بواسطه علل دراز مدت قحطی میزان اجاره از شش هزار تومان تجاوز نمیکرد. ده سال پیش از سفر کرزن یعنی در ۱۲۹۹ هـ. (۱۸۸۲ م.) هنوز اجاره کانها سالانه از هشت هزار تومان تجاوز نمیکرد. در آن سال ناصرالدین شاه عاقلانه همه کانهای فیروزه را پانزده ساله به مخبرالدوله وزیر معارف و تلگراف و معادن اجاره داد و مقرر داشت که اجاره سال نخست نه هزار تومان و از آن پس اجاره سالانه تا پایان مدت قرار داد هجده هزار تومان باشد. (۲۶) چنانکه کرزن در سفرنامه اش نگاشته است جهانگرد و نویسنده امریکائی بنجامین دچار اشتباه شده و رقم هجده هزار تومان را هشتاد هزار دلار ضبط کرده است. (۲۷)

در سال ۱۳۰۳ هـ. صنایع الدوله معتقد بود که تمامی جمعیت ده معدن به هزار و پانصد نفر میرسید. از این عده دویست و شصت تن بکار زراعت در هفت پارچه کشتزارهای پیرامون ده مزبور سرگرم بودند. کودکان و نوجوانانی که در استخراج و فروش فیروزه دست داشتند کارشان صرفاً محدود به جلا دادن سنگهای فیروزه بود، و هریک به نسبت سن و توانائی از چهار تا دهشاهی دستمزد میگرفتند. طبق تخمین همین محقق درآمد سالانه از راه فروش فیروزه در آغاز سده چهاردهم هجری سر به بیست هزار تومان میزد باین معنی که بیست هزار تومان درآمد اجاره دار بود، و حال آنکه اگر جمع کل فروش استخراج سالانه را در بازار حساب میکردند به سه برابر این مبلغ یعنی شصت هزار تومان بالغ میشد. (۲۸) در درستی ارقاسی که صنایع الدوله در کتابش آورده است هیچ شک نداریم زیرا کرزن نیز در ۱۳۱۰ هـ. جمعیت ده معدن را پانزده هزار و درآمد واقعی کانهای فیروزه را سالانه هشتاد هزار تومان یا ۲۲,۸۵۰ لیره ضبط کرده است. (۲۹)

وضع شهر نیشابور و آغاز سده چهاردهم هجری

در آغاز سده چهاردهم هجری شهر نیشابور بشکل مربع مستطیلی بود که درازای دوره آن به سه هزار و سیصد گز میرسید. دو خیابان یکی از مشرق به مغرب و دیگری از جنوب بشمال امتداد مییافت که این دو تقریباً در وسط شهر یکدیگر را قطع میکرد و نقطه تقاطع این دو چهار بازار نیشابور خوانده میشد. این چهار بازار از هر سمت به دروازه‌های منتهی میگردید که بترتیب عبارت بود از دروازه عراق، دروازه مشهد، دروازه ارگ و دروازه پاچنار. در حدود ده هزار نفر ساکنان شهر در چهار کوی: اصطخر، بالاگودال، سرسنگ و سعد شاه زندگی میکردند. صرفنظر از سادات قدیمی شهر که بحکم سنت دیرینه، مستمری خاص داشتند و مشمول تخفیف‌هایی از طرف دولت بودند اکثریت نزدیک باتفاق مردم نیشابور از راه کسب، کشاورزی و کار در دکانهای فیروزه و نمک‌گذران میکردند. چهار صد و پنجاه دکان نیازمندیهای ساکنان شهر را برطرف میساخت و نیشابور در آغاز سده چهاردهم یازده گرمابه، دو دبستان و دو کاروانسرا داشت. (۳۰)

کرزن که در ۱۳۱ ه. از دروازه پاچنار وارد شهر نیشابور شده است مدعی است که مدتها قبل از ورود به شهر دیوارهای فرو ریخته و برج و باروهای ویران نیشابور و بر فراز آنها سقف و گلدسته مسجد با شکوه جامع از دور نمایان بود. مسافر پس از عبور از میان گورستانی بزرگ از کنار دیوار جنوبی شهر متوجه چاپارخانه میشد که درست بیرون دروازه غربی شهر قرار داشت. دیوارهای نیشابور که روزگاری بلند و باشکوه بود بمراتب ویران تر از دیوارهای قوچان بنظر میرسید. تازه وارد هر پنجاه گزی یکبار به شکافهای بزرگی بر میخورد و هر جا شکافی دهان گشوده بود از دیوار شهر اثری دیده نمیشد. کرزن در نقطه‌ای گروهی از کارگران را سرگرم تعمیر باره شهر میدید، و در شگفت بود که بچه علت دیوار را تعمیر میکردند زیرا بطور کلی دیوار آنچنان خراب شده بود که اگر دشمنی متوجه نیشابور میشد به سهولت میتوانست بدرون شهر راه یابد.

پانزده سال پس از نخستین سفر جورج کرزن، طبق نوشته‌های محقق امریکائی ویلیامز جاکسون شهر نیشابور ظاهراً هیچ تغییر محسوسی نکرده بود. نیشابور هنوز

در حدود ده هزار نفر جمعیت داشت که در چهارکوی معتبر زندگی میکردند. کاروانسراهای شهر نسبتاً متوسط و چندین گرمابه عمومی بزرگ موجود بود. جاکسون مینویسد :

«بازارهای شهر نیشابور چندان وسیع نیست. میگویند که کار چهار صد و پنجاه باب دکان شهر رونق بسزائی دارد. تنها بنای معتبر این شهر مسجد جامع است که دقیقاً از تاریخ ساختمان آن اطلاعی نداریم؛ اما مسلماً سیصد سال قدمت دارد زیرا سنگ نبشته ای در آن دیدم که وقفنامه ای از طرف شاه عباس بتاریخ ۱۶۱۲ م. (۱۰۲۱ ه.) است . » (۳۱)

با آن که نوشته های جاکسون اکثراً خالی از اشتباه است نباید ناگفته گذاشت که محقق مزبور در تعیین تاریخ این مسجد بخطا رفته است. مسجد جامع نیشابور در سال ۸۹۹ هجری بهمت علی پهلوان گرجی پسر بایزید بنا شده است و جای تردید نیست که هنگام سفر ویلیامز جاکسون چهارصد و بیست و شش سال از تاریخ ساختمان آن میگذشته است .

در خلال سالهای ۱۳۰۷ و ۱۳۱۰ ه. که جورج کرزن برای نخستین بار زیارت قبرحکیم و ریاضی دان بزرگ ایران عمر خیام رفته است در میان باغی متروک و برکنار علفهای هرزه جائی را بوی نشان داده اند که بگفته خودش « اگر عاشقان رباعیات خیام آنجا را بچشم میدیدند مسلماً پریشانحال میشدند . » از آنچه جهانگردان خارجی در عرض صد و ده سالی قبل از کرزن نوشته بودند چنین استنباط میشود که بر اثر بی مبالائی و بی اعتنائی تدریجاً آرامگاه خیام رو به ویرانی نهاده بود و شاید اگر مزارش در کنار آرامگاه امامزاده محمد محروق قرار نمیداشت بکلی از یاد ها میرفت. ظاهراً تا دوران سلطنت شاه طهماسب آرامگاه امامزاده محمد از اولاد امام حسین (ع) ساختمان کوچک و ساده ای بود. عمارتی که در عهد شاه طهماسب ساختند تا پایان دوران زمامداری پادشاهان صفوی دوبار در سالهای ۱۰۴۱ ه. و ۱۱۱۹ ه. یعنی در عهد شاه صفی و شاه سلطان حسین تعمیرگردید. این آرامگاه مثل بیشتر بناهای متبرک و تاریخی در خلال هجوم افغانها تا پایان فتنه ترکمانان چندین بار خراب و مرمت و دوباره خراب شد .

هنگام سفر پرسی سایکس بسال ۱۳۲۳ ه. و سفر ویلیامز جا کسون بسال ۱۳۲۵ ه. آرامگاه امامزاده محمد وقبرخیام درنهایت ویرانی بود. جا کسون درباره دیدار خود چنین مینویسد . :

آرامگاه بشکل مربع مستطیل عبارت از غرفه ساده ای است از سنگ و گچ که در زیر آن جسد شاعر بخاک سپرده شده . با آنکه برکف این غرفه لوح یا سنگ نبشته ای دیده نمیشود تا دلالت بر هویت مدفون کند ، همه مردم میدانند که در زیر این سقف حکیم بزرگوار خیام بخاک سپرده شده است . دست یادگار نویسان بی بند و بار ایرانی (که ماندشان در دیگر کشورهای جهان فراوانند) بی ادبانه خطوط کج و معوجی بیادگار نهاده است . حتی بر روی دیوارهای ضخیم نامهایی کنده شده و به همین سبب ورقه های گچ سفید زیرین آشکار گردیده است . یک ترکه چوب ، یک قلوه سنگ و چند تکه کاسه و کوزه شکسته روی گور شاعر نامدار را ملوث ساخته بود . چند لحظه ای بوسوسه افتادم که مجموعه کوچک رباعیاتم را بر روی گور خیام بگذارم ؛ اما ترسیدم که بیدرنگ آنرا بردارند و به نخستین خریدار علاقمند بفروشند . (۳۲)

از مقایسه نوشته های جا کسون با فریزر و خانیکف معلوم میشود که در خلال نود سال دو آرامگاه امامزاده محمد و حکیم عمر خیام بیک شکل یعنی نیمه ویران باقی مانده بود و اگر کوششی برای تعمیر این دو بنا میشد بی اساس و نا پایدار بود . (۳۳) آنچه مایه دلخوشی سایکس و جا کسون گردیده است دیدن باغ با صفای آرامگاه خیام بوده است و جالب آن که هشتصد سال پس از گذار نظامی عروضی سمرقندی بر تربت خیام این دو جهانگرد دانشمند طنین کلمات وی را در گوش داشتند و هنوز گور ساده و بی زیور یکی از بزرگترین دانشوران نیشابور را در موضعی می دیدند « که هر بهاری ، شمال بر خاکش گل افشانی می کرد . »

نگاهی به افق آینده

پس از نخستین جنگ جهانی ۱۸ - ۱۹۱۴ و تحولاتی که با تغییر رژیم سلطنت در ایران پدید آمد نیشابور اندک اندک از قافله شهرهای عقب مانده و محروم

ایران بیرون آمد. شهری که بهنگام سفر جا کسون امریکائی بیش از ده تا دوازده هزار نفر جمعیت نداشت پنجاه سال بعد (۱۳۳۵ خورشیدی) عدد ساکنانش به بیست و شش هزار نفر می‌رسید ، و جمعیت تمامی ناحیه در حدود صد و هشتاد و دو هزار نفر بود. باتوجه به عوامل نا مطلوب گوناگون مسلماً این گرایش از میزان افزایش سالانه ۲۵ در هر هزار نفر زیادتر میشود و اگر ادامه یابد جمعیت نیشابور در نیمه سده کنونی برقم شایان توجهی خواهد رسید. همگام با این افزایش جمعیت ، در عرض پنجاه سال اخیر سیمای نیشابور نیز تغییر فراوان دیده است. انجمن آثار ملی بساختمان آرامگاه خیام همت گماشته و اینک زائران تربت آن شاعر و حکیم عالیقدر ، گور خیام را در میان عمارت باشکوهی تماشا می کنند که گرداگرد آن پاره‌ای از رباعیات وی بر روی کاشی با خط زیبائی جلب نظر می کند. باغی که همیشه مشرف بر گور خیام بود اینک باسلوب صحیحی آباد و در آن خیابان کشی شده است و نرده‌ای آهنین محوطه امامزاده محمد محروق را از باغ آرامگاه خیام جدا می‌سازد. با احداث جاده‌های نو و تسهیلات سفر به ویژه پس از اتمام خط آهن مشهد و تهران اینک عاشقان شعر خیام و کسانی که مایل بدیدن آرامگاه آن حکیم و همچنین زیارت امامزاده محمد ، مسجد جامع شهر ، دو آرامگاه شیخ بزرگوار فریدالدین عطار و پدر نقاشی جدید ایران ، شادروان کمال‌الملک باشند ، میتوانند باسانی خود را به نیشابور برسانند.

چنانکه در این بخش بخوبی نشان داده‌ایم مجهولات ما در باره گذشته‌دور نیشابور فراوان است. اکتشافات باستان شناسان امریکائی در خلال چهاردهمین دهه قرن بیستم میلادی با آنکه بسیار سودمند و جالب بوده است کمکی برفع این مجهولات ننموده است. اشیائی که ضمن این حفاریها بدست آمده و زیب و زیور دو موزه ملی ایران و متروپالی‌تن نیویورک گردیده است فقط مؤید ادعاهای پاره‌ای از مورخان چون ابن حوقل ، اصطخری و مقدسی است که نیشابور را از پیش افتاده‌ترین مراکز هنری جهان اسلامی خوانده بودند. گچکاریهائی که باستان شناسان آمریکائی در تپه سبزپوشان واقع در سمت شمال آرامگاه حکیم عمر خیام یافته‌اند مسلماً عالیتین نمونه هنر تزئینی جهان اسلامی مقارن حکومت طاهریان

در نیشابور است. باید دانست که آنچه در زمینه حفاری تا بحال صورت گرفته است بمنزله گام نخست در رفع مجهولات فراوانی است که هر پژوهنده علاقه‌مندی را دلسرد می‌سازد.

نظری به آخرین آمارهای وزارت کشور و سازمان برنامه نشان می‌دهد که امروزه جمعیت تمامی شهرستان نیشابور از دویست هزار نفر و جمعیت نسبی در آن شهرستان از بیست نفر در هر کیلومتر مربع تجاوز نمی‌کند. (۳۴) بشرط آنکه حدود نیشابور باستانی و امروزی را تقریباً همانند شمیریم این ارقام درست یک دهم جمعیت تمامی شهرستان نیشابور و جمعیت نسبی آن است؛ چه نیشابور در اوج رونق و آبادانی خود نزدیک به دو میلیون جمعیت داشته است. اکنون سئوالی که بذهن هر خواننده علاقه‌مندی راه می‌یابد این است که آیا امکان بازگشت بدوران پرشکوه گذشته وجود دارد؟

شرایط اقلیمی یعنی آب و هوای مساعد و زمین بارور و وفور منابع طبیعی زیر زمینی همه آینده درخشانی را برای نیشابور نوید می‌دهد. در سالهای اخیر میزان استفاده از آبهای سطحی و زیر زمینی و چاههایی که ژرفای آنها بین ۹۰ تا ۱۲۰ متر است بطرز شایان توجهی افزایش یافته است. مهندسان سازمان برنامه بررسی آبهای زیر زمینی جلگه نیشابور را عاقلانه در رأس اقدامات عمرانی منطقه خراسان قرار داده‌اند. این امر برای شهرستان نیشابور اهمیت بسیار دارد. نیشابور نخستین ناحیه از استان خراسان بود که در آنجا بکاشت پنبه توجه شد و پنبه امریکائی رواج یافت. نخستین کارخانه پنبه پاک کنی شهر در حدود شصت و چهار سال پیش از این دایر گردید. با این همه طبق آمار ۱۳۶۲ خورشیدی نیشابور با یازده هزار هکتار زمین پنبه خیز از لحاظ تولید هنوز در درجه دوم اهمیت قرار داشت. علل دوگانه مهم این عقب افتادگی را کارشناسان فقدان آب کافی و توسعه بیماری بوته میری پنبه دانسته‌اند که شدت حمله و زیان این آفت در نیشابور شدیدتر و محسوس تر از دیگر نقاط پنبه خیز است. (۳۵)

علل یاد شده کشاورزان را تشویق به اتخاذ روش آسانتر و بی زیانتری کرده است که کاشت چغندر باشد. توسعه کاشت چغندر موجبات احداث کارخانه

خصوصی قند نیشابور را بظرفیت یک هزار تن فراهم ساخت. اما کاشت چغندر نباید پنبه نیشابور را از بین ببرد و باید امیدوار بود که بکار بستن پیشنهادات مهم کار-شناسان سازمان برنامه از قبیل پرداخت وامهای دراز مدت، اقدامات آموزشی مشتمل بر طرز مبارزه با آفات، تهیه سم و نشان دادن راه صحیح سمپاشی، ایجاد یک ده نمونه، توسعه شرکت های تعاونی و مهمتر از اینها تهیه آب کافی ضمن برنامه سوم و برنامه های آتی عمران و آبادانی ایران کمک بحل مشکل کشاورزان نیشابور کند.

همگام با توسعه کشاورزی، عوامل اقتصادی دیگری نیز کمک بترقی مجدد نیشابور خواهد کرد. دره های بینالود یکی از بهترین و مهمترین مراکز پرورش درختان میوه است. سیب و به خرو^(۱) شهرت هزار ساله دارد. مسلماً توجه به جنبه اقتصادی صادرات میوه های تازه و خشک بمنزله برداشتن چند گام در راه رسیدن بمقصد خواهد بود. در همین زمینه ایجاد مراتع بزرگی که گله داران نیشابور را بی نیاز از فرستادن گوسفندان خود بخارج کند و ایجاد تسهیلات بیشتر و بهتری برای افزایش میزان استخراج آهن، سرب، نمک، سنگ گچ و فیروزه (که اکنون بازده سالانه آن از هفت هزار تن تجاوز نمیکند) همه عواملی است که افق آینده را برای ساکنان یکی از کهن سالتین شهرهای میهن ما نوید بخش وتابنا خواهد ساخت.

پایان

۱- بفتح اول و سکون دوم و سوم نام آبادی در شمال نیشابور نزدیکی قدمگاه

کلید منابع و توضیحات فصل هفتم

- ۱ - ن. ک. به سفرنامه ژنرال فریه ص ۱۰۴
- ۲ - » » » بیت ص ۴۱۲
- ۳ - پاره‌ای از این منابع را ویلیامز جاکسون در زیر ص ۲۵۰ کتاب خود «از قسطنطنیه تا زاد بوم خیام» ذکر کرده است.
- ۴ - ن. ک. به بار تولد در کتاب ترکستان در دوره حمله مغول ص ۲۱۹
- ۵ - » » معجم‌البلان یاقوت ج ۴ ص ۸۵۸
- ۶ - » » تاریخ ایران . عباس اقبال ص ۴۳۳
- ۷ - » » نوشته‌های سایکس در مجله جغرافیائی لندن ژانویه ۱۹۱۱
- ص ۱۵۳ و ۱۵۶
- ۸ - » » مطلع‌الشمس ج ۳ ص ۶۸ و ۶۹
- ۹ - » » سفرنامه ابن بطوطه ترجمه فارسی ص ۳۹۶
- ۱۰ - » » شرح سفارت یا سفرنامه کلاویخو. ترجمه انگلیسی ص ۱۰۷
- و ۱۰۸ در ترجمه فارسی این کتاب ص ۱۸۹ و ۱۹۰
- ۱۱ - » » سفرنامه فریزر ص ۴۰۴
- ۱۲ - » » » » ص ۴۰۵
- ۱۳ - » » کتاب آرثور کانالی ج اول ص ۲۱۱ و ۲۱۲
- ۱۴ - » » سفرنامه ژنرال فریه ص ۱۰۵
- ۱۵ - » » خاطرات آسیای مرکزی خانیکف ص ۹۴ تا ۹۶ و همچنین همان کتاب ص ۱۳۴
- ۱۶ - » » سفرنامه ناصرالدین شاه. چاپ سنگی تهران ص ۱۵۵
- ۱۷ - » » کتاب دکتر بلیو ص ۳۷۵
- ۱۸ - » » نوشته‌های یوان اسمیت در کتاب ایران شرقی ج ۱ ص ۳۶۹

- ۱۹ - ن. ك. به نوشته‌های نی‌پیه ص ۲۸ و همچنین ص ۲۱۳ و ۲۲۱
- ۲۰ - مثلاً مطلع‌الشمس برای عشق‌آباد سه هزار، برای زیرخان دو هزار، برای ارودغیش هزار و سیصد نفر جمعیت نوشته است. ن. ك. به مطلع‌الشمس ج ۳ از ص ۵۱ تا ۶۹
- ۲۱ همان کتاب ج ۳ ص ۵۲
- ۲۲ - ن. ك. به سفرنامه تاورنیه کتاب ۵ فصل دوازدهم.
- ۲۳ - » » سفرنامه فریزر ص ۴۰۸ و ۴۰۹
- ۲۴ - » » کانالی جلد ۱ ص ۲۱۲
- ۲۵ - » » ژنرال فریه ص ۱۰۳ تا ۱۰۵ همچنین ملاحظات خانیکف در ص ۸۹ تا ۹۱ کتاب خاطرات آسیای مرکزی.
- ۲۶ - » » کتاب ایران و مسئله ایران. کرزن ج اول ص ۲۶۶
- ۲۷ - » » » » » » » » ص ۴۰۸
- ۲۸ - » » مطلع‌الشمس ج ۳ ص ۵۲ و ۸۲
- ۲۹ - » » جلد اول کتاب کرزن ص ۲۶۵ و ۲۶۶
- ۳۰ - » » مطلع‌الشمس ج ۳ ص ۶۳
- ۳۱ - » » از قسطنطنیه تا زادبوم خیام ص ۲۳۵
- ۳۲ - » » » » » » » » ص ۲۴۳
- ۳۳ - » » خاطرات آسیای مرکزی خانیکف ص ۹۴
- ۳۴ - » » دفتر فنی سازمان برنامه عمران منطقه خراسان. ص ۱۴
- ۳۵ - » » » » » » » » ص ۷۴

منابع فارسی این کتاب

۱ - ابن بطوطه ،

سفرنامه ابن بطوطه

ترجمه محمدعلی موحد. تهران ۱۳۳۷

۲ - اصطخری ، ابواسحق ابراهیم

مسالك وممالك. چاپ بنگاه ترجمه ونشر کتاب

تهران. ۱۳۴۰

۳ - اعتضادپور ، علی

(مقاله) نامه آستان قدس ، سال چهارم - مشهد. ۱۳۴۴

۴ - اقبال آشتیانی ، عباس

تاریخ ایران. تهران ۱۳۴۷

۵ - بارتولد ،

تذکره جغرافیای تاریخی ایران ترجمه حمزه سردادور ،

تهران ۱۳۰۹

۶ - حدود العالم من المشرق الى المغرب

با توضیحات مینورسکی. چاپ اوقاف گیب - لندن ۱۹۳۷ م.

ونیز چاپ دانشگاه - به کوشش منوچهرستوده. تهران ۱۳۴۰

۷ - حسنی جنابادی ، میرزا بیگ بن حسنی جنابادی

روضه الصفویه

نسخه دست نبشته موزه بریتانیا به شماره OR ۳۳۸۸

۸ - حکیم ، محمدتقی خان

گنج دانش. تهران

۹ - رازی ، احمد

هفت اقلیم ، چاپ کلکته ۱۳۵۸ هـ

- همچنین چاپ تهران باحواشی جواد فاضل (۳ جلد)
- ۱۰ - رشیدالدین فضل الله ، خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی وزیر
جامع التواریخ
۲ جلد بکوشش دکتر بهمن کریمی . ۱۳۳۸
- ۱۱ - ریاضی ، غلامرضا
۱ - راهنمای مشهد ، مشهد ۱۳۳۴
۲ - دانشوران خراسان ، مشهد ۱۳۳۶ شمسی .
- ۱۲ - سازمان برنامه
عمران منطقه خراسان
نشریه دفتر فنی سازمان برنامه . تهران ۱۳۴۳
- ۱۳ - سرابی ، حسین بن عبدالله
مخزن الوقایع
چاپ دانشگاه . تهران ۱۳۴۴
- ۱۴ - صنیع الدوله ، محمد حسین خان اعتمادالدوله مراغی
مطلع الشمس
۳ جلد ، تهران ۱۳۰۱
- ۱۵ - طاهری ، ابوالقاسم
(مقاله) تاریخ تحول نقاشی ایران
مجله روزگار نو ، چاپ لندن ۴۵ - ۱۹۴۴ م .
- ۱۶ - فردوسی ، حکیم ابوالقاسم فردوسی
شاهنامه ، بانتخاب محمد علی فروغی
دو جلد . تهران ۱۳۱۳
- ۱۷ - قزوینی ، زکریا بن محمد بن محمود
آثارالبلاد واخبار العباد .
بیروت ، ۱۳۸۰ ه .
- ۱۸ - کلاویخو ،
سفرنامه کلاویخو ، ترجمه فارسی
مسعود رجب نیا ، تهران ۱۳۳۷

۱۹ - کیهان ، مسعود

جغرافیای ایران

۳ جلد ، تهران ۱۳۱۱

۲۰ - گردیزی ، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود

زین الاخبار

به تصحیح سعید نفیسی ، تهران

۲۱ - گنجی ، دکتر محمد حسن

(مقاله) انحطاط شهر بیرجند ،

مجله یادگار. شماره ۲ سال سوم .

۲۲ - گورکانی ، میرزا حیدر

تاریخ رشیدی ، نسخه دست نبشته

موزه بریتانیا به شماره ۱۷۱۵ OR

۲۳ - مستوفی ، احمد بن ابی بکر ، حمدالله مستوفی قزوینی

نزهة القلوب. به کوشش گای لسترنج (G. Lestrance)

لیدن ۱۳۳۱

همچنین بکوشش محمد دبیر سیاقی. تهران ۱۳۳۶

۲۴ - مشکوتی ، نصرت الله

از سلاجقه تا صفویه

تهران ۱۳۴۳

۲۵ - مولوی ، عبدالمجید

(مقاله) آستان قدس ، سال چهارم

مشهد ۱۳۴۴

۲۶ - ناصرالدین شاه قاجار

سفرنامه ناصرالدین شاه. چاپ سنگی ، تهران

۲۷ - ناصر خسرو ، ناصر خسرو علوی

سفرنامه . چاپ لندن ، متن و ترجمه

بکوشش گای لسترنج ، ۱۸۹۷ م.

۲۸ - نفیسی ، سعید

تمدن ساسانی

جلد ۲ ، تهران . ۱۳۳۱

۲۹ - وزارت کشور کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور

تهران چاپ دوم ۱۳۳۱

۳۰ - هروی ، محمد یوسف مهاجر

بحرالنفوس ، چاپ سنگی ، تهران

۳۱ - یاقوت ، شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی

تصحیح فردیناند وستنفلد (F. Wüstenfeld) لایپزیک ،

۱۸۶۶ - ۱۸۷۰ م .

۳۲ - یزدی ، شرف الدین علی یزدی

ظفرنامه به تصحیح مولوی الحداد ، کلکته . ۱۸۸۷ م .

منابع اروپائی

نام مؤلف	نام کتاب	تاریخ و محل چاپ
1- BAKER, Valentine	Clouds In The East	London, 1876
2- BARTOLD, V.V.	Turkestan Down To The Mongol Invasion Vol. 5. Gibb Memorial	London, 1928
3- BASSETT, J.	Persia the Land of Imams, a narrative of travel and residence 1871-1885	London, 1887
4- BELLEW, Dr. H.W.	From The Indus to The Tigris. A Narrative of a journey... in 1872	London, 1874
5- BENJAMIN, S.G.W.	Persia and Persians. Journal of the American Geogr. Soc. 1887 Vol. 18 pp 27-66	
6- BERCHEM, M. Von	Khorrassan	Berlin, 1912
7- BLOCQUEVILLE, de Couliboef	Tour Du Monde	Paris 1866
8- BURNES A. Lt. Col.	Travels into Bokhara. 3 Vols.	London, 1835
9- CHARDIN J.	1. Voyages 2. Voyages	Paris, 1673 Rouen, 1723
10- CLAVIJO R. GON- ZALEZ DE,	Narrative of the Embassy to the Court of Timour. Translated by Clements P. Markham	London, 1869
11- CONALY, A.	Journey to the north of India overland from England through Russia' Persia and Afghanistan. 2 Vols. 1834	
12- CURZON, G.N.	Persia and the Persian Question 2 Vols.	London, 1892
13- DONALDSON, DWIGHT M.	The Shiite Religion	New York, 1933
14- EAST, EDWARD B.	Journal of a Diplomat's 3 years residence in Persia 2 Vols.	London, 1864
15- ETTINGHAUSEN, R.	Article on Bihzad. Ency. of Islam	London, 1960
16- FERRIER, J.P.- General.	Caravan Journeys & Wanderings in Persia	London, 1856
17- FRASER, JAMES- BAILLIE	Journey into Khorassan in the years 1821 & 1822	London, 1825
18- GOLDSMITH, Gen. Sir F.	Eastern Persia 2 Vols.	London, 1876

- | | | |
|-------------------------------|--|-----------------------|
| 19- HANWAY, J. | 1. An historical account of the British Trade over the Caspian Sea. 4 Vols. | London, 1753 |
| | 2. The Revolution of Persia | London, 1754 |
| 20- HOUTUM-SCHINDLER, Gen. A. | 1. Eastern Irak | London, 1897 |
| | 2. Zeit d'Gesell F. Erd. Zu. | Berlin, 1877 |
| | 3. Notes on some Antiquities near Damghan | J.R.A.S., 1876 |
| 21- HUNT, C. | The Persian Campaign | London, 1858 |
| 22- JACKSON WILLIAMS A.V. | 1. From Constantinople to the home of Omar Khayyam | New York, 1911 |
| | 2. Persia Past and Present | New York, 1906 |
| 23- KENNEDY, R.J. & B. W. | A Journey in Khorassan | London Hatchard, 1891 |
| 24- KER PORTER, Sir ROBERT | Travels in Georgia, Persia, Armenia, etc. 1817-1820 2- Vols. | London, 1821 |
| 25- KHANIKOF, KHANYKOV N.V. | Memoir Sur La Partie Meridionalde l'asie Central | Paris, 1862 |
| 26- KINNEIR, J. MACDONALD | A Geographical Memoire of the Persian Empire | London, 1813 |
| 27- LACOSTE, | Around Afghanistan. Trans. by Anderson | New York, 1909 |
| 28- LESSAR, P.M. | 1. Second Journey in the Turkoman Country, Proc. R.G.S. Vol. 5 | London, 1883 |
| | 2. Petermann's Mittheilungen VIII 1888 | |
| 29- LESTRANGE, G. | The Lands of Eastern Caliphate | London, 1905 |
| 30- LOVETT, C. BERESFORD | Itinerary Notes of route surveys in Northern Persia in 1881 & 1882. Proc. R.G.S. Vol. 5 | London, 1883 |
| 31- MACGREGOR, Col. C.M. | Narrative of a Journey through the province of Khorassan in 1876. 3 Vols. | London, 1879 |
| 32- MARKHAM C.R. | The Basin of Helmund. Proc. of R.G.S. Vol. 1 | London, 1879 |
| 33- MARQUART, J. | Eranshahr | Berlin, 1901 |
| 34- MARSH HIPPLEY C. | A Ride through Islam being a Journey through Persia, Afghanistan to India via Meshed & Herat to Kandahar | London, 1877 |
| 35- MASSY, H.S. | An Englishman in the Shrine of Imam Reza 19th C. Mag May. No. 435 | London, 1913 |

-
- 36- MOUNSEY, AUGUSTUS A Journey through the Caucasus and the interior of Persia London, 1872
- 37- NAPIER, Captain the Hon. G.C. 1. Collection of Journals and Reports on a special Duty in Persia London, 1874
2. Extracts from a Diary Tour in Khora-san- July 1874 J.R.G.S. Vol. 46 London, 1876
- 38- O'DONOVAN, EDMOND The Merv Oasis. 2 Vols. London, 1882
- 39- ODORIC DE PORTENONE 1. Travels from Cathay & the way thither London, 1866
2. Les Voyages en Asie, Henri Cordier Paris, 1891
- 40- OUSELY, SIR WILLIAM Travels of Sir W. Ousely 1810 - 1812 London, 1819
3 Vols.
- 41- POLO, MARCO The Travels. A new translation by Ronald Latham. Penguin Classics. London, 1958
- 42- RAWLINSON, H.C. 1. The Road to Merv. Vol. I Proc.R.G.S. London, 1879
2. England and Russia in the East. London, 1875
- 43- ST. JOHN, Major B. OLIVER Narrative of a Journey from Eastern Persia Edited by Sir F. Goldsmith London, 1876
- 44- SARRE, F. Deukmalen Persischer Baukunst. Berlin, 1901
- 45- SMITH, EUAN The Perso-Baluch Frontier Mission 1870-71 (see Goldsmith)
- 46- STUART, CHARLES Journal of a Residence in Northern Persia London, 1854
- 47- SYKES, Sir PERCY 1. A history of Persia. 2 Vols. London, 1932
2. Historieal Notes on Khurasan J.R.A.S.
3. The Glory of the Shia World London, 1910
4. A Pilgrimage to the tomb of Omar Khayyam. Mag. Travel & Exploration London, 1909
- 48- TAVERNIER, J. BAPTISA The Six Voyages of J.B. Tavernier London, 1678
Translated by J. Phillips
- 49- THOMPSON, G. See Hanway Vol. 1
- 50- TUDELA, B. The Itinerary of Benjamin of Tudela by Marcus N. Adler
- 51- TYNIANOV, Y. Death & Diplomacy in Persia. London, 1938
Translated by Alec Brown
- 52- VAMBERY, A. His Life and Adventures London, 1864
- 53- VAUGHAN, H.B. Proc R.G.S. New Series Vol. 12 London, 1888

نام مؤلف	نام کتاب	تاریخ و محل چاپ
54- WOLFF, Rev. J.	A Narrative of a mission to Bokhara inthe Years 1843-45 3rd Edition	London 1846
55- YATE, A.C. Lt. Col.	England and Russia face to face in Asia.	London, 1887
56- ZHUKOVSKI, V.A.	Moglia Firdausi, Zap, Vost, ctd. 1891 VI	Moscow.

فهرست نام‌های گسان و جای‌ها

آ

- | | |
|--|--|
| بگفته کرزن ۱۳۴، گلوله باری ۱۴۱، | آب آمو (آمویه، آمودریا) ۲، ۱۹۷، ۹۷، |
| ۱۴۲، عواید ۱۴۲، ۱۴۳. | ۱۰۱، ۱۷۳. |
| آسیای مرکزی ۱۱. | آب بوستان ۱۷۶. |
| آشوراده ۱۰۷. | آخال (نک به اتک) |
| آصف‌الدوله (الله یارخان والی) ۱۰۱، ۶۴، ۶۳. | آذربایجان ۱۱، ۱۲، ۳، ۷۶. |
| آصف‌الدوله (عبدالوهاب‌خان) ۱۳۱. | آریان (سورخ یونانی) ۱۰۴. |
| آقامحمدخان قاجار ۱۷۹. | آریاها ۷۱. |
| آقا میرک تبریزی ۱۴. | آستان قدس - کاشیکاریها ۱۵، بناها درعصر |
| آق‌قویونلو ۱۶. | فریزر ۳۹ تا ۴۱، کتابخانه ۵۳، ۵۴، |
| | کتابخانه درعهد خانیکف ۶۹، درآمد |

الف

- | | |
|--|-------------------------------------|
| احمد شاه افغانی ۳۱. | اباقاخان ۹۹، ۹۸، ۱۷۵. |
| ادوارد تاماس ۲ اردوغیش ۱۸۳. | ابراهیم میرزا (برادر عادلشاه) ۲۳. |
| ارزروم ۶ ارغون ۶، ۴۴، ۴۵، ۹۹. | ابن بطوطه ۷۵ تا ۱۲، ۱۷۵، ۱۷۶. |
| ارغون‌شاه ۴۵، ۹۹، ۱۰۰. | ابن حوقل ۹۵، ۱۹۰. |
| ارسنی، ارسنی‌ها ۲۲، ۵۸، ۱۷۱. | ابن خردادبه (نک به عبدالله) |
| ازبکان ۱۴، ۱۶ تا ۲۲، ۲۴، ۳۱ تا ۳۳، ۴۹. | ابن فقیه ۱۵۴ ابوریحان بیرونی ۱۰۵. |
| اژدرکوه (کلات) ۹۷ استرابون ۱. | ابوسعید ابوالخیر ۱۰۴. |
| استوارت (چارلز) ۱۱۹، ۷۶. | ابوسعید، بهادرخان ۷. |
| استودارت (کلنل) ۶۳، ۶۲. | ابوسعید، سلطان ۱۶. |
| اسکندر ۱۱۶، ۵۱، ۴۴، ۶۱، ۱۵۴. | ابوسلم خراسانی ۱۷۲. |
| اسکولف (ژنرال) ۱۱۳، ۱۳۲. | ایبورد ۱۰۴ تا ۱۰۷، ۱۱۳. |
| اسمعیل دوم صفوی ۱۷ اسمعیل سامانی ۴. | اتابکان فارس ۵ اترک ۱۱۸، ۱۳۸. |
| اسمعیل (شاه اسمعیل اول) ۱۷، ۱۶. | اتک (آخال) ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۱. |
| اشکانیان، اشک ۱. | احمد تبریزی (پیرسیداحمد) ۱۴. |
| اصطخری ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۷۲. | احمد تکردار ۱۰۰. |
| اصفهان ۱۸۵، ۳۸، ۵۸، ۸۲، ۸۳، ۱۷۷. | احمدخان ابدالی (احمدشاه درانی) ۱۷۸. |

اصلا ندوز ۳۰	امیرخان سردار ۱۱۷
افسر (محمد هاشم میرزا) ۵۳	امیرعلی شیر (ن ک به نوائی)
افغان، افغانستان ۱۸۸۶، ۱۷۸۶، ۱۷۷، ۱۳۷	امیرکبیر (میرزاتقی خان) ۷۳، ۷۱، ۷۰
التون (جان) ۲۲، ۱۹	امیرنصر ساسانی ۴
الغ بیک ۱۵، ۱۳	امین الملک (فرخ خان) ۷۱
الهاک ۱۶۳	امینوف ۱۱۸ امین خلیفه عباسی ۳
الهیارخان (سزینانی، قلیچی) ۱۶۱، ۱۶۰	انجمن اثار ملی ۱۹۰
۱۶۴	انجمن جغرافیائی لندن ۱۲۰، ۱۱۸، ۹۷
الیزابت اول ۱۹	انصاری (میرزاسعید مومن الملک) ۶۹
امامزاده ابراهیم ۹۰، ۵۳، ۵۲	انگلیس (شرکت بازرگانی) ۲۲ تا ۲۴
امامزاده جعفر ۱۵۴	(روابط با ایران) ۳۰ و ۲۹
امامزاده محمد محروق ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۴۷	اودانوان (ادموند) از ۱۱۳ تا ۱۵۹، ۱۱۸
امریکا ۵۸	۱۶۳ اودریک ۶، ۲
امید علی خان کرد ۱۵۵	اوزلی (سرویلیام) ۲۹، ۲۵، ۲۴
امیرآباد ۱۰۲	اوزون حسن بایندری ۱۷، ۱۶
امیر اسداله بیرجندی (خان قائن) ۶۴	اوستا ۴۳
امیرحسن بیک (ن ک به اوزون حسن)	اوکتای (پسر چنگیز) ۴۴
امیرحسین خان کرد (ن ک به شجاع الدوله)	ایزودور خارا کسبی ۱۸۲، ۱۰۶

ب

بایان ۱۶۱	برنس (الکساندر) ۵۴ تا ۵۸
بابرخان (ابوالقاسم) ۱۵۰	بزدغور ۴۹، ۴۴ بسطام ۱۵۵ تا ۱۶۰
باتاویا ۵۷	بشرویہ ۸۹ بغداد ۷، ۴، ۳
بادغیس ۱۲۳	بلخ (باختر) ۲۴، ۸، ۷، ۲
بارتولد ۵۳، ۵۰	بلوچستان ۶۵
بارک زائی ۶۹ بالاخیابان ۴۳	بلوکوویل ۱۲۴
بالامرغاب ۱۲۶	بلیو (دکتر هنری) ۸۱ تا ۱۸۱، ۱۵۱، ۸۹
بایزید (شیخ ابوزید بسطامی) ۱۵۷، ۱۵۶	بمبئی ۱۳۶، ۵۷
بایستقر ۵۲، ۱۳	بناپارت (ناپلئون) ۳۹ بنجاسین ۱۸۶
بایقرا (سلطان حسین) ۱۳ تا ۱۶	بندرعباس ۱۳۷، ۱۳۶
بجنورد ۱۱۹	بنیامین تودلانی ۱۷۴، ۴۵ بودائیان ۱۰
بخارا ۶۳، ۶۲، ۳۸، ۳۷، ۳۲، ۲۰، ۱۹، ۹، ۷	بورق اسود ۴۷
۱۰۱، ۹۷	بوشهر ۷۰، ۵۷، ۵۶
بختیارنامه ۲۴	بهاءالدوله (بهمن میرزا) ۱۵۱

بیکر (والن تاین) ۹۳ تا ۱۸۲،۹۵	بهزاد (کمال الدین) ۱۴
بینالود ۱۹۲،۱۷۳	بیابانک ۸۹ نیات (عباسقلی خان) ۱۷۸
بیهق ۱۶۴،۱۵۹	بیرجند از ۶۵ تا ۶۸، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۳

پ

پل سالار ۱۲۵	پاریس (پیمان پاریس) ۷۱
پلی (سرلوتیس) ۱۲۳، ۱۲۴	پاز (باژ) ۴۹ تا ۵۰
پلینی ۱۰۶	پالزهاک ۱۷۱ پاسیر ۲
پنج ده ۱۲۱، ۱۲۲	پایانیر (روزنامه) ۱۲۸
پولاک (ژنرال) ۸۱	پایکولی ۲
پهلوی (سلسله پهلوی) ۶۵، ۱۰۶، ۱۳۱، ۱۴۲	پتان (پاتان) ۳۱، ۴۶
پیره بازار ۲۳	پرونه (پارت) ۶۷، ۲، ۱
	پل خاتون ۱۲۷، ۵۰

ت

تربت حیدری ۱۸، ۳۴، ۳۵، ۸۴، ۱۱۹	تانارها ۱۲ تاریخ جهان آراء ۲۴
ترکمانان - ترکمن، ترکمانان تکه - ۳۱، ۳۲، ۴۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۰	تازیان ۲، ۳، ۱۰، ۲۱، ۴۹، ۱۵۰
(کوچ به مرزهای خراسان) ۱۲۰، ۱۲۱	تاشکند ۹۷
جنگ مرو ۱۲۲ تا ۱۲۸	تاک (تاگه) ۱۵۴
تغاجار نویان ۱۷۴	تامپسون (جورج) ۱۹ تا ۲۱
تولبخان ۴۴، ۱۷۴، ۱۷۵	تاوونیه ۱۸۳ تاییس (روزنامه) ۱۳۱
تون (فردوس) ۶، ۶۶، ۶۷، ۸۹ تا ۹۱	تبادکان ۵۰ تبریز ۶
تیر بند ترکستان ۱۲۶	تپه الب ارسلان ۱۷۵
تیر پل ۱۳۸	تپه سلام ۱۴۱
تیمور، تیموری ۵، ۹ تا ۱۲، ۱۵، ۳۷، ۴۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۷، ۱۷۶	تچند (تجن) ۲، ۳۲، ۱۰۶، ۱۲۱ تا ۱۲۴
	تخارستان ۷، ۲
	تخت رستم (کوه) ۵۰ تخت شاه ۱۳۲
	تخت شمشیر ۱۱۹
	تربت جام ۷۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۹

ج

جانی قربانی (علی بیگ) ۴۵، ۱۰۰، ۱۷۷	جاکسون (ویلیامز) ۴۷، (وصف طوس) ۴۷
جعفر آباد ۱۱۴	تا ۵۱ (۱۴۰، ۱۴۱) (داسغان) ۱۵۲، ۱۵۴
جلال الدین خوارزمشاه ۱۷۶	۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۸۷ تا ۱۹۰
جلال خان ازبک ۱۷	جام رود ۱۲۰

جورج دوم (شاه انگلیس) ۲۳
جیعون (ن ك به آب آمو)

جمشید پیشدادی ۴۳
جمشیدی (ایل) ۱۲۶
جنکین سون (آنتونی) ۱۸

چ

چنگیزخان ۱۷۵، ۱۷۴، ۹، ۸، ۷، ۵
چین ۱۲

چشمه گیلان ۱۰۲، ۴۴
چغانیان ۷ چمن (روزنامه) ۱۴۲
چناران ۱۱۴، ۱۰۲، ۵۰

ح

حسین خان نظام الدوله ۱۱۱
حشمت الدوله (حمزه میرزا) ۱۲۳، ۱۲۲، ۷۱
حشمت الملك (ن ك به میر علم خان)
حكیم (محمد تقی خان) ۵۲
حلب ۱۰ حیدر شاه ۳۲
حیدر (شیخ حیدر صفوی) ۱۶

حاجی میرزا آقاسی ۶۲
حاجی فیروز (ن ك به فیروزالدین میرزا)
حسام السلطنه ۸۵، ۷۶، ۷۳، ۷۱، ۷۰
۸۸، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۶۷
حسن آباد ۱۴۰
حسنعلی میرزا (ن ك به شجاع السلطنه)

خ

خسرو گرد ۱۵۸ (منار خسروگرد) ۱۶۲
خسرو میرزا قاجار ۱۶۷، ۵۴
خواجه ربیع ۷۳
خوارزم و خوارزمیان ۷، ۱
خوارشاهیان ۵
خیام (ن ك به عمر خیام)
خیرآباد ۱۲۹، ۱۱۹
خیوه ۱۹، ۳۸، ۶۸، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۵

خارک (جزیره) ۶۲، ۷۰
خاف (خواف) ۱۱۹، ۸۹، ۲
خاقانی ۱۷۴، ۱۷۳
خانیکف ۸۹، ۷۰ تا ۶۷، ۴۸ و ۴۷، ۱۵
۱۳۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۰، ۱۸۹
ختلان ۷
خرو ۱۹۲
خزر (دریای) ۲۴، ۲۲، ۱۹، ۲
خسرو اول (نوشیروان) ۱۵۹

د

دشت نا امید ۱
دقیقی ؛ دلاواله (پی پترو) ۱۹
دمشق ۵۷، ۳۷، ۱۱
دوست محمد خان ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۲
دولمچ (کلنل) ۷۲
دیلی تلگراف (روزنامه) ۱۲۸

داریوش سوم ۱۵۴، ۶
دالساندری (وین چنتو) ۱۸
دامغان ۱۵۱ تا ۱۵۰
دانالدسون (دکتر دوایت) ۱۳۹ تا ۱۴۴
درانی ۶۹ درب قاضی ۱۸۳
درونگر (سد) ۹۶
دره گز ۱۰۴، ۲ تا ۱۰۷، ۱۳۱

ر

رودبار (سد) ۹۶	رادکان ۴۴ تا ۴۶، ۴۹، ۵۰ (میل رادکان)
رودکی ابو عبدالله جعفر) ۴	۱۴۹، ۱۰۲، ۵۰
روسیه، روسیا، ۲۳، ۳۰، ۵۶، ۵۷، ۶۲	والین سون (سرهنری) ۲، ۱۰۵ تا ۱۰۸
۸۹، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۳۱	رباط شور ۸۹ رزان ۵۰ رشت ۲۳ رشدی ۴
۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲	رضا قلی خان زعفرانلو ۵۳ تا ۵۶، ۱۰۲
ری ۲	رضا قلی میرزا (فرزند نادر) ۲۰ تا ۲۲
ریوند (بلوک) ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳	رکن الدوله (محمد تقی میرزا) ۱۳۵، ۱۳۸

ز

زمان آباد ۱۶۷، ۸۸	زادراکاتا (گرگان) ۱۵۴
زمان شاه افغانی ۲۹	زازه (فردریک) ۱۵۷
زعفرانلویا ۵۱	زاویه ۱۰۵
زعفرانیه (رباط زعفرانی) ۱۶۴ تا ۱۶۷	زبرخان (بلوک) ۱۸۳
زورآباد ۱۲۰، ۱۲۵	زرافشان (رود) ۹، ۱۰
	زرتشت، زرتشتی ۴۵۸، ۴۵۹، ۱۷۱

ژ

ژوکوفسکی ۴۸، ۴۷

س

سربداری، سربداران ۱۵۹ تا ۱۶۱، ۱۷۶	ساب (چشمه) ۴۴
۱۷۷	ساروقها ۱۲۲ تا ۱۲۶ ساریکو ۱۰۵
سرخس ۱۰۵ تا ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۷	سامانی، ساسانیان ۲، ۴۴، ۴۹، ۱۵۹، ۱۷۱، ۱۷۵
سغدیان ۷۱، سفیدکوه ۱۲۶	سالارالدوله ۱۴۱
سلجوقی، سلجوقیان ۴، ۵۹، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۳	سالار (محمدحسن خان) ۷۳، ۱۱۲
سلطان مراد میرزا (نک به حسام السلطنه)	و نیزنک به آصف الدوله
سلطان محمد خوارزمشاه ۱۵۹	سالورها ۱۲۱ تا ۱۲۶
سلطانیه ۶ سلوکیدها ۱	سامانی، سامانیان ۴، ۷۴، ۱۰۴، ۱۷۲
سلیمان (شاه سلیمان) ۱۸۳	سایکس (سرپرسی) ۱۴۰، ۱۵۹، ۱۷۵، ۱۸۸
سمرقند ۹۷، ۱۵۰ تا ۱۷۱، ۹۷	سبزپوشان (تپه) ۱۹۰
سمنان ۱۵۰ تا ۱۵۲	سبزوار ۱۵۹ تا ۱۶۳ سپهسالار (نک به
سناباد ۴۴ تا ۴۶، ۵۰	میرزا حسین خان)
سن پترزبورگ ۱۹، ۲۲، ۵۴	

سو کولف ۱۱۸	سن جان (الیور) ۸۳، ۸۲
سیدان ۱۱۴ سیردریا ۱۷۳، ۲	منجر ۱۷۳، ۱۶۲، ۹
سیستان ۸۱	سنکلیدر ۱۶۴ سوادکوه ۱۵۴

ش

شجاع السلطنه (حسنعلی میرزا قاجار) ۳۴	شاپور اول ۱۷۱
۱۷۹، ۴۲، ۴۱، ۳۵	شاد یاخ ۱۷۵، ۱۷۴
شرف الدین علی یزدی ۱۰۰، ۴۵	شاردن (ژان) ۲۵، ۲۴
شرلی (برادران شرلی) ۱۹	شاهرخ ۱۲ تا ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۷۷
شریف آباد ۱۴۰ شور آب ۱۶۷، ۸۸	شاهرود ۱۵۵ تا ۱۶۰
شیبک خان ازبک ۱۷، ۱۶	شاه سلطان حسین ۱۸۸، ۱۷۷، ۱۶۲، ۱۵۰
شیراز ۷، ۵	شاه صفی (ن ک به صفی)
شیروان ۱۹	شاهکوه ۱۵۷، ۱۵۵
	شجاع الدوله ۱۳۳، ۱۳۲، ۹۲، ۹۱، ۷۲

ص

صفی (شاه صفی) ۱۸۸، ۱۸۳، ۱۵۰	صاحب دیوان (فتح الله خان) ۱۳۸
صنع الدوله (محمد حسن خان) ۴۸ تا ۵۰،	صدرآباد ۱۶۳
۱۸۶، ۱۷۶، ۱۶۷، ۱۶۲، ۱۵۴، ۱۵۲	صفاریان ۴
(هم چنین ن ک به مطلع الشمس)	صفوی، صفویه ۱۵۵، ۱۵۰، ۱۲۱، ۶۵، ۱۰۰،
	۱۸۳، ۱۷۷، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۰

ط

طرابوزان ۵۶ تا ۵۸	طابران ۴۴ تا ۴۶، ۵۰
طغرل سلجوقی ۱۷۳	طاغانکوه ۱۸۳
طوس ۱۶، بنیاد شهر ۴۳، ۴۴، در حمله	طاهر بن حسین ۳
مغول ۴۴، ۴۵ در عهد فریزر ۴۶، ۴۷، در	طاهریان ۳، ۴، ۱۷۲، ۱۹۰
عهد جاکسون ۴۹، ۵۰	طبری ۴
طهماسب دوم (طهماسب میرزا) ۱۶۲	طیس ۸۹، ۳

ظ

ظهیرالدوله ۹۴	ظل السلطان ۱۳۸
---------------	----------------

ع

عباس آباد ۱۶۳	عادلشاه (علیقلی خان) ۲۳، ۲۱
عباس (شاه عباس بزرگ) ۱۷، ۱۸، ۳۱	عالیخانوی ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰

عشق آباد ۱۱۸ ، ۱۱۹ عطار (ن ك به	۱۶۳
فریدالدین (	عباس (شاه عباس دوم) ۱۸۳
علی امیرالمؤمنین ۱۷۱	عباس میرزا (نائب السلطنه) ۳۰ ، ۳۳ ، ۵۴
علی بن موسی الرضا ۴۴	تا ۵۶ ، ۶۴ ، ۱۰۲ ، ۱۲۱ ، ۱۵۳ ، ۱۶۴
علی بیگ (ن ك به جانی قربانی)	عباسی (خلفای) ۱۴۹
علی پهلوان گرجی ۱۸۸	عبدالجواد مجتهد ۴۰ ، ۴۷
علیقلی خان (خان خیوه) ۷۸	عبدالرحیم خوارزمی ۱۳
علی مؤید سربداری ۱۷۷	عبدالکریم خوارزمی ۱۳ عبدالله بن خرداذبه
عمان ۵۸	۲۴
عمر ۳ ، ۱۷۱	عبدالله بن طاهر ۴ ، ۱۷۲ ، ۱۷۴
عمر خیام ۱۸۸ تا ۱۹۰	عبدالله بن عاصر ۳
عمرولیث صفار ۱۷۲ عنصری ۴	عبدالله خوارزمشاه ۱۰۴
عیسوی (مبلغان) ۵	عبدالله خان (امیر بخارا) ۴۷
	عثمان ۳ ، ۱۷۱

غ

غز (ترکان غز) ۱۵۹ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴	غار بواسحق ۱۸۴ تا ۱۸۶
غزنی ، غزنوی ، ۴	غار عبدالرزاقی ۳۷ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶
غوریان ۶۲	غار علی میرزائی ۱۸۵
	غازان خان ۶ ، ۱۷۵

ف

فریزو (جیمس بیلی) ۳۷ تا ۵۰ ، (در قوچان	فارس ۱۱ ، ۴۸
۵۱ تا ۵۳) ، ۶۰ ، ۱۳۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۲ تا	فتحعلیشاه قاجار ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۴۰
۱۶۲ ، از ۱۶۴ تا ۱۶۶ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ،	۴۲ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۹۰ ، ۱۲۱ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱
۱۸۴ ، ۱۸۶ ، ۱۸۹	۱۵۲ ، ۱۵۵ ، ۱۵۷ ، ۱۶۰ ، ۱۶۴
فریمان ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۹	فخرالدود ۱۴۰
فویه (ژنرال) ۶۷ تا ۶۹ ، ۱۶۳ ، ۱۸۰	فرارود (ماوراءالنهر) ۲ ، ۴ ، ۹ ، ۱۶ ، ۱۹
فیروزالدین میرزا ۳۱ تا ۳۴ ، ۷۰ ، ۱۳۵ ، ۱۸۵	فرانسه ، فرانسویان ۲۹ ، ۳۰ ، ۵۸ ، ۶۷
فیروز کوه ۱۲۷	فرانسیسکان ۶
فیروز کوهی (ایل) ۱۲۶ تا ۱۲۸	فردوسی (ن ك به تون)
فیروزه (دهکده) ۱۰۷	فردوسی ۴ ، ۳۴ ، آرامگاه ۴۷ تا ۵۰
فیشان (پاشان) ۱۸۳	فرغانه ۵۰
	فریدالدین عطار (شیخ عطار) ۱۹۰

ق

قوام الدین (استاد شیرازی) ۱۴	قابوس وشمگیر ۵۰
قویلی قآن ۶	قاجاریه قاجارها ، ۶۵ ، ۱۳۹ ، ۱۴۲ ، ۱۵۰ ،
قوچان (خبوشان) ۵۱ ، ۵۲ زلزله ها ۵۳ ،	۱۵۲ ، ۱۵۶ ، ۱۶۵ ، ۱۶۷
۹۰ ، ویرانه ها ۹۱ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۲۸ ،	قاین (قائنات) ۶ ، ۶۴ تا ۶۸ ، ۸۵ تا ۹۰
۱۲۹ تا ۱۳۴	۹۲ تا ۹۵
قوشه ۱۵۲	قرآن بایسنقری ۵۲ ، ۵۳
قوسس (ن ك به کوسس)	قرائی (محمد خان) ۳۴ ، ۳۵
قهستان (کوهستان) ۲	قزوین ۱۹ قندهار ۳۴ ، ۵۷ ، ۵۸
	قوام الدوله ۱۲۲ تا ۱۲۴

ک

کریستی (لیوتنان چارلز) ۳۰	کارت رایت (جان) ۱۹
کش (شهر) ۱۵	کارون ۵۸
کشف رود ۴۴ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۹۶	کاریز ۱۲۸ کاشمر ۲
کلات نادری ۷۳ ، ۹۷ تا ۱۰۱ ، ۱۳۱	کاظم آباد ۱۰۱ ، ۱۱۴
کمال الملک ۱۹۰	کافر قلعه ۱۲۸
کنیر (جان مکدانالد) ۲۹ تا ۳۳ ، ۳۸ ، ۳۹ ،	کاسران سیرزا ۳۴ ، ۶۱ ، ۷۰
۹۷ ، ۹۸ ، ۱۰۵ کورمیک (دکتر) ۳۰	کانالی (لیوتنان آرثور) ۳۴ تا ۳۷ ، ۴۰ ،
کوماروف (ژنرال) ۱۲۶ ، ۱۳۰	۴۲ ، ۶۱ تا ۶۳ ، ۱۰۸ ، ۱۵۹ ، ۱۸۶
کوسس (قوسس) ۱۴۹ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳	کیکان رود ۱۰۴ کخه ۱۱۳
کوه بنان ۶	کراتروس ۱۵۴ کراسنودسک ۱۱۸ ، ۱۳۶
کوه طالش ۱۵۵	کردستان ۷ ، ۱۲۶ (کردهای قوچان ۵۱)
کویرلوت ۱ ، ۶۶	کرزن (جورج) ۵۳ ، ۹۹ ، ۱۳۱ تا ۱۴۰ ،
کمندل خان ۷۱	۱۴۹ ، ۱۵۱ ، ۱۵۳ ، ۱۵۹ ، ۱۶۱ تا
کیوانلو ۱۰۳	۱۶۴ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸
	کرمان ۶ ، ۷ ، ۳۸ ، ۶۱ ، ۱۷۳

گ

گریبایدوف ۵۴	گاردان (ژنرال) ۲۹
گلادیچف ۱۱۸	گرجی ۱۱ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴
گناباد ۸۹ گنیه قابوس ۵۰	گرگان (استرآباد) ۱ ، ۵۱ ، ۱۱۵ ، ۱۴۹ ،
گورد کف (ژنرال) ۱۳۲	۱۵۸ ، ۱۷۳ گرماب ۱۱۹
گوك تپه ۱۱۳ ، ۱۱۷ ، ۱۱۹	گریام (بازرگان) ۲۳

گیلان ۱۱، ۲۳، ۲۴، ۵۸

گولد اسمیت (سرفردریک) ۸۱
گوهر شاد خاتون ۱۴

ل

لنجر ۱۱۹
لوت (ن ک به کویرلوت)
لین زی (لیوتنان) ۳۰

لامسدن - (ژرنال) ۱۲۶ تا ۱۲۸
لاهور ۶۷
لسار ۱۱۸ تا ۱۲۱، ۱۲۵

م

مرو ۲، ۳، ۷ تا ۱۶، ۳۲، ۹۷، ۱۱۶
مرو (روز) ۸
مرو شاهگان (شاه جهان) ۲، ۸، ۳۲
مزنیان ۱۶۳، ۱۶۴
مسجد تاریخانه (دامغان) ۱۵۳
مسجد شاه مشهد ۱۵
مسجد گوهرشاد ۱۵، ۴۰
مستشارالممالک (میرزا رضا موتمن السلطنه)
۸۸، ۱۶۷
مستوفی (حمدالله) ۴۳، ۶۷، ۷۸، ۱۷۶
مسقط ۵۸
مسکوی ۱۹
مشهد ۱۷، ۱۸، درعهد تامپسون ۲۱، کساد
بازرگانی عهد نادری ۲۲ تا ۲۴، در
عهد کنیر ۳۲، ۳۳، در دوره کانالی
۳۵ تا ۳۷، درعهد فریزر ۳۷ تا ۴۴،
محیط شهر درعهد برنس ۵۴، از نظر
فریه ۶۸، درعهد خانیف ۶۸، ۶۹
کاروانسراهای مشهد ۶۹، در عهد
ایست ویک ۷۳ تا ۷۵، قورخانه
شهد ۷۲، خود شهر ۷۳ و ۷۴،
دروازه‌های شهر ۷۴، درعهد وامبری
۷۶، ۷۷، از نظر مارش ۷۷، قحطی در
مشهد ۸۳ تا ۸۵، درعهد بیکر ۹۳ تا
۹۵، از نظر مگره گور ۹۴ و ۹۵، در

ماد مادها ۱، ۷۶
مارش (کاپیتن) ۷۷، ۷۸، ۱۵۱
مارکوات ۱۵۵
مارکوپولو ۶۷، ۶۵
مأمون ۳، ۴، ۸
ماوراءالنهر (ن ک به فرارود)
مترو پالی قن (موزه) ۱۹۰
محروق (ن ک به امامزاده محمد)
محمد بن جعفر صادق ۱۵۷
محمد رحیم خان ۳۴ محمد خان قوچانی ۵۲
محمد صالح خان عرب ۱۵۵، ۱۵۶
محمد علی میرزا (محمد علیشاه) ۱۴۱
محمد میرزا (خدابنده) ۱۷، ۱۸
محمد میرزا (محمد شاه قاجار) ۶۲ تا ۶۳،
۶۹، ۷۰، ۷۳، ۱۵۱
محمد ولی میرزا قاجار ۳۳، ۳۴، ۴۲
محمود غزنوی (سلطان) ۴، ۱۰۴
مخبرالدوله ۱۸۶
مدرسه پریزاد ۱۵، مدرسه دودر ۱۵، مدرسه
شاهرخ ۱۵، مدرسه عباسقلی خان
۱۸، مدرسه فاضل خان ۸، مدرسه
ملا محمد باقر ۴۰، مدرسه میرزا جعفر
۴۰ تا ۴۲، ۴۲، ۴۲ مدرسه نواب (صالحیه)
۱۸ تا ۴۱
مرتضی قلیخان پرنک ۱۸
مرغاب رود ۸، ۹، ۱۲۳، ۱۲۵

مونتیت (کلنل) ۳۰
 موسی (میرزا موسی وزیر) ۶۴،۳۵
 مونسی (اوگستوس) ۹۴،۹۳
 میان دشت ۱۶۴،۱۶۳، میرآباد ۱۷۶
 میران شاه ۴۵
 میرزا آقاخان نوری ۱۶۶،۱۶۴،۷۴،۷۱
 میرزا الغ رضوی ۱۸
 میرزاجعفر (نک به مدرسه میرزا جعفر)
 میرزاجعفرخان مشیر ۷۲
 میرزاحاجی هاشم ۶۴
 میرزا حسین خان قزوینی (سپهسالار) ۱۱۶،
 ۱۱۷
 میرزا عسکری ۶۵
 میرزا محمدخان سپهسالار ۱۵۳،۱۱۷
 میرزاموسی وزیر (نک به موسی)
 میرعلم خان (حشمت الملک) ۹۳،۹۲،۸۸،۸۷
 میرعلی تبریزی (خوشنویس) ۱۳
 مین تو (لرد) ۳۰

دوره نی پیه ۱۱۲، در عهد اودانوان
 ۱۱۴ تا ۱۱۷، هنگام سفیریت ۱۲۹
 تا ۱۳۲، از نظر کرزن ۱۳۳ تا ۱۳۶،
 بازرگانی شهر ۱۳۶ تا ۱۳۸، از نظر
 جاکسون و دانالدسون ۱۴۰ تا ۱۴۴.
 مشیرالدوله (نک به میرزاجعفرخان)
 مصر ۵۸ مطلع الشمس ۱۲۱
 معاویه ۳ معروفی
 مغول، مغولان ۴ تا ۹، ۱۰، ۴۴، ۱۵۰
 مقدسی ۱۷۲، ۱۵۹، ۱۵۵، ۴۸
 مکران ۵۷ مک لین (ژنرال) ۱۳۷
 مگره گور از ۸۹ تا ۹۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۹،
 ۱۸۳، ۱۸۲.
 ملک شاه سلجوقی ۹ ملکم (ژنرال) ۳۰، ۲۹
 منصور سامانی
 منوچهری
 موتمن السلطنه (نک به مستشارالملک)
 موتمن الملک (نک به انصاری)

ن

نظرآباد ۹۲ نمک زار (معدن) ۱۸۵
 نوائی (امیرعلی شیر) ۱۵، ۱۴
 نوبهار (اتشکده) ۸ نوح بن منصور ۱۰۴
 نودر ۴۳
 نوقان ۴ تا ۶
 نیشابور ۱۸۵، ۱۶۷، ۵۳، ۱۸۴، بنیاد شهر ۱۷۱ در
 عهد عمرو طاهریان ۱۷۱، ۱۷۲،
 غزنویان و هجوم غز ۱۷۳، از نظر
 تودلا و یاقوت ۱۷۴، هجوم مغول
 ۱۷۴ تا ۱۷۶، از نظر ابن بطوطه ۱۷۶،
 کلاویخو ۱۷۷، انحطاط شهر ۱۷۷،
 ۱۷۸، حکومت احمد ابدالی ۱۷۸،
 نظر فریزر ۱۷۸، ۱۷۹، قحطی و سفر
 فریه ۱۷۹ تا ۱۸۰، از نظر ایست
 ویک ۱۸۰، ۱۸۱، یوان اسمیت و

ناپلئون سوم ۷۱ نادرتهپه ۱۳۲
 نادرشاه، نادری ۱۹، ۲۱ تا ۳۱، ۲۴، ارامگاه
 ۴۲، ۴۳، ۵۲ تا ۶۵، ۶۵، ۹۸ تا ۱۰۱،
 ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۵،
 ۱۷۸
 ناصرالدین شاه ۷۰ تا ۷۴، ۷۷، ۸۱، ۸۸، ۹۴،
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۱،
 ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۸۰، ۱۸۴،
 ۱۸۶
 ناصر خسرو علوی ۱۷۳، ۶
 نبرزان ۱۵۴ نزول آباد ۱۶۵
 نستعلیق (پیدایش) ۱۳ نسطوریان ۱۰
 نظام الدوله (نک به حسین خان شاهسون)
 نظام الملک (خواجه) ۹
 نظامی عروضی سمرقندی ۱۸۹، ۴۹

و محروق ۱۸۹ نظری به آینده شهر
۱۹۰ تا ۱۹۲ .

نی پیه (جی سی) از ۹۶ تا ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳،
۱۸۲، ۱۵۹، ۱۵۸

بلیو ۱۸۱، بیکر، نی پیه و مگره گور
۱۸۳، ۱۸۲

کانهای فیروزه ۱۸۳، ۱۸۴ تا ۱۸۷
دروازه های شهر ۱۸۷، در آغاز قرن
چهاردهم ۱۸۷، ۱۸۸، آراگاه خیام

و

ونوکف ۱۱۸
ون میروپ ۲۱ تا ۲۳
ونیس ۱۸

واتاس ۱۰۰ و امبری ۷۵ تا ۷۸
وجیه الدین سعود (سربداری) ۱۶۰
ورز رود (ن ک به فرارود)
ولف (دکتر ژوزف) ۶۲ تا ۶۶

ه

هزاره (ایل) ۱۲۶
هکاتم پیلس ۱۵۲
هلا کوخان ۱۷۵، ۴۴، ۶
هلندیها ۵۸، ۵۷
هندواروپائی ۱۶
هندوستان ۲۳، ۲۹، ۳۱، ۳۷، ۴۳، ۵۷، ۶۵،
۱۷۳، ۱۳۷، ۹۷
هندوکش ۲
هنری (جوناس) ۲۲ تا ۲۵
هوتوم شیندلر ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۱
هیرکانیا ۱۵۴

هارفورد جونس ۲۹
هاگ (رینولد) ۱۹ تا ۲۱
هانری سوم ۱۷۷ هخامنشی ۱
هرات ۲۱، ۲۸، ۷، ۱۲، ۱۳، (مکتب هرات ۱۳،
۱۴) ۱۶ تا ۱۸، ۲۴، ۳۱، ۳۴، ۳۸، ۵۷
۱۷۷، ۸۱، ۷۵، ۷۴، ۷۱، ۷۰، ۶۲، ۶۱
هربرت (توباس) ۱۹
هرتسفلد ۲، هرمز ۷
هرودوت ۲۱
هرون الرشید ۳ هریرود ۱۲۰، ۱۲۶
هزار مسجد ۵۰، ۱۰۶

ی

یوان اسمیت ۸۱، ۸۳ تا ۸۹، ۱۶۶، ۱۶۷،
۱۸۱
یوسف علیخان ۳۳
یولتان ۱۲۱ تا ۱۲۴، ۱۳۰
یونان ۱۱۷
یهودیان ایران ۱۴۵، ۲۱۶، ۱۷۴
یت (آرتور کمبل) ۱۲۱ تا ۱۲۵، ۱۲۷ تا ۱۳۲

یارمحمدخان ۵۵، ۶۱، ۷۰، ۷۵
یاقوت حموی ۸، ۴۸، ۱۷۴
یزد ۶۵، ۷، ۳۸، ۶۱، ۶۸، ۸۳، ۸۹، ۱۷۳
یزد گرد دوم ۱۷۱
یزد گرد سوم ۴۴
یعقوب لیث صفار ۱۷۲، ۴
یعقوبی ۱۷۲
یموت ۳۱